

بسم الله الرحمن الرحیم



بعد سپاس خدای پاک [illegible] کشاینده [illegible] های [illegible]

[illegible] های [illegible] و درود و سلام بر محمد مصطفی صلعم و آل [illegible] عالی مقام

که مبعوث شد تا باشند هادی به او ظاهر آن کس را که [illegible]

راست حمید و اکرام باد بر کسی که از حد [illegible] گذرد بر آن

و اصحاب آن حضرت [illegible] [illegible] را قدم

[illegible] احمد فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی [illegible]

[illegible] الاخرة والاولی که بعض اعزه احباب واجله اولی الالباب

[illegible] الله لما یحب و یرضی و جعل مآلهم الی الدرجات [illegible]

[illegible] ترجمه کتاب نور العین [illegible] الصحیح [illegible]

در وا ... آورده خامه زبان ابو الفتح محمد بن ... محمد المشهر بشهید
الناس است قدس سره در خواب شد از باب ... حصول آنها
چاره ندید و در بعض مواضع بسبب ضعف روایتی که مصنف اختیار
کرده یا مثل آن از اسباب بزیادت و نقص و تبدیل تصرف کرد
تقبل الله ذلک منی و منه و جعله خالصا لوجهه الکریم انه قریب
مجیب رءوف رحیم وسمیته بسرور المحزون فی قرة نور
العیون پیغمبر ما محمد عم است ابن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن
غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان این قدر متفق علیه است و ما بعد
عدنان تا حضرت آدم عم اختلاف بسیار است و مادر آنحضرت
عم آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره و
ولادت آن حضرت عم روز دوشنبه ... شد از شهر ربیع الاول از سال
که واقعه فیل در آن بوده بعض گفته اند که بتاریخ ... عم و بعض
که بتاریخ سوم و بعض گفته اند و از دهم و غیر از این نیز اقوال گفته
اند منجمله شب ولادت آن حضرت عم در حرکت آمد کوشک
کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد چهارده کنگره ...
[illegible]

آتش فارس [illegible] و بعضی از ایوان [illegible]

[illegible] ماده و شیر داد آنحضرت را ع م [illegible] و بیست [illegible]

او [illegible] دیگر حلیمه سعدیه [illegible] سینه آنحضرت ع م را چاک کرده آن را

بدانش و ایمان [illegible] بعد از آن حلیمه بیرون آورده [illegible] شیطان را

از آن جدا [illegible] شهر داد آنحضرت ع م را [illegible] کنیزک [illegible]

در کنار داشت آنحضرت ع م را ام ایمن حبشیه که نامش

برکه است و آن حضرت ع م ام ایمن را میراث یافته بودند از پدر

خود عبد الله [illegible] آن را آزاد کردند و در نکاح زید

بن حارثه دادند وفات یافت عبد الله والد آن حضرت ع م [illegible]

آنکه آنحضرت ع م در شکم والده خود بودند و بعضی گفته اند طفل [illegible]

و بعضی گفته اند دو ماه بودند و بعضی گفته اند که طفل بیست و هشت

ماه و بعضی گفته اند طفل [illegible] ماه و [illegible] وفات یافت والده آن

حضرت ع م حال آنکه آنحضرت ع م طفل چهار ساله بودند و بعضی

گفته اند طفل شش ساله [illegible] پرورش آن حضرت [illegible] آن

حضرت ع م عبد المطلب چون عمر شریف هشت سال و [illegible] روز

[illegible] عبد المطلب وفات یافت پس [illegible]

[illegible] چون عمر آن حضرت ع م دوازده سال

و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه عم خود ابو طالب بجانب
شام چون بشهر بصری رسیدند آن حضرت ع م بحیرا راهب و بحیرا
شناخت بعلامتی که میدانست پس پیش آن حضرت ع م آمد
دست آن حضرت ع م را گرفت و گفت این رسول رب
العالمین است خواهد فرستاد این را خدای تعالی تا رحمت باشد
جهانیان را همراه شما که وقتیکه آمدید نماند هیچ سنگی و درختی مگر
بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده نمیکنند مگر پیغامبر را
همراه صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت ابو طالب را اگر
ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس
ابو طالب آن حضرت را ع م باز بمکه فرستاد و بعد از آن آنحضرت
ع م بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسره غلام خدیجه در تجارتی
که برای خدیجه بود پیش از آنکه در عقد آن حضرت ع م در آید
پس چون داخل شدند در شام فرود آمدند آنحضرت ع م زیر
درختی قریب صومعه راهبی پس گفت آن راهب که فرود
نیامده است زیر این درخت هیچگاه مگر پیغامبر و میگفت میسره که
چون آفتاب روشن شد و گرمی بنهایت میرسید دو فرشته
می آمدند و بر آنحضرت ع م سایه میکردند چون آنحضرت ع م

ازان شفر ربوسم بودند ونکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و دران
سال عمر شریف بیست پنج سالی دو ماه و ده روز بود و غیر ازین
نیز روایت کرده اند و چون عمر شریف سی و پنج سال رسید
حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجرا لاسود بدست شریف خود چون
عمر شریف چهل سال و یک روز رسید خدای تعالی آنحضرت
را فرستاد بنبوت و انذار و بشارت و آمد پیش آن حضرت
جبرئیل در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمودند من
خواننده نیستم یعنی حضرت فرمودند پس تنگ گرفت مرا
جبرئیل تا آنکه نهایت رسید مشقت من بعد ازان مرا
بگذاشت پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم من خواننده نیستم باز
مرا تنگ در بر گرفت و باز نوبت سوم گفت اقرأ باسم ربك الذی
خلق تا قوله تعالی ما لم یعلم آن ابتدای نبوت بود و در بعض اقوال
روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد ازان بانگ بلند اظهار
نمودند حکم خدای تعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیکخواهی
قوم دریغ نداشتند اهل مکه از بی دانشی بایذا برخاستند
و محاصره کردند آن حضرت را در شعب پس آن
بیرون آمدند اقامت کردند

[illegible] سال و هشت ماه در محاصره ماندند بعد از آن آنحضرت عم
بیرون آمدند از محاصره در آن وقت عمر شریف چهل و نه سال
بود بعد از آن بهشت ماه بیست یکروز وفات یافت ابو طالب
و وفات یافت خدیجه بعد ابی طالب سه روز بود عمر شریف
پنجاه سال و سه ماه رسید در خدمت آن حضرت عم جنّیان نصیبین
آمدند و اسلام آوردند چون عمر شریف پنجاه سال و نه ماه رسید
خدای تعالی آن حضرت عم را بمعراج مخصوص گردانید نخست
از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس
بردند بعد از آن براق حاضر آوردند پس آن حضرت عم سوی
آسمان چهارم روان شدند بعد از آن برداشته شدند آن حضرت عم
در فرض گردانیده شد نماز پنجگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال
رسید هجرت کردند از مکه بسوی مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول
داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آن جا اقامت نمودند ده سال
تمام بعد از آن متوفی شدند هم در آن جا و در تاریخهای مذکوره علما
را اقوال مختلف است که در کتب مطوله توان یافت و بود غزوات
آن حضرت عم درین مدت بیست و پنج و بقولی بیست و هفت
[illegible] و هفت غزوه بدر و احد و خندق [illegible]

و بنی مصطلق و خیبر و طایف و بقولی وادی القری و غابه و بنی
نضیره نیز کارزار واقع شده بود و چون مبعوث آن حضرت علیه السلام
قریب به پنجاه و بعوث عبارت از آن است که آن حضرت
علیه السلام لشکری بجایی فرستند و خود در آن لشکر نباشند و حج
گذاردند آن حضرت علیه السلام بعد از آن که حج فرض شد یکبار و قبل
از این دو بار حج گذارده بودند بیرون آمدند از خانه خود در حج الوداع
در روز بعد از آن که شانه کردند و روغن و خوشبو در بدن مالیدند
پس فرود آمدند بذی الحلیفه و آن جا شب گذرانیدند و فرمودند
امشب بمن آینده آمد از پروردگار من و گفت نماز کن درین
وادی مبارک بگو عمرة فی حجة حاصل معنی این کلمه آن است
که نیت حج و عمره هر دو کن و این را در فقه قران گویند پس
آن حضرت علیه السلام احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه روز
یک شنبه وقت صبح از جانب کعبه و طواف کردند برای قدوم
پس پویه پویه رفتند در این طواف سه بار بآهستگی رفتند چهار بار
بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفا و نیز سواره دویدند در وسط وادی
بعد از آن امر کردند کسانی را که هدی همراه خود نیاوردند بد آنکه فسخ
کنند نیت حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس

چون روز ترویه رسید آن [illegible]
متوجه شدند بسوی منا پس آن جا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا خواندند
و شب آن جا ماندند و نماز صبح گذاردند چون آفتاب طلوع کرد
روان شدند بسوی عرفه و پیش از رسیدن آن حضرت ع م بعرفه
خیمه برای آن حضرت ع م در وادی نمیره که طرف وادی عرفات
است زده بودند پس دران خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از
وسط آسمان زایل شد انگاه خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر باجماع جمع
کردند بیک اذان و دو اقامت بعد ازان روان شدند بسوی موقف
که وسط وادی عرفات است و آن جا پیوسته دعا و تهلیل میگفتند
تا آنکه غروب شد آفتاب بعد ازان روان شدند بسوی مزدلفه بعد
غروب آفتاب و آن جا شب گذرانیدند و نماز صبح گذاردند بعد
ازان وقوف کردند در مشعر الحرام تا آنکه روشن شد وقت
بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منا پس انداختند
در جمرة العقبه هفت سنگریزها و در هر یکی در ایام تشریق می انداختند
در هر سه جمره را بهفت هفت سنگریزه ابتدا می کردند بآن
جمره که متصل خیف است و خیف زمین نشیب را گویند مراد
جای است که مسجد منا دران واقع است [illegible]

[illegible] جمرهٔ عقبه و درازی کردند و چهار گانه و یک جمره
اولی و ثانیه و آن حضرت ع م نحر کردند در اول روز از ایام منا
و روان شدند بسوی کعبه و طواف کردند هفت شوط و بعد از ان
به سقایه آمدند و آن جای است که آب زمزم دران جمع میکنند
پس دران جا آب خواستند و تناول فرمودند بعد ازان بمنار جوع
کردند و چون سیوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند
و بمحصب فرود آمدند و آن جا امر کردند عایشه را که از تنعیم احرام
بسته عمره کند بعد از ان امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف
وداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمرهای آن حضرت ع م بس
چهار بودند همه در ماه ذیقعده بودند آن حضرت ع م میانه قد سفید
رنگ آمیخته بسرخی بودند میان هر دو شانه آن حضرت ع م [illegible]
بعد بود موی آن حضرت ع م میرسیدند بر به گوشش [illegible]
نرسیده بودند و بر سر و ریش آن حضرت ع م بیست موی سفید
بودند [illegible] میدرخشیدند روی آن حضرت ع م مانند ماه چهارده
نیک تن و معتدل بدن بودند اگر خاموش می شدند ظاهر می شد
بر ان حضرت ع م مهابت و بزرگی و اگر سخن می گفتند
[illegible] آنحضرت ع م لطف و نازکی اگر [illegible] دور میدید [illegible]

و تازگی ادراک مینگردد اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی می
فهمید شیرین گفتار بود آنحضرت ع م وکشاده پیشانی دراز
و باریک ابرو غیر پیوسته بلند بینی نرم رخسار کشاده دهان روشن
وکشاده دندان میان دو شانه آن حضرت ع م خاتم نبوت بود و می گفت
صفت کننده آن حضرت ع م که ندیدم پیش از ان حضرت ع م و نه
بعد آن حضرت ع م مثل آن حضرت فرمودند نام من محمد است و احمد و
ماحی که بسبب من نابود میکند الله تعالی کفر را و حاشر که پیش از
همه محشور خواهم شد و عاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد بود و در
روایت دیگر مقفی و نبی التوبه و نبی الرحمة و نبی الملحمة نیز آمده
وخدای تعالی آن حضرت را ع م مسمی ساخت به بشیر و نذیر
رؤف و رحیم و رحمة للعالمین و محمد و احمد و طه و یس و مزمل و
مدثر و عبد در آیه سبحان الذی اسری بعبده لیلا و عبد الله در آیه و انه
لما قام عبد الله یدعوه و منذر در آیت انما انت منذر و اسماء
دیگر نیز علما ذکر کرده اند و این اسماء همه در بیان صفات آنحضرت
ع م است و سوال کرده شد عایشه رض از خلق آن حضرت ع م
گفت بود خلق آن حضرت ع م قرآن مجید بخشم می آمدند بر وفق
خشم قرآن وخشنود می شدند بر حسب خشنودی قرآن و

[illegible] انتقام نمی کشیدند برای نفس خود
مگر وقتیکه ضایع کرده میشد حقی از حقوق خدای تعالی انتقام میکشیدند
برای خدا و چون بخشم می آمدند هیچ کس تاب خشم آن
حضرت نمی داشت و بودند آن حضرت شجاع ترین مردم
و سخی ترین و کریم ترین آن حضرت هرگز نبود که سوال کرده
شوند چیزی پس گویند نمیدهم و شب نمی ماند در خانه آن حضرت
درهم و دیناری و نه درهمی اگر باقی میماند چیزی و نمی یافتند کسی را
که بگیرد ناگاه شب می آمد هرگز بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه
بری الذمه نشوند از آنچه و برسانند آنرا بمستحقان و هرگز نمی گرفتند
از آنچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر قوت یک
ساله اهل خود از ارزان ترین چیزی که بدست می آمد از جو و خرما
و جو بعد از آن ایثار میکردند دیگر انرا از قوت اهل خود با آنکه
احیانا محتاج میشدند بقوت پیش از گذشتن سال و آن حضرت
[illegible] گو ترین [illegible] در سخن گفتن و وفا کننده ترین
ایشان در عهد و نرم ترین ایشان در خصلت و نیکوترین ایشان
در صحبت و حلیم ترین مردم و باحیا ترین از دختر باکره در پرده

زمین زیاده تر از نظر آن حضرت ع م بسوی آسمان بیشتر بود نگریستن آن حضرت ع م بگوشه چشم و بودند بسیار ترین مردم باعتبار تواضع قبول می فرمودند دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد یا فقیر از او باشد یا بنده و مشفق ترین مردم با خلق الله کج میساختند آوند را برای گربه پس برنمی داشتند آنرا تا وقتی که سیراب شود آن گربه از غایت شفقت و بودند عفیف ترین مردم یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب نبودند و بسیار ترین مردم در گرامی داشتن یاران خود دراز نمی کردند پای مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب ازدحام تنگ می شدند و زانوی آنحضرت ع م بیشتر نمی شدند از زانوی هم نشین خود هر که آن حضرت ع م را ناگاه دیدی هیبت خوردی و هر که صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آن حضرت ع م را رفیقان که پیوسته گرداگرد آن حضرت ع م بودندی اگر آن حضرت ع م میفرمودند ایشان خاموش شدندی تا سخن آنحضرت ع م را بشنوند اگر بچیزی امر می فرمودند شتاب کردندی بسوی فرمان آن حضرت ع م ابنا را به حاکم نمیکردند بلکه ملاقات می نمودند تزئین و

میکردند برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و
خبر میگرفتند از اصحاب و سوال میکردند از احوال ایشان پس اگر
اگر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند و اگر در سفر رفته بودی
برای او دعا میکردند و اگر مرده بودی در حق وی انا لله و انا الیه راجعون
میگفتند و از پس او دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم
میکردند که آزرده شده است بسوی او میرفتند تا آنکه داخل شوند بر وی در
خانه وی و برون می آمدند بسوی باغهای یاران خود و ضیافت
ایشان میخوردند و استمالت می کردند دل اشراف قوم خود را
و گرامی داشتند اهل فضل را و دریغ نمیداشتند تازه روی از
هیچ کس و بدخوئی نمی کردند بر هیچ کس و قبول میکردند عذر عذر
آرنده و توانا و ناتوان نزدیک آن حضرت [illegible]
راست گفتن یکسان بودی و نمیگذاشتند هیچ کس را که پس
پشت آن حضرت عم راه رود و می فرمودند بگذارید پشت
مرا برای فرشتگان و نمی گذاشتند هیچ کس را که پیاده رود
همراه آن حضرت عم وقتی که سواره میرفتند تا آنکه آنرا نیز سوار
کنند پس اگر وی از سوار شدن امتناع کردی می فرمودندی از من
پیشتر رو و تا مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم

آنحضرت عم بودی و آنحضرت را عم غلامان و کنیزکان بودند

آنحضرت عم بر ان جماعة باندی و تمیزی نمی کردند در خوردنی

و پوشیدنی انس رض گفت که خدمت کردم آن حضرت را

عم قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نداشتم با نحضرت

عم در حضر و نه در سفر مگر خدمت آنحضرت عم بسیار بود از

خدمت من انحضرت را عم و هیچ گاه بر امی گفتند اف و ان

کلمه تنگ دلی و نا خوشی است و نمی فرمودند چیزی را که کردم

چرا کردی و چیزی را که نکردم چرا نکردی و بودند آن حضرت عم

در سفری پس امر کردند بدرست ساختن گوسپندی پس

شخصی گفت ذبح این بر ذمه من دیگری گفت پوست کندن

این بر ذمه من دیگری گفت پختن این بر ذمه من انحضرت عم

فرمودند هیمه آوردن بر ذمه من ان جماعه عرض کردند که بجای انحضرت عم

ما این کار کفایت کنیم فرمودند میدانیم که شما بجای من کفایت

میتوانید کرد ولیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم و باندی جویم بر شما

هر اینه خدا تعالی مکروه میدارد ان بنده خود این خصلت را که تمیز سازد

[illegible] و جمع کردند همه را و بودند

نماز بعد از آن رجوع کردند بسوی شتر بعض اصحاب عرض کردند
یا رسول الله کجا میروی فرمودند میخواهم که بند کنیم پای شتر خود را
عرض کردند ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد
طلبند از مردمان اگرچه در یک پاره از مسواک باشد و آن
حضرت عم نمی نشستند و بر نمی خواستند مگر با ذکر الله تعالی
و چون میرسیدند بجماعتی می نشستند همانجا که منتهی میشد مجلس
یعنی اول که بمجلس رسیدند همانجا می نشستند و قصد صدر مجلس
نمیکردند و همین خصلت امر میکردند ایشان هر یکی را از
همنشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی
را اکرام و توجه مبذول میداشتند نمیدانست همنشین
آنحضرت عم که کسی گرامی تر است از وی نزدیک
آنحضرت عم یعنی توجهی با هر یکی بشاشت میکردند که هر کسی
میدانست که وی گرامی تر است و اگر کسی با نحضرت عم
می نشست آنحضرت عم بر نمی خواستند از آن مجلس
تا آنکه آن شخص برخیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید پس
طلب اذن میکردند از وی در روبرو کسی نمیگفتند آنچه وی
[illegible]س شود و مقابله نمیکردند بدخو و بی ادبی کسی را به

و مانند ان [illegible] عفو میکردند و [illegible] عیادت بیمار میکردند

و فقیر را دوست میداشتند و با ایشان همنشینی میکردند و بر

جنازه ایشان حاضر میشدند و حقیر نمیدانستند هیچ فقیر را

بسبب فقر او و هیبت نمی خوردند از هیچ پادشاه بسبب

پادشاهی او بزرگ میداشتند نعمتهای الهی را اگر چه اندک

باشد و نکوهش یاد نمیکردند از نعمتها هیچ نعمات را هرگز

غیبت نکردند هیچ طعام را اگر رغبت ان داشتند تناول

کردند و الا ترک نمودند و خبرداری احوال همسایه میکردند

و مهمان را گرامی میداشتند و بودند آن حضرت صلعم زیاده

تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه روئی هیچ وقت

بر آنحضرت صلعم نمی گذشت در غیر عمل برای خدای تعالی یا اشتغال

بحاجت ضروری و اختیار داده نشدند در دو چیز که اختیار کردند آسان

ترین آنها الا آنکه در وی قطع رحم باشد اگر قطع رحم می بود از وی

دورترین مردم بودندی یعنی بازمانع و بوده از وی احتراز می کردندی

[illegible] پوشش [illegible] او پیوند می کردند جامه خود را و سوار می شدند

بر اسپ و اشتر و دراز گوش و ردیف می ساختند پس پشت

[illegible] ان [illegible] می کردند روی [illegible]

بادر خود و آن حضرت ع م دوست می داشتند فال را و نا پسند
می کردند طیره را و فال عبارت از آن است که کسی چون بکاری
متوجه شود کلمه نیک بگوش وی رسد مثل یا راشد و یا سالم با ستماع
آن خوشوقت شود و طیره عبارت از شگون بد است که از گذشتن
حیوانات بجانب راست و چپ یا از کردن زاغ یا مانند آن
گیرند چون حاصل می شد چیزی که آنرا دوست می داشتند می فرمودند
الحمد لله رب العالمین علی کل حال چون چیزیکه آن را ناپسند
می داشتند می فرمودند که الحمد لله علی کل حال و چون بعد از فراغ
طعام بر داشته می شد طعام از حضور آن حضرت ع م می فرمودند
الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا و آوانا وجعلنا مسلمین بیشتر
نشستن آن حضرت ع م رو بقبله بود بسیار سعی کردند که کم
می گفتند سخن بیهوده را می کردند نماز و کوتاه می ساختند خطبه
را و طالب مغفرت می کردند از خدای تعالی در یک مجلس
صد مرتبه و شنیده می شد از سینه مبارک در حال نماز آوازی مثل
جوشش دیگ بسبب بکا آن حضرت ع م روزه می داشتند
روز دوشنبه و پنجشنبه و سه روز از هر ماه و روز عاشوره و کم
بود که روز جمعه بی روزه باشند و در تاریخهای بیرون رمضان

چندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آن حضرت
ع م آن بود که در خواب می رفتند چشمان آن حضرت ع م
نمی خفت دل آن حضرت ع م بسبب انتظار وحی و متوجه
شدن جانب قدس چون آن حضرت ع م می خفتند شنیده
می شد دم آن حضرت ع م و غطیط از ان حضرت ع م ظاهر نمی شد
وان صوت منکر است که از بعض خفتگان شنیده می شود
چون می دیدند در خواب جز یکه پسند نمی کردند می گفتند هو الله
لا شریك له و چون بمحل خفتن آرام می گرفتند می گفتند ربنا
قنی عذابك یوم تبعث عبادك و چون بیدار می شدند میگفتند
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور و نمی خوردند
صدقه و تناول می کردند هدیه و صدقه آن است که برای طلب
ثواب بفقیران دهند و خصوصیت آن شخص منظور نباشد و هدیه
آن است که برای اکرام این شخص باشد و اگر کسی هدیه
بخدمت آن حضرت ع م می فرستاد آن حضرت ع م به مقابله
آن مثل آن یا بهتر از ان بآن شخص عنایت می فرمودند و
تکلف نمی کردند در خوردنی در وقت فاقه و شدت جوع سنگ
می بستند بر شکم خود تا بی طاقت نشوند خدای تعالی آن حضرت ع م

با کلید خزانهای زمین عطا کرده بود پس آن را قبول نکردند
آخرت را اختیار نمودند و آن حضرت عم خوردند نان با سرکه و
فرمودند نیک نان خورش است با سرکه خورده اند گوشت دست
نیز فرمودند بخورید زیت بمالید بر بدنهای خود زیرا که وی از
درخت مبارک است و آن حضرت عم میخوردند به سه انگشت
و بعد فراغ طعام می لیسیدند آن انگشتان را و آن حضرت
عم خورده اند نان هم با خرمای خشک و خربزه با خرمای تر و بادرنگ
را با خرمای تر و خرما را با مسکه رغبت بسیار داشتند بشیرینی و شهد
و آب نشسته میخوردند و در میان آب نوشیدن سه بار آوند
را از دهن جدا کرده دم می گرفتند و چون می خواستند که آب باقی
مانده را با صحاب عنایت کنند از جانب راست شروع میکردند
یکبار شیر آشامیدند و آنگاه فرمودند هر که چیزی از ماکولات خورد
باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا منه و هر که شیر را آشامد باید که بعد از آن
بگوید اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه و فرمودند نیست چیزی که
کفایت کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو بغیر شیر و آن حضرت عم
می پوشیدند جامه پشمین و در پا میکردند نعل دوخته و پیوند کرده
و تکلف نمی کردند در پوشیدنی و بهترین جامه نزدیک آن حضرت

ع م قمیص بود چون جامه نو می پوشیدند میگفتند اللهم لك الحمد
كما كسوتنيه اسئالك خيره وخير ما صنع له واعوذ بك من شره و
شر ما صنع له و خوش میشدند از جامهای سبز و احیانا یک چادر می پوشیدند
که جز ان بر آنحضرت ع م نبودی بسته دو گوشه او را میان دو شانه خود نماز
گذاردند دران یک چادر باین کیفیت و آن حضرت ع م دستار
می بستند و میگذاشتند یک طرف آن را در میان دو شانه خود یعنی
شمله و می پوشیدند روز جمعه چادر سرخ بعضی گفته اند ان چادر
مخطط بود بخطوط سرخ و می پوشیدند انگشتری از سیم که نقش
آن محمد رسول الله بود در خنصر دست راست و گاهی در خنصر
دست چپ و خنصر نام خوردترین انگشتان است و دوست
میداشتند خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بد و می فرمودند هرآینه
الله تعالی نهاده است لذت من در زنان و خوشبو گردانیده است
خنکی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالیه
دان خوشبوی است مرکب و بر مشک راتبها و بخور میگرفتند
از عود و کافور و سرمه میکردند باثمد و ان قسم اعلی است از
اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار
در چشم چپ و گاهی سرمه میکردند در حالت صوم و بسیار استعمال

میکردند دهن را آذر برو ریش خود واستعمال دهن میکردند یک
روز در میان وسرمه میکردند بر عادت خود طاق و در دست
میداشتند ابتدا کردن از جانب راست در شانه کردن و نعلین
پوشیدن و طهارت کردن و در آینه نظر میکردند در آینه در
سفر از آن حضرت عم جدا نمی شد چند چیز شیشه دهن و سرمه دان
و آینه و شانه و مقراض و مسواک و سوزن و رشته و آن حضرت
عم مسواک میکردند شبی سه بار پیش از آنکه بخواب روند
و بعد خواب چون به تهجد بر میخاستند و وقت بر آمدن نماز صبح
آن حضرت عم حجامت میکردند یعنی خون میکشایندند و آن حضرت
عم مزاح می کردند و نمیگفتند در مزاح مگر سخن راست یک بار
شخصی بخدمت آن حضرت عم آمد و گفت یا رسول الله سوار
کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچه ماده شتر گفت بچه مرا
نتواند برداشت حاضران وی را می گفتند نمی باشد شتر مگر بچه ماده
شتر دیگر بار زنی بخدمت آن حضرت عم آمد گفت یا رسول الله
شوهر من بیمار است وی حضرت عم را می طلبد فرمودند آیا شوهر
تو آن است که در چشم وی سفیدی است مراد آن حضرت
عم سفیدی پیغوله چشم بود و آن زن سفیدی مذموم که مانع

نظر باشد فهمید پس زن باز گشت به کشاد چشم شوهر
خود شوهرش گفت ترا چه شد که چشم من میکشائی گفت خبر
داده است مرا آن حضرت ع م که در چشم تو سفیدی است
شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدی است
و زن دیگر بخدمت آن حضرت ع م عرض کرد یا رسول الله ع م دعا کن
بجناب خدای تعالی که مرا در بهشت داخل گرداند فرمودند ای ام
فلان در بهشت هیچ پیرزال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه
کنان از مجلس آن حضرت ع م باز گشت فرمودند او را خبر دهید
که داخل نخواهد شد در بهشت بحالت پیری یعنی از سر نو جوان خواهد شد
و در حالت جوانی در بهشت در آید هر آینه خدای تعالی می فرماید
انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا معنی آیه بحسب
اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم مومنات را پیدا کردن
دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان را دختران جوان
والله اعلم آن حضرت ع م نخست در عقد نکاح آورده بود خدیجه
بنت خویلد را و سابق این قصه مذکور شد بعد ازان سوده بنت
زمعه را و وی نزدیک آنحضرت ع م پیر شد و آنحضرت ع م
خواست که وی را طلاق دهد پس نوبت خود عایشه را داد رضی

و گفت مرا بمردان هیچ کار نیست مقصود من آن ست که بر انگیخته شوم در ازواج آنحضرت ع م بعد از ان عایشه بنت ابی بکر الصدیق رض را بنکاح او ... بعد ... پیش از هجرت بدو سال و بقولی پیش از هجرت به ... در ماه شوال و وی انوقت شش ساله بود هم بستر ساختند آنحضرت ع م وی را در ماه شوال سال دویم از هجرت و وی نه ساله بود و آنحضرت ع م وفات یافتند و وی هژده ساله بود و وی وفات یافت بدینه هفدهم رمضان سنه پنجاه و هشتم و در بقیع مدفون شد و خبر ازین نیز نقل کرده اند آنحضرت ع م هیچ بکر را بجز عایشه رض تزوج نکرده اند و کنیت وی ام عبدالله است بعد از ان حفصه بنت عمر فاروق را به نکاح آوردند بروایتی آمده که آن حضرت ع م وی را طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل که خدای تعالی شمارا میفرماید که رجعت کنید او را زیرا که حضرت حفصه بسیار روزه دار و نماز گذار است و بروایتی آمده که آن حضرت ع م رجعت کردند بجهت مهربانی بر عمر رض و به نکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و او وی در آنوقت در حبشه بود و مهر وا داو را از طرف آن حضرت ع م نجاشی بادشاه حبشه چهار صد دینار و متولی نکاح او شد عثمان بن عفان رض

والتقاط میکرد و میگفت من بدبختم اختیار کردم دنیا را الزان جمله
اساف خواهر دحیه کلبی را بزنی خواستند و دخول نکردند و خوله بنت
هذیل و وی همان است که بخشید نفس خود را بآن حضرت عم یعنی
بغیر مهر در نکاح آمد و بقولی بخشنده نفس خود ام شریک بود و اسماء
بنت النعمان جونیه گویند چون آن حضرت عم خواستند که دست
بوی رسانند گفت اعوذ بالله منك بخدای می پناهم از تو پس آن
حضرت عم مفارقت کردند و عمره بنت یزید و زنی از غفار و عالیه بنت
ظبیان و این همه را طلاق دادند قبل از دخول و سبا بنت الصلت
و وی بمرد پیش از انکه آن حضرت عم بوی نزدیک شوند و
زنی دیگر چون آن حضرت عم خواستند که نزدیک شوند فرمودند
هبی لی نفسک یعنی نفس خود بمن ده گفت هیچ زن ملکه نفس
خود بباز آری میدهد پس آن حضرت عم او را رها کردند
خطبه کردند زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد
و بوی هیچ علت نیست چون رجوع کرد داغ یافت و خطبه کردند
زنی را از پدرش و وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده ازین
انست که گاهی بیمار نشده است فرمودند که او را نزدیک خدا هیچ
رحمت نیست پس ترک کردند و بود مهر ازواج آن حضرت

پانصد داشت هر زنی ازیشان این قول اصح اقوال است مگر صفیه و ام
حبیبه چنانکه گذشت از اولاد آن حضرت ع م قاسم و کنیت
آن حضرت ع م بنام وی بود پس آن حضرت ع م را ابوالقاسم
میگفتند و عبد الله طیب و طاهر هردو لقب وی است و بقولی
طیب غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و فاطمه خورد
ترین دختران آن حضرت ع م است این پسران مردند بیشتر
از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام یافتند و مسلمان
شدند و این جماعه همه از بطن خدیجه بودند بعد ازان در مدینه از بطن
ماریه قبطیه ابراهیم پیدا شد و طفل هفتاد روزه شده در گذشت و
بقولی هشت ماه و بقولی هژده ماه و اولاد آن حضرت ع م همه در حیات
آن حضرت ع م وفات یافتند الا وفات فاطمه که وی بعد آنحضرت
ع م بشش ماه بود پس زینب در نکاح ابی العاص بود بزاد برای
وی پسری علی نام که در حالت صغر در گذشت و دختری امامه نام جوان
شد امیر المومنین علی کرم الله وجهه او را در نکاح آورد بعد از
فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل ازوی پسری زاد یحیی نام فاطمه
خاص در نکاح امیر المومنین علی کرم الله وجهه بود بزاد برای
وی حسن و حسین و محسن و رقیه و ام کلثوم و زینب

و حسن در صغر سن در گذشت و زینب را عبد الله ابن
جعفر به نکاح آوردند پس ازو برای وی پسری علی نام
نزدیک وی بمرد و ام کلثوم را به نکاح آورد امیر المومنین عمر رض
پس ازو پسری زید نام برای او رض و بعد عمر رض عون
بن جعفر بزنی خواست بعد از وی محمد بن جعفر بعد ازان عبد الله بن
جعفر و رقیه بنت آن حضرت ع م نزدیک امیر المومنین عثمان
رض بود ازو پسری عبد الله نام بصغر سن در گذشت و رقیه
وفات یافت روزیکه زید بن الحارث بشارت فتح بدر بمدینه
آورد پس عثمان رض بعد از وی به نکاح آورد ام کلثوم را و وی
نیز در عقد عثمان رض متوفی شد در ماه شعبان سال نهم و پیش
از عثمان رض رقیه نزدیک عتبه و ام کلثوم نزدیک عتیبه هر دو
پسران ابولهب بودند اسامی اعمام و عمات آن حضرت ع م
حارث و قثم و زبیر و حمزه و عباس و ابو طالب و عبد الکعبه و حجل
و ضرار و غیداق و ابولهب و صفیه و عاتکه و اروی و ام حکیم و امیمه
ازین جماعه اسلام نیاوردند مگر صفیه اسامی موالی آن حضرت ع م
زید ابن الحارثه و پسر وی اسامه و ثوبان و ابو کبشه و وی در
بدر حاضر بود روزی که امیر المومنین عمر رض خلیفه شدند وفات

یافت و انفیسه شقران بقولی وی را آنحضرت عم وارث شده بودند
از پدر خود و بقولی وی را از عبد الرحمان بن عوف خرید کردند
و رباح و یسار او را عرنیون کشتند و ابو رافع وی را عباس
بخدمت آن حضرت عم گذرانیده بود و وقتیکه خبر اسلام عباس
رسید او را آزاد ساختند و در نکاح وی دادند سلمی را که مولات
آن حضرت عم بود پس از وی پسری متولد شد عبد الله
نام که نویسنده امیر المومنین علی کرم الله وجهه بود و ابو موهبه و
و فضاله و وی بشام وفات یافت و رافع این جماعه مذکورین را
آن حضرت عم آزاد کرده بودند و بدعم. که او را رفاعه هدیه
گذرانیده بود و وی کشته شد در غزوه وادی القری و کرکره
او را هوزه بن علی یمامی پیشکش فرستاده بود و آن حضرت
عم او را آزاد ساختند و زید جد بلال بن یسار و عبید و طهمان و
مابور قبطی از هدیه مقوقس و واقد یا ابو واقد و هشام و ابو ضمیره وی
آرمی بود و روز حنین او را آزاد ساختند و ابو عسیب احمر نام
ابو عبید و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود و بعد از آن او را آزاد
کرد و شرط نمود که مادام که زنده باشد خدمت آن حضرت عم
کند گفت اگر شرط نمی کردی نیز مفارقت آن حضرت عم نمیکردم

و انجشه که حدی می‌گفت شتران را و ابجر کابه و بعض اهل
سیر بیشتر ازین شمرده‌اند اسامی کنیزکان آن حضرت عم
سلمی ام رافع و رضوی و امیمه و ام ضمیر و ماریه و شیرین و ام
ایمن که برکه نام داشت و در کنار داشته بود آن حضرت عم را
و شش کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد و خضره و خویده اسامی
خادمان آن حضرت عم انس بن مالک و هند و اسماء دختران
حارثه و ربیعه بن کعب اسلمی و عبد الله ابن مسعود و عقبه بن
عامر و بلال و سعد و ذو مخمر یا ذو مخبر برادر زاده یا خواهر زاده نجاشی
بود و بکیر بن شداخ لیثی و ابو ذر غفاری و اسامی نگاهبانی کنندگان
آن حضرت عم سعد بن معاذ روز بدر حراست کرد و ذکوان
بن عبده و محمد بن مسلمه انصاری روز احد حراست کردند و زبیر
روز خندق و عباد بن بشر و سعد بن ابی وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی
القری و چون این آیت نازل شد والله یعصمک من الناس
موقوف داشتند که کسی نگاهبانی کند اسامی ایلچیان آن حضرت
عم بجانب پادشاهان روزگار عمرو ابن امیه را بجانب نجاشی
فرستادند و نجاشی لقب کسی است که پادشاه حبشه باشد و نام
وی اصحمه [illegible] بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامه

آن حضرت ع م بر دو چشم خود و فرو آمد از تخت و [illegible]
بر زمین و اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیات آن
حضرت ع م سال نهم پس غایبانه بر وی جنازه گذاردند و دحیه
کلبی را بسوی بادشاه روم و وی هرقل نام داشت پس ثابت
شد نزد یک وی بدلایل نبوت آن حضرت ع م و قصد اسلام کرد
قوم وی با وی موافقت نکردند و ترسید از آنکه اگر اسلام آرد
سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن حذافه را بسوی
کسری بادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامه آن
حضرت را عم پس آن حضرت ع م فرمودند خدای تعالی پاره
پاره کناد بادشاهی او را و بعد قریب کشته شد و حاطب ابن
ابی بلتعه را بسوی مقوقس و مقوقس لقب کسی است که مصر
و اسکندریه در تصرف او باشد پس نزد وی آمد با نام [illegible] هدیه
فرستاد بخدمت آن حضرت ع م ماریه قبطیه و شیرین و اشتر
سفید که دلدل نام داشت و بقولی هزار دینار و بست جامه
و عمرو ابن العاص را بسوی جیفر و عبد الله پسران جلندی بادشاه
عمان پس هر دو مسلمان شدند و مانع نیامدند عمرو را از آنکه از رعیت
زکوة گیرد و در میان ایشان قضا کند پس عمرو در میان ایشان می بود

تا آنکه آن حضرت عم وفات یافتند و سلیط بن عمرو را بسوی هوذه بن علی
رئیس یمامه پس وی اکرام سلیط کرد و بخدمت آن حضرت عم
گفته فرستاد که جنگ چیز است آنچه شما بسوی وی میخوانید و من
خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعضی تصرف در امر خلافت
دهید پس آن حضرت عم قبول نفرمودند مسلمان نشد و شجاع
بن وهب را بسوی حارث غسانی بادشاه بلقا که شهری است از شام
پس بر تافت نامه آن حضرت عم و گفت می شوم بادشاه روم
ازین معنی منع کرد و مهاجر بن ابی امیه را بسوی حارث حمیری در یمن
و علاء بن الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی بادشاه بحرین پس مسلمان
شد و ابو موسی اشعری را و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان
شدند رعیت یمن و بادشاهان ایشان غیر قتال اسامی نویسندگان
آن حضرت عم خلفاء اربعه و عامر بن فهیره و عبدالله ابن ارقم و ابی
ابن کعب و ثابت بن قیس بن شماس و خالد بن سعید و حنظله
بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شرجیل بن حسنه اسامی نجبای آن
حضرت عم یعنی [illegible] نجابت مخصوص بودند خلفاء اربعه
و حمزه و جعفر و ابوذر و مقداد و سلمان و حذیفه و عبدالله ابن مسعود
و عمار و بلال اسامی عشره مبشره خلفاء اربعه و سعد ابن ابی

وقاص و زبیر ابن العوام و عبد الرحمان بن عوف و طلحه ابن عبد الله
و ابو عبیده بن الجراح و سعید بن زید شامی و دواب آنحضرت
صلعم از اسپان ده راس بودند و این جا اختلاف هم است
شکب و بر وی روز احد سوار شده بودند پیشانی و قوایم او
سفید بود الا دست راست که برنگ بدن بود او را فرسی
مناسب و همواری بدن بود آن حضرت صلعم بر وی مسابقت
کردند پس سبقت کردند و خوش وقت شدند و مرتجز همان است
آنکه خزیمه بن ثابت گواهی داده لزاز هدایای مقوقس و لحیف هدیه
ربیعه و ظرب هدیه فروه بن عمرو خدامی و ورد هدیه تمیم دارمی و ضریس
و ملاوح و سبحه که او را از تجار یمن خرید کرده بودند و سبقت
کردند سه بار پس ... و مانند بر روی وی گفتند ما انت
الا بحر و بحر اسپ کشاده گام و جاهد و دیگر بعضی گویند ... است ...
دلدل از هدایای مقوقس وی اول کسی اسلام بر وی سوار
شدند و قصه قبول فرمودند آن را از ابوبکر صدیق رض و این هدیه
پادشاه ایله و درسه کار آن حضرت صلعم در بلاد گوشی بود که او را
یعفور می گفتند و نقل کرده نشده که چیزی از عرض گاو در سرکار
آن حضرت صلعم بوده باشد و آن حضرت صلعم را العضباء ناقه شیر

[illegible] بودند در غابه [illegible] موضع است قریب بمدینه منوره و نیز
فرستادند بسوی آن حضرت صلعم سعد بن عباده ناقه شیر دار
از مواشی بنی عقیل و نزدیک آن حضرت عم ناقه بود قصوی
نام که بروی ہجرت کردند چون وحی نازل شد هیچ چیزی بر
نمیداشت آن حضرت عم را الاقصوی گویند عضباء جدعا نیز نام
وی است یک بار روزی با شتر اعرابی دوانیدند شتر سبقت
کرد این معنی بر مسلمانان شاق آمد آن حضرت عم فرمودند لازم
است بر الله تعالی که هیچ چیز از امور دنیا غالب نیاید الا وقتی او را
مغلوب سازند و در سرکار آن حضرت عم صد راس از بز می بودند
که برای شیر خوردن آن حضرت بخصوص مهیا کرده بودند
خروس [illegible] سفید و نزدیک آن حضرت [illegible] شمشیر بودند از آن
[illegible] ذوالفقار که از غنایم بدر از اموال منبه ابن الحجاج بدست
آمده بود و آن حضرت عم بخواب دیدند گویا در طرف وی
شکستی آمده است و تعبیر کردند که مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد
ذالصورت روز احد بتحقق شد و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع
بدست آورده [illegible] قلعی و تباو [illegible] از جمله آن شمشیرها مخذم
و [illegible] دیگر که از پدر خود میراث یافته بودند و عضب که

سعد بن عباده گذرانیده بود و قضیب و دوی لال شمشیری [illegible]
است که آن حضرت ع م او را حمایل کرده و پس آن حضرت
ع م چار نیزه بودند نام یکی مثنی و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست
آمده بودند و هم نیزه بود که بر داشته میشد روبروی آنحضرت
ع م در عیدین و چوبکی بود سه کج بقامت یک درع و نیم عصا که
[illegible] را عرجون می گفتند و عصای دیگر که او را ممشوق گفتند و چهار
کمان و یک ترکش و ترسی که بروی صورت کرکس ساخته
بودند بخدمت ع م برسم تحفه آمد آنحضرت ع م دو دست
بر ابروی نهادند پس آن صورت معدوم شد انس گفت
رض قبضه آن حضرت ع م از سیم بود و در میان نعل
و قبیعه چند حلقه سیم بود قبیعه چیزی است که نزدیک قبضه
از سیم بود و بجز ان ساز و نعل چیزی است که بر ذنب [illegible]
شمشیر از سیم وغیر ان سازند پیش آن حضرت ع م آورده
بودند که آنها را از سلاح بنی قینقاع بدست آورده بودند یکی سعدیه
دیگر قضبه زرهی بود که او را ذات الفضول میگفتند او پوشیدند
آن را در حنین و گویند که نزد آنحضرت ع م زره داود ع م
بود آنکه ایشان روز قتل جالوت [illegible] پوشیده بود

آن حضرت عم خودی بود که آن را ذات السبوغ می‌گفتند و پیش
آن حضرت عم کمربندی از ادیم و ردی سه حلقه از سیم و
نشان آن حضرت عم سفید بود و چون آنحضرت عم وفات
یافتند گذاشتند جامه عبره و حبره نوعی است از چادرهای یمن و
وازاری عراقی گذاشتند روضه الاحباب و دو جامه صحاری قمیص
صحاری و قمیص سحولی جبه یمنیه و خمیصه یعنی چادری علم دار و کیمن
سفید و چند کوفیه کوچک و غیره مانند سه یا چهار لحاف رنگین بود پس و
پیش آن حضرت عم ظرفی از چرم بود که در وی می‌نهادند
آیینه و شانه عاج و سرمه دان و مقراض و مسواک و فرش آن حضرت
عم از چرم بود و حشو آن بجای پنبه لیف خرما بود و قدحی بود که سه
موضع آن ضبابه یعنی سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ و آوندی
کالبد [illegible] بر گردن وی [illegible] همه می‌ساختند و آن حضرت عم
آن را بر سر می‌نهادند وقتی که در سر از حرارت اثر می‌یافتند و پیاله
بود از شیشه و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و پیاله بود که آن
و پیمانه بود که بوی صدقه فطر می‌پیمودند و چهارم حصه صاع بود و
انگشتری بود از سیم که نگین وی هم از وی بود و بر آن کلمه محمد
رسول الله کنده بودند و بقولی وی از آهن بود و جای و محل نگینه یافته

سیم مضبوط کرده بودند و نجاشی دو موزه ساده به [illegible]
پس آنحضرت ع م پوشیدند آنها را و آن حضرت ع م را گلیمی
بود سیاه و عمامه که او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت ع م
دو جامه بودند برای نماز جمعه بجز آن جامه ها که سایر ایام می پوشیدند
و رومال بود که می مالیدند آن را بر روی بعد وضو و از جمله معجزات
آنحضرت ع م قرآن است و او بزرگترین معجزه ها است هیچ بشری
مثل یک سوره از ان نتواند آورد و خبر داد از اخبار گذشته و
آینده مطابق واقعه و از آن جمله شق صدر است که در زمان
خورد سالی ملایکه سینه آن حضرت را شگافتند و بایمان و علم پر کردند
و از ان جمله آن است که آن حضرت ع م خبر دادند قوم را از
قصه اسرا و رفتن بیت المقدس پس کفار تکذیب
کردند و بعض علامات بیت المقدس که آن حضرت بار اول
تامل نفرموده بودند پرسیدند پس خدا تعالی بیت المقدس
را برای حضرت ع م منکشف ساخت تا هر چه آن قوم می پرسیدند
آن حضرت ع م بواقعی بیان می فرمودند و از ان جمله شگافته شدن
ماه است و از ان جمله آن است که قریش با خود عهد بستند
که آن حضرت ع م را بکشند چون آن حضرت ع م پیش آمدند

و بسیار سعی ایشان ایستادند و یک مشت خاک گرفتند فرمودند شاهت الوجوه و در روی ایشان انداختند پس نرسید چیزی از ان سنگ ریزه ها یکسی مگر که کشته شد و زبار و از ان جمله آن است که آنحضرت عم روز حنین انداختند یک مشت خاک در روی دشمنان پس خدا یتعالی آن جماعه را هزیمت داد واز ان جمله آن است که چون آن حضرت عم در غار پنهان شدند عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست واز ان جمله آن است که چون سراقه بن مالک تعاقب آن حضرت عم کرد وقت هجرت فرو شدند قوایم اسپ او در زمین سخت واز ان جمله آن است که آن حضرت عم دست خود رسانیدند بر پشت بز غاله که هنوز بجفتی نرسیده بود پس شیر آن بز غاله بیرون آمد معبد شیر داد حال آنکه شیر نبود واز ان جمله آن است که آن حضرت عم دعا کردند برای عمر رض که خدا یتعالی بسبب ایشان اسلام را عزت دهد پس همچنان واقع شد واز ان جمله آن است که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خدا یتعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی وسردی و آب دهن خود در چشم ایشان افگندند

حال آنکه ایشان را درد چشم داشت همان ساعت شفا
حاصل شد و هیچ گاه بعد ازان درد چشم ایشان را عارض نشد و
ازان جمله آن است که بچشم قتاده بن نعمان زخم رسید و آب
بر رخساره روان شد پس آن حضرت عم آن چشم را بجای
او نهادند پس آن چشم بهترین چشمان او و باجمال ترین آنها
شد و ازان جمله آن است که دعا کردند آن حضرت عم برای
ابن عباس رض که خدای تعالی او را تاویل قرآن و تفقه
فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد و ازان جمله آن
است که دعا کردند به برکت در خرمای جابر رض و وی بنهایت
قایل بود پس جابر ازان حق غرما ادا ساخت و سیزده
وسق باقی ماند و ازان جمله آن است که دعا کردند برای
[illegible] ببرکت در تجارت همه رفتی پس ازان باز از همه [illegible]
می رفت و ازان جمله آن است که دعا کردند برای انس بطول
عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد و ازان جمله
آن است استسقا نمودند پس یک هفته باران می آمد بعد ازان
دعای رفع باران کردند پس منقطع شد سحاب فی الحال و ازان جمله
آن است که آن حضرت عم دعا کرده اند بر عتبه بن ابی لهب

جهال کل پس او را سفید باشت در روز از توابع شام و از انجمله
آن است که آن حضرت عم اعرابی را دعوت کردند باسلام
گفت هیچ گواه هست بر آنچه می گوید فرمودند آری این درخت
گواهی خواهد داد بعد آن درخت را طلبیدند پس پیش آمد
از وگواهی خواستند او گواهی داد سه بار بعد ازان بجای خویش
رجوع کرد وازان جمله آن است که امر کردند دو درخت را که
جمع شوند پس جمع شدند بعد ازان متفرق گشتند وازان جمله آن
است که امر کردند انس را که برو بسوئی درختی چند از خرما بگوید
ایشان را که آن حضرت عم می فرمایند شما را که فراهم آیند پس
بهم آمدند پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند انس
را که ایشان را بگوید بجای خود بروند پس بجای خویش رفتند
وازان جمله آن است که آن حضرت عم پس درختی بخواب
رفتند آن درخت زمین را کافته کافته نزدیک آن حضرت عم
آمد و پیش آن حضرت عم استاد و چون آن حضرت عم
بیدار شدند اصحاب قصه را بالعرض رسانیدند فرمودند که این درختی
است که اذن خواست از پروردگار خود که بر من سلام کند پس
او را خدای تعالی اذن داد وازان جمله آن است که سلام کردند

بر آن حضرت ع م سنگ و درخت در آن شبها که آنحضرت
ع م مبعوث شدند که السلام علیک یا رسول الله و ازان جمله آن
است آن حضرت ع م فرمودند که من می شناسم سنگی را که
در مکه بر من سلام کرد پیش ازانکه مبعوث شوم و ازان جمله
آن است که چون برای آنحضرت ع م منبر ساخته شد ستونی که
آنحضرت ع م بروی تکیه کرده خطبه می فرمودند ناله و فریاد کرد و ازان جمله
آن است که کافران برای آنحضرت ع م در گوشت بز زهر مخلوط
کردند پس خبر کرد آن حضرت ع م را آن بز که در وی زهر است
ازان جمله آن است که تسبیح گفتند سنگریزه در دست آن
حضرت ع م و همچنین طعام تسبیح گفت و ازان جمله آن است
که شتری پیش آنحضرت ع م شکایت کرد که مالکان من علف
کم میدهند و کار بسیار می فرمایند و ازان جمله آن است که ماده
آهو بخدمت آن حضرت ع م التماس کرد که حضرت ع م وی را
از قید خلاص کنند تا شیر دهد و بچه خود را بعد ازان باز اید پس
آنحضرت ع م او را خلاص کرد و او بشهادتین تلفظ کرد و ازانجمله
آن است که خبر کرده روز بدر که فلان کافر این جا کشته خواهد شد فلان
این جا پس تجاوز نکرد هیچ کس ازیشان ازان محل که آنحضرت

ختم ... تعالی فرموده بودند وازان جمله آن است که خبر دادند بآنکه
جمعه ازامت آنحضرت صلعم در دریا غزا خواهند کرد وام حرام از ایشان
است پس همچنان واقع شد وازان جمله آن است که خبر دادند
عثمان رضی را بلای شدید پیش خواهد آمد پس این صورت
واقع شد ودر همان بلا مقتول شدند وازان جمله آن است که انصار
را فرمودند که شمارا پیش آید بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح
دهند پس این صورت در زمان معاویه رضی واقع شد وازان جمله
آن است که در حق حسن رضی فرموده‌اند که این فرزند من است
ونزدیک است که صلح اکند خدای تعالی بسبب وی درمیان
دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنین واقع شد وازان جمله
آن است که آن حضرت صلعم خبر دادند بقتل اسود عنسی کذاب
بشبی که کشته شد وبا آنکه کشنده او کیست ووی در صنعا بود
که شهری است بیمن وازان جمله آن است که آنحضرت صلعم
فرمودند ثابت بن قیس را عیش حمید او بقتل شهیدا زندگانی
کند در حالی که ستوده باشد وکشته شود در حالی که شهید شود پس
شهید شد روز یمامه وازان جمله آن است که مرتد شد مردی
وپیوست بمشرکان پس خبر رسید بآنحضرت صلعم که او برد

فرمودند که ای درازمین قبول نخواهد کرد پس سه بار که دفن میکردند
زمین او را بیرون می انداخت و از انجمله آن است که شخصی
دست چپ طعام میخورد و آن حضرت صلعم فرمودند که دست
راست بخور او دانه کرد که بدست راست نمی توانم خورد فرمودند
توانای مباد اثر این پس بعد از ان نتوانست که دست راست
بر وارد بسوی دهان خود و از انجمله آن است که داخل شدند روز
فتح مکه معظمه در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبه معلق بودند بدست
آن حضرت عصا بود پس اشارت میکردند بدان بتها
و می فرمودند که جاء الحق و زهق الباطل و آن بتان می افتادند و
از انجمله آن است قصه مازن بن غضوبه و حاصل این قصه
آن است که وی از جوف صنمی این کلمات بشنید * یا مازن اسمع
تسر * ظهر خیر و بطن شر * بعث نبی من مضر * بدین الله الکبر *
فدع نحیتا من حجر * تسلم من حر سقر * و بار دیگر این کلمات
شنید ادن الی اقبل * تسمع ما لا یجهل * هذا نبی مرسل * بوحی
منزل * فآمن به کی تعدل * من حر نار تشعل * وقودها
بالجندل * و این معنی او را بر اسلام آورد و از انجمله است
قصه سواد ابن قارب و حاصل این قصه آن است که وی

در جاهلیت کاهن بود که جنی وی را از خواندن شبانه
خبر میداد جنی وی سه شب وی را از بعثت آنحضرت
عم آگاه ساخت که اتباع دین آنحضرت عم البته می باید کرد خبر داد او بموجب
آن خبر آمده مسلمان شد از انجمله آن است که گواهی داد
سوسمار به نبوت آنحضرت عم از انجمله آن است خورانیدند
هزار کس را از یک صاع جو در غزوه خندق بس همه سیر
شدند و طعام زیاده بود از حال اول از انجمله آن است که
توشه لشکر باخر رسید پس آنحضرت عم جمع نمودند بقایای
توشه و دعای برکت کردند بعد ازان قسمت کردند
آن را در میان همه لشکر پس کفایت کرد همه را و ازانجمله
آن است که آورد ابوهریره بخدمت آن حضرت عم یک مشت
خرما و گفت یا رسول الله دعا کن برای من درین خرما برکت پس
دعا کردند ابوهریره رض گفت آن را در انبان کردم هر چند بر
می آوردم تمام نمی شد چندین وسق در راه خدا صرف کردم و
همیشه ازان میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رض گشته شد
این برکت مفقود گشت و ازانجمله آن است آنحضرت عم
دعوت کردند اهل صفه را برای یک پیاله از ثرید ابوهریره گفت

پیش آمدم و منتظر می شدم تا مرا نیز خوانند تا آنکه بر خاستند قوم و نبود در پیاله مگر اندکی که در کنارهای وی پس آن حضرت عم آن را جمع کردند یک لقمه شد آن را بر انگشتان خود نهادند و فرمودند بخورید به برکت نام خدا گفت ابوهریره پس همی خوردم از آن تا سیر شدم و از آن جمله آن است که جاری شد آب از میان انگشتان آن حضرت عم تا آنکه قوم آشامیدند و وضو کردند و ایشان یک هزار و چهارصد کس بودند و از آن جمله آنچه آمده است که آوردند بخدمت آن حضرت عم پیاله که در وی نبود از جمله آب بود پس آن حضرت عم خواستند که انگشتان خود را در آن پیاله نهند و وی گنجایش نکرد پس چهار انگشت در آن نهادند و فرمودند یاران بیائید پس همه وضو کردند ایشان میان هفتاد و هشتاد بودند و از آن جمله آن است که در غزوه تبوک وارد شدند بر آبی اندک که یک کس را سیر آب کند و لشکر تشنه بود شکایت کردند بخدمت آن حضرت عم پس گرفتند تیری از ترکش خود فرمودند این تیر را در آن آب نشانند پس جوش کرد آن آب و سیراب شدند اهل لشکر و ایشان وقتی هزار کس بودند

از آن جمله آن است که شکایت کردند قومی بخدمت آن
حضرت ع م که آب چاه ایشان شور است پس رفتند
آن حضرت ع م با جماعه از اصحاب تا آنکه استادند بر چاه
وایشان آب دهن خود انداختند دران چاه پس جاری شد آب
شیرین هر چند آب می کشیدند منقطع نمی شد و از ان جمله آن
است که آورد زنی بخدمت آن حضرت ع م کودک خود را که
کل شده بود پس دست رسانیدند بر سر وی پس جمهور
گشت موی سر او و دور شد بیماری او و چون اهل یمامه آن را
شنیدند پس آورد زنی از اهل آنجا کودک خود را نزدیک
مسیلمه کذاب و او دست رسانید بسر او پس آن کودک
کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از ان جمله آن است
که بشکست روز بدر شمشیر عکاشه پس عطا فرمودند آن حضرت
ع م او را چوبی پس گشت تیغ شمشیر و ماند نزدیک او و از انجمله
آن است که در خندق سنگ بیشتر می آمد که هر چند کلند میزدند
در وی هیچ اثر نمی کرد پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم
بدست خویش [illegible] گشت تل کرتا از هم پاشید و از انجمله
آن است که دست رسانیدند بپای ابی رافع که شکسته بود پس

درست شد گویا که هیچ گاه بیماری نداشت و معجزات آن حضرت صلعم
از ان زیاده تر اند که کتابی احاطه آن کند یا دفتری جمع کند وفات
آن حضرت صلعم بعد از ان که به شصت و سه سال رسیده بودند
و غیر ازین روایت نیز کرده اند روز دوشنبه وقتی که گرم شد
چاشت بتاریخ دوازدهم ربیع الاول و بیمار ماندند چهارده روز و
مدفون شدند شب چهارشنبه و چون نزدیک شد موت بود نزدیک
آن حضرت صلعم پیاله آب پس داخل میکردند و روی دست
خود را او ... بر روی خود را و می فرمودند اللهم اعنی
علی سکرات الموت خداوندا مدد کن مرا بر مشقت های مرگ و
چون مقبوض شده حاضران آن حضرت را صلعم بچادر حجره پوشیدند
و بقولی فرشتگان این چادر را انداختند در آن وقت بعض اصحاب
از فرط بی طاقتی انکار موت آنحضرت صلعم کردند و این از عمر رض
منقول است و عثمان رض گنگ شد و علی کرم الله وجهه بجا مانده
شد و در اصحاب هیچ کس ثابت تر از عباس و ابوبکر صدیق رضی
الله عنهما نبود و بعد از ان مردمان از در و از حجره شنیدند که آن
حضرت صلعم را غسل ندهید زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم طاهر مطهر اند بعد از ان آواز دیگر شنیدند که آنحضرت صلعم

را غسال دهید که گویند حرف اول شیطان زده در حضرام پس
حضر علیه السلام تعزیت بر اصحاب رضی الله عنهم کردند باین
کلمات ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل هالك و
درکا من کل فایت فعلی الله فثقوا والیه فارجعوا فان المصاب من
حرم الثواب معنی اش آنکه نزدیک خدای تعالی دلاسا است از
هر مصیبت و عوض است از هر میرنده و تاوانی است از هر فوت
شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی او رجوع نمایید به تحقیق مصیبت
زده آن است که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف
کردند اصحاب در انکه در حال غسل بیامها از تن مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بر کشند یا باجامه غسل دهند پس خدای تعالی
بر ایشان خواب را مسلط کردند و گوینده که نمید انستند کیست
گفت غسل دهید آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در جامهای
آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس بیدار شدند و همچنان کردند و
متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولای
آن حضرت صلی الله علیه و سلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد
آنجا اوس انصاری و علی رضی الله عنه دست بر شکم مبارک
آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهاد پس چیزی بیرون نیامد

مجمع ... ١٧

مخبر انوا صابین وزین کتاب

* قطعات تاریخ وفات آن حضرت *

* صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم وخلفای راشدین *

* و ... معصومین واولیای مقربین رض است مولف *

* آن ابو عبدالله محمد فاضل بن سید احمد بن سید حسن حسینی *

* ترمذی اکبرآبادی است مدعو بمظهر الحق که در عهد *

* دولت شاهجهان پادشاه در سنه یکهزار و شصت بنظم *

* آن پرداخته و از نام کتاب تاریخ آن برمی آید من *

* شیخ مدا ... این کتاب مستطاب را از حضور *

* حضرت سید حسین ... صاحب که از اولاد حضرت مخدوم *

* جهانیان جهان گرد و متوطن بهار بوده اند بعاریت *

* ... به تصحیح مولوی بدیع الدین صاحب و منشی *

* محمد ... صاحب که بمقابله چند کتب دیگر ... آن *

* پرداختند در سنه ۱۲۴۹ هجرت علی صاحبها *

* وآله واصحابه الصلوة والتحیة من خالق البریة *

* بشهر کلکته بقالب در آورد *



فهرست اسامی اولیاء الله تعالی که درین کتاب مذکوراند

* ۵۵ * حضرت شیخ فرید الدین عطار رح
* ۵٦ * نجم الدین کبری رح
* ۵٦ * شیخ شہاب الدین سہروردی رح
* ۵۷ * خواجہ معین الدین چشتی رح
* ۵۸ * شیخ محی الدین بن عربی رح
* ۵۹ * خواجہ قطب الدین بختیار کاکی رح
* ۵۹ * حضرت علی لالا رح
* ٦۰ * شمس الدین تبریزی رح
* ٦۰ * سید برہان الدین محقق رح
* ٦۰ * شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی رح
* ٦۱ * شیخ فرید الدین گنج شکر رح
* ٦۲ * شیخ حمید الدین ناگوری رح
* ٦۲ * حضرت جلال الدین مولوی روم رح
* ٦۳ * حضرت فخر الدین عراقی رح

* ٦۳ * حضرت سعد الدین حموی رح
* ٦۴ * شیخ مصلح الدین سعدی رح
* ٦۴ * حضرت ناصر الدین بیضاوی رح صاحب تفسیر
* ٦۵ * حضرت قطب الدین علامہ رح
* ٦۵ * حضرت سید حسین رح
* ٦۷ * حضرت شیخ نظام الدین سلطان اولیا رض
* ٦۷ * حضرت امیر خسرو دھلوی رح
* ٦۸ * شیخ صفی الموسوی الاردبیلی رح
* ٦۹ * حضرت صفی شمس الدین سمنانی رح
* ۷۰ * امام یافعی قطب مکہ رض
* ۷۰ * شیخ نصیر الدین چراغ دھلی رض

* ۷۰ * حضرت سید علی ہمدانی رح
* ۷۱ * فخر الدین امیر محمود
ابن یمین رح
* ۷۱ * خواجہ بہاالدین نقشبند رض
* ۷۲ * خواجہ حافظ شیرازی رح
* ۷۳ * مخدوم جہانیان جہان
گرد رضی اللہ تعالیٰ عنہ
* ۷۴ * افصح الفصحا کمال خجندی رح
* ۷۴ * صاحبقران اول امیر تیمور رح
* ۷۵ * ملا سعد الدین تفتازانی
صاحب مطول و مختصر معانی رح
* ۷۵ * میر شریف علامہ رح
* ۷۶ * حضرت شیخ مغربی رض
* ۷۶ * سید محمد چشتی گیسودراز رح
* ۷۶ * سید شاہ نعمت اللہ ولی رض
* ۷۷ * سید قاسم انوار رح
* ۷۷ * حضرت بدیع الدین
شاہ مدار رضی اللہ عنہ
* ۷۹ * سعد الدین کاشغری رح
* ۷۹ * خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
احرار رح
* ۸۰ * حضرت عبد الرحمن جامی رح
* ۸۰ * شیخ جمالی دہلوی رح
* ۸۱ * مولانا حسین واعظ رح
* ۸۱ * شاہ علاءالدین مجذوب
اکبر آبادی رح
* ۸۱ * شیخ محمد رفیع محدث رح
* ۸۲ * سید محمد غوث گوالیاری رح
* ۸۳ * حضرت شاہ عالم محبوب
احمد آبادی رح
* ۸۴ * شیخ احمد مغربی رض
* ۸۴ * شاہ علی گجراتی رح
* ۸۵ * شیخ علی متقی گجراتی رض
* ۸۵ * شاہ عبد الغفور رح

* ۱۴۵ * حضرت شاه دوله رح
* ۱۴۶ * حضرت شیخ پیر محمد
* ۱۴۶ * خلیفه محمد یوسف رح
* ۱۴۶ * شاه رفیع سبز پوش رح
* ۱۴۷ * شاهزاده سلطان محمد رح
* ۱۴۷ * حکیم ابو المظفر
* ۱۴۷ * میر محمد عاقل
* ۱۴۸ * شیخ عبد الرشید
* ۱۴۸ * مریم زمانی
* ۱۴۸ * بی بی صاحبه مخدومه
* ۱۴۸ * بی بی عفیفه
* ۱۴۸ * شیخ طه رح
* ۱۴۹ * قاضی قربان
* ۱۴۹ * معین الدین محتسب
* ۱۴۹ * خلیفه ابو القاسم رح
* ۱۴۹ * سید لطف الله شهید [illegible]
* ۱۴۹ * شیخ جلالی متورع رح
* ۱۵۰ * شیخ عبد العزیز رح
* ۱۵۰ * قمر الدین حسین معصوم
* ۱۵۰ * شیخ نور الدین رح
* ۱۵۰ * شیخ حفیظ الله رح
* ۱۵۱ * میر مومن خوشنویس
* ۱۵۱ * ملا سلیمی هندی
* ۱۵۲ * سید عالم رح
* ۱۵۲ * سید مصطفی رح
* ۱۵۳ * شیخ عبد الله رح
* ۱۵۳ * سید محمد عاقل برادر مصنف رح
* ۱۵۵ * میرزا فریدون بیگ ذاکر رح
* ۱۵۵ * سلطان حسین

بسم الله الرحمن الرحیم

برترین کلامیکه عارفان معارف سخن سازی وواقفان مواقف نکته پردازی
دیباچهٔ مقاصد ومطالب را بآن تزیین دهند وبهترین بیانی که مخبران
ومترسلان بلاغت آئین وشعران وسخن گزاران دانش گزین عنوان
مدعا ومآرب را بآن نگارین کنند سپاس صفوت اساس خالقی است که طائر
ذی بال عقول وافهام عالمیان چندانکه شهپر تفکر وادراک در هوای
ذاتش به پرواز کشود تا سر دیوار قصر کبریای او نتوانست پرید وسمند
خوشخرام اندیشه واوهام جهانیان در فضای بی انقضای صفاتش بدست
وپای دریافت ومدرکه آنقدر که تک وپو نمود بغیر از سر منزل واماندگی
بجای نتوانست رسید زبان حدوث راچه بارا که سخن از کنه قدم گوید وقدم
امکان راچه پایه که راه کیفیت واجب پوید مقدسی که نمود همه از وجود
اوست ووجود همه از نمود او قادری که صبا جان بحر معرفت را

هوش در دم عنایت نموده و یادی که سیاحان طریقت را نظر
بر قدم مرحمت فرموده صانعی که نقشبندان کارگاه حقیقت را
خلوت در انجمن کشیده ناصری که خواجگان صفهٔ شریعت را فوائد
سفر در وطن حاصل و میسر گردانیده بازگشت همه در یاد داشت خود
نگهداشت و یاد کرد همه بازگشت خویش و آن داشت فکر او باعث
شوق و وجد آن است ذکر او سرمایهٔ سعادت جاودان هر که بیاد او
گویا نیست در عالم گویا نیست و آنکه بشغل او برجا نیست فی الحقیقة
کالبد بیجا نیست تعالی شانه و تقدس مکانه * لقائله * وانکه او جان
و ما همه جسمیم * او مسمی و ما همه اسمیم * نام او در دهن نمیگنجد *
وصف او در سخن نمی گنجد * و درود نامعدود خجسته ورود بر صدر
نشین مقام محمود خواجهٔ اولین و آخرین سید المرسلین خاتم النبیین
رحمة العالمین شفیع المذنبین احمد مجتبی محمد مصطفی الذی ما
انعقد درّ مثله فی اصداف بحار الوجود * و ما استخرج جوهر شبهه
من معادن الاعیان الثابتة فی اطباق عالم الشهود * زهی سلطان سریر قاب
قوسین او ادنی پادشاه کشور دین و دنیا صاحب تاج * انا فتحنا لك فتحا مبینا *
فارس مضمار ینصرك الله نصرا عزیزا * که جمیع انبیا را پیشوای بحق
امت و همه اصفیا را رهنمای مطلق چون قدم بر عرش نهاد آسمان در

زمین گنجید وچون نظر بر فرش گشاد سر زمین با آسمان رسید کمند عبارت
از کنگرهٔ مدایحش قاصر وکوتاه وزبان مبالغه در ادای ثنایش شرمنده
وعذرخواه *آن فاتحهٔ کتاب تمکین * وآن خاتمهٔ رسالهٔ دین * آن
ذات که ختم مرسلین است * در خاتم دست حق نگین آمدست * نعتش که
زگفتگو فزون است * زاندازهٔ عقل کل برون است * والوف الوف
تحیات زاکیات وصنوف صنوف دعوات طیبات بر آل طیبین واصحاب
راشدین اوباد * رضوان الله تعالی علیهم اجمعین * لقائله * چه گنم
وصف آل واصحابش * چه زنم دم بمدح احبابش * گر زبانم یکی هزار
شود * هر هزار وش سخن گزار شود * وصف ایشان شمار نتوانم * بلك
یک از هزار نتوانم * طوبی لمن تشبث بذیل محبتهم * وویل لمن تخلف
عن سفینة مودتهم * اما بعد میگوید * المفتقر الی الله الغني الرشید
الهادي ابوعبدالله محمد فاضل ابن سید احمد بن سید حسن الحسني
الترمذي الاکبر آبادي المدعو بمظهر الحق اصلح الله تعالی حاله
واحسن قاله * که حسب الامر احباو اصدقا که سر وفا ودل صفا باین
بی ریو وریا داشتند خاطر فاتر بر جمع تواریخ حیات ومماة حضرت
سید الانبیا وسند الاصفیا خاتم المرسلین وقائد غر المحجلین صلی الله
علیه وآله وسلم الی یوم الدین وخلفاء الراشدین المهدیین وائمة المعصومین

اولیاء محققین و علماء شرع متین مقید گشت که چون کاتبان نسیان و
شعار و نویسندگان فراموش دثار ارقام هندسه و اعداد تازیه و
شمار فارسی را که در سنه ولادت و وصال آن گروه با شکوه واقع شده
اکثر در کتب و نسخ تغییر و تبدیل داده اند و اختلافش * الی یومنا *
بدینموجب است لهذا استدعا و ملتمس آن اعزه درینموضع خیلی
مناسب و مستحسن روی نمود اگرچه اشتغال بامور صوری و معنوی
فرصت وقت نبود که خود را باین کار مشغوف و مشغول کرداند اما الحکم
* الامر مطاع والمامور مطیع * باذکر بعضی از افراد اولیای عظام و علمای
کرام و فصحای ذوی الاحترام * علیهم التحیة من الملک العلام * از طبقات
متقدمین و متوسطین و متأخرین که اختلاف کثیره در سال ولادت و
رحلت ایشان موافق کتب سلف و مطابق نسخ خلف واقع شده درین مختصر
که موسوم بمخبر الواصلین است مندرج و مندمج نمود و ذکر خوارق و
کرامات و حالات و کمالات آن طایفه مقدسه حواله بتذکره قدما کرده
بهمین ما قل و دل اکتفا نمود و چندی از اعزه عرفا و علما که اوصاف
حمیده و کمالات پسندیده آنها از خدمت قدوة الواصلین غوث الکاملین
حضرت قبله گاهی ولی النعمی قدس سره و از حضرت عمدة العارفین
قطب الفاضلین ارشاد پناهی قدس سره استماع نموده نیز اسامی گرامی

ایشان درین نسخه مرقوم کردانید ودران ایام خجسته انجام عمر این
احقر از هزده سالکی تجاوز نموده واز تحصیل علوم نقلیه وعقلیه فارغ
کشته بر تحصول علوم معرفت آلهي کمر سعي بر بسته ونعمت نامتناهي
از هر جا کرفته تا بحد یکه تلقین روحاني از ارواح آکابري از رجال الله
حاصل شده وسرور وفورا زحجا لست معنوي بفیض سرمدي یافته بدین
سبب این مسوده بر صفحه بیاض روزکار خال چهره اهل اغراض نشده
بعد از سي وپنجسال باز بخواهش فرزند ارجمند بعمر ودولت کزنیین
بهره مند سید عبد الله سلمه الله * وابقاه علی منهج الصدق والسداد
وثبته فی مقام الرشد والارشاد * دریکهفته این تواریخ را بسلك نظام
درآورد وبرخی از فرقه مشایخ کرام واولیای عظام راکه این نیازمند
درکاه الهي بملازمت آنها ارتباط معنوي رسانیده وکیفیت حال خیر مال
یشان دیده هم درین منظومه بحیز تحریر آورد تا ببرکت عبادات وحالات
وکمالات آن کافه مقلدین ومعلمین این دعاکوی بی ریا بکمال دولت دیني و
دنیوي وسعادت صوري ومعنوي فائز وبهره مند کردد * استجب هذ الدعاء
ربنا * بر ارباب دانش وبینش محتجب ومخفي نماند که اکرچه این شاهد
نظام از پیرایه نزاکت شاعرانه وحلیه صنعت فاضلانه عریان است اما
منائع موّرخانه از زیور رخوبي ولباس نازکي بیرون نیست وتا بحه آغاز

این نسخهٔ منظومه بنامیکه مسطور رمنا کورالیه مرقوم گردیده و تاریخ انجامش چون الهام قیامت بدل انصرام نرسیده رجا که ارباب سمر و اصحاب این هنر بسرمایهٔ بی بضاعتی و پیرایهٔ کم استطاعتی این احقر بچشم الطاف و عین اعطاف نظر اندازند و بسهو و خطا از قلم عیب پوشی و خامهٔ معذرت نیوشی اصلاح فرمایند

* این سخنی چند که من گفته ام * گوهر ناسفته نگر سفته ام *
* بلبل این نو گل باغ خودم * باده کش جام ایاغ خودم *
* شاه سخن را به سخن میشناس * سکهٔ نو را زکهن میشناس *
* بشنو از انصاف اگر مقبلی * شعر بود حجت روشن دلی *
* در شرف شعر رسول خدا * گفت بسی قول بمدح و ثنا *
* شعر که اصحاب نبی گفته اند * چون در و یاقوت وگهر سفته اند *
* شعر علی گفت و حسین و حسن * کعب و انس گفت و ویس قرن *
* شعر که حسان عرب گفته است * سید کونین پذیرفته است *
* منع ز اشعار نکرد شس نبی * تا بسبب از ان کانکرد شس نبی *
* بلکه بر وکرد هزار آفرین * سید کونین رسول امین *
* شعر بسی خوانده ام از اولیا * شعر بسی دیده ام از اصفیا *
* شعر که در فقه حرام آمده * آن همه اشعار عوام آمده *
* گه نه طمع وصف خسان میکنند * گه بحسد هجو کسان میکنند *

* در صفت شعر و گواه متین * * شعر و نیکین و مشکوة مبین *
* تابع غاوون که حقارت شده * * از پی آن قوم اشارت شده *
* گان شعرا وصف بتان کرده اند * * رغم نبی کفر عیان کرده اند *
* در صفت شاعر مومن خدا * * گفت دران آیهٔ ثانی ثنا *
* بی خردی چند بطبع غبی * * فرق نکرده ز نبی تا نبی *
* دشمن شعر اند بذهن سقیم * * طعنه زنانند بطبع سلیم *
* طبع غبی دشمن شاعر بود * * خصم نبی ابله و کافر بود *
* بودی اگر شعر قبایح و کریه * * نسخهٔ منظومه نکردی فقیه *
* هست باشعار فوائد بسی * * مسئلهٔ فقه و عقائد بسی *
* مجتهدان شعر پذیرفته اند * * نکتهٔ اغراق بسی گفته اند *
* شعر که در وعظ و نصائح بود * * پاک ز اطوار قبائح بود *
* شعر که آن در خط و خال آمده * * سر بسرش رنج و وبال آمده *
* شعر چو انسان بشرف ظاهر است * * لیک یکی مؤمن و هم کافر است *
* اینکه سخن گفته ام از صد طرب * * نیست در و صورت لهو و لعب *
* صورت خال آمده در قال من * * نیست برون قال من از حال من *
* اینهمه حالت که مرا رو نمود * * از مدد و موهبت پیر بود *
* پیر که آن هادی راه خداست * * در همه شیخان جهان مقتداست *

* شیخ فلک مرتبه صالح بنام * هست مرا مرشد عالی مقام *

* چشم خدابین شده پر نور زو * اهل حقایق شده مسرور ازو *

* سینهٔ او مخزن اسرار بود * جبههٔ او مطلع انوار بود *

* سخت دلان نرم ازو میشدند * سرد دمان گرم ازو میشدند *

* تا که بود کرسی و لوح و قلم * رحمت حق باد برو دمبدم *

* مظهر حق ست بعلم و کمال * سوی سخن گفتن نازک خیال *

* باد خدائی دو جهان یاورش * شاهد اقبال ابد در برش *

* بسم الله الملک المستعان *

* فی التوحید و التحمید عزّ اسمه *

* نحمد الله خالق الاشیا * نشکر الله رازق الاحیا *

* حمد او از شمار بیرون است * شکر او از حساب افزون است *

* ذات پاکش که واحد است و احد * وصف او لم یلد و لم یولد *

* آنکه او جان و ما همه جسمیم * او مسمّی و ما همه اسمیم *

* نام او در دهن نمی گنجد * وصف او در سخن نمی گنجد *

* خالق الارض و السموات است * عالم الغیب و المخفیات است *

* اکرم الاکرمین بفضل عمیم * ارحم الراحمین بلطف قدیم *

* بیگمان است قاضی الحاجات * بالیقین است رافع الدرجات *

* انما ربنا هو الله * * الذی لا اله الا هو *

* اوست رحمن و هم رحیم و کریم * خالق و باری و علیم و حکیم *

* باسط و قابض و سمیع و بصیر * رافع و خافض و جلیل و کبیر *

* حی و قیوم و باقی و تواب * نور و قدوس و هادی و وهاب *

* صمد و واحد و معز و علی * * حکم و ماجد و مذل و ولی *

* متعالی و مؤمن و غفار * * متکبر مهیمن و جبار *

* احد و حق و مقتدر قادر * * ظاهر و باطن اول و آخر *

* واسع و مقسط و عزیز و عظیم * والی و منتقم رئوف و حلیم *

* وارث و مبدی و معید و مجید * باعث و محیی و ممیت و حمید *

* آن متین و قوی شکور و غفور * * دان و ودود و غنی و عفو و صبور *

* محصی و جامع و حسیب و رقیب * مغنی و مانع و حفیظ و مجیب *

* اوست فتاح و هم خبیر و رشید * اوست رزاق هم وکیل و شهید *

* مالک الملک و بر و عدل و سلام * ملک و ذو الجلال و الاکرام *

* آن مقدم مؤخر و قهار * * آن مصور لطیف و نافع و ضار *

* هم بدیع و مقیت و واحد دان * نام پاکش باین صفات بخوان *

* معطی و منعم است و رب و قدیر * اسم آن خالق صغیر و کبیر *

* لیس شیء معارض لقضاه * * لن تری ناقضا لما اعطاه *

* مظهر الحق که محو حق گردید * با همه بی همه همه حق دید *

* مظهر الحق که محو ذات حق است * صفت او همه از صفات حق است *

* فی نعت سید المرسلین خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم *

* ونصلی علی ابی الارواح * هو محیی النفوس والاشباح *

* ذات پاکش که مفخر البشر است * در جهان از جهان بزرگتر است *

* جز خدا قدر او چه داند کس * وصف او جز خدا چه خواند کس *

* نام محمود آن شه دو جهان * احمد و حامد و محمد خوان *

* سند و سید و رسول و امین * قاسم و عاصم و متین و مبین *

* عاقب و فاتح و بشیر و نذیر * حاشر و ماح و داع و نور و منیر *

* امی و عالم و فصیح و خطیب * واعظ و ناصح و نبی و حبیب *

* حاکم و صاحب و مطاع و مطیع * آمر و ناهی و رفیع و شفیع *

* مصطفی و امام کون و مکان * مجتبی و نظام هر دو جهان *

* عادل و شاهد و جواد و کبیر * حجت و مخبر و ولی و مشیر *

* طیب و سابق و مکین و مکان * رحمت و قائم و دلیل و زمان *

* هاشمی و قریشی و عربی * یثربی و بهی و مطلبی *

* ابطحی و تهامی و مکی * مدنی و مزکی و زکی *

* متقی و مکرم و صادق * صابر و ثابت است و هم واثق *

* طاهر است و مطهر و برهان * [illegible] عاملی و مهدی و [illegible] *
* اول و آخر است آن کامل * * ظاهر و باطن است آن عاقل *
* اسم سامی او مزمل خوان * * نام نامی او مدثر دان *
* فخر طاها و مفخر یسین * * ذات والا صفات اوست یقین *
* هر حلال خدا محلل دان * * هر حرام خدا محرم خوان *
* خاتم ذات انبیا و رسل * * واقف جزئیات نقطهٔ کل *
* مصری و حجازی و یمنی * * قالع لات و قامع وثنی *
* آدم و نوح و صالح و یعقوب * * شیث و ادریس و موسی و ایوب *
* هر یکی در زمانهٔ خود بود * * مادح ذات پاک آن محمود *
* یوسف از بندهای حلقه بگوش * * پیش او غاشیه گرفته بدوش *
* عیسی از جان و دل بفرمانش * * تا بیوم الجزا ثنا خوانش *
* ذات او نور حق تعالی بود * * نور را سایه کی بود موجود *
* ذات حق بود ذات والایش * * زان سبب ظل نداشت بالایش *
* بر فلک رفته ذات و هاجش عرش * * لامکان شد مکان معراجش *
* باز ماه دو هفته را دو هلال * * کرد در یکشب آن ستوده خصال *
* همچو ماه دو هفته آن محمود * * ماه را در شب محاق نمود *
* وصف او برتر است از گفتار * * عاجزم در ثنای او ناچار *

* در مدح خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین *

* بعد حمد خدای عزوجل * * وز پس نعت احمد مرسل *
* صفت و مدح چار یار کنم * * خویشتن را بحق دو چار کنم *
* چار یارند در جهان معروف * * چون محمد بنظم چار حروف *
* چار یارش مدار هفت فلک * * چون بدرگاه حق چهار ملک *
* چار یارند چار حد کمال * * مشرق و مغرب و جنوب و شمال *
* چار یارند با عدالت و داد * * چون بهم خاک و آب و آتش و باد *
* چار یارند از سر آداب * * خیمهٔ شرع را چهار طناب *
* چار یارند چار جوی عدن * * رونق چار باغ و چار چمن *
* چار یارند در وجود بشر * * چون دو چشم و دو گوش یکدیگر *
* چار یارند با محبت ضم * * چون محبت بچار حرف بهم *
* چار یارند چون چهار ستون * * سقف دین را ز خالق بیچون *
* چار یارند از سر اکرام * * چار دیوار خانهٔ اسلام *
* نام مصحف که چار حرف نهند * * انتظامش چهار یار دهند *
* حرف اول شمر ز نام چهار * * بی نفاق است بعد و با یار *
* صدق و عدل و حیا و علم نبی * * بود در هر چهار یار نبی *
* پانجهٔ دین بچار یار قوی است * * هر که برگشت زان چهار غوی است *

*چون نر انگشت مصطفی است بمسطر * چار یار چون مثال چار انگشت*
*هر که از چار یار منحرف است * داغم او از قبیلهٔ عرف است*
*هر که از چار یار بر گردد * مقرش در ته سقر گردد*
*لعنت حق بود بر ان بد کیش * که از ایشان دوئی کند در پیش*
*حب ایشان بجای ایمان است * هر که دانست مرد حق آنست*
*مظهر الحق فدای ایشان است * بیکمان خاکپای ایشان است*
*وصف هریک جدا کنم تحریر * تا منافق بماند از تقریر*
در منقبت حضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
*آنکه صدیق اکبرش نام است * حامی دین و شرع اسلام است*
*در خلافت خلیفهٔ اوّل * در صحابه ز هریکی افضل*
*کاہن بوستان صدق و صفا * گلشن چار باغ مهر و فا*
*خسرو تخت شرع و کشور دین * خسر سید زمان و زمین*
*پیشوا و سر آمد اصحاب * مقتدائی همه اولوا الالباب*
*هست در شان آن ستوده شعار * ثانی اثنین اذ هما فی الغار*
*مطلع مهر و منبع احسان * مظهر فیض و مصدر عرفان*
*شیخ اسلام و هادی ثقلین * شاه آفاق و مرشد کونین*
*یار غار محمد عربی * صاحب جادهٔ خدا طلبی*

* آن امیر زمان ابو بکر است * [illegible] آن امام جهان ابو بکر است *

* [illegible] او دست گیر هر مظلوم * * قهر او کفر را کند معدوم *

* [illegible]وق است و مصدق و صدیق * * قاتل قوم غالی و زندیق *

* کام بخش حقیقت است و مجاز * * معنی و صورتش همه ممتاز *

* رضی الله عنه در شانش * * آسمان و زمین ثنا خوانش *

* در منقبت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه *

* آنکه فاروق اعظم است بنام * * ماحی کفر و حامی اسلام *

* در خلافت خلیفهٔ ثانی * * قوت بازوی مسلمانی *

* روز و شب با کمال تیغ زنی * * کرده همچون خلیل بت شکنی *

* خانهٔ کافران خراب از و * * جگر دشمنان کباب از و *

* این حدیث آمده بشان عمر * * ینطق الحق علی لسان عمر *

* آن مجاهد گرفت تیغ جهاد * * کرد از جد و جهد فتح بلاد *

* شور ناقوس از جهان رفته * * بانگ قاری بر آسمان رفته *

* شرع و اسلام را حمایت از و * * عدل و انصاف را رعایت از و *

* تیغ او کفر از جهان برده * * [illegible] کار [illegible] را کرده *

* خسر سید زمان است او * * پادشاه همه جهان است او *

* کوه حلم و وقار و تمکین است * * رونق شرع و زینت دین است *

*قلزم جود و دولت و اقبال * * آفتاب پهر جاه و جلال *
* سرو باغ عدالت و انصاف * * گل اعطاف وز و غنهٔ الطاف *
* تابع امر و نهی او ثقلین * * رضی الله عنه فی الکونین
* در منقبت امیر المؤمنین حضرت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه *
* آنکه او بود جامع القرآن * * رونق الحیاء من الایمان *
* بود بی شک خلیفهٔ ثالث * * بهر آباد ملک دین باعث *
* نام آن بحر بخشش و احسان * * ابن عفان رضی دین عثمان *
* در ره حق نثار زر کرده * * کار دین را بجام سر کرده *
* بود داماد سید الکونین * * الملقب بفخر ذی النورین *
* شرع او در جهان رواج از وست * * در د اسلام را علاج از دست *
* خلق او خلق را کند بنده * * دست او جود را کند زنده *
* صاحب علم و حلم و احسان بود * * اختر برج چرخ عرفان بود *
* دلش از کینه و کدورت صاف * * بر زبانش نرفته لاف و گزاف *
* شرم او شرم را القاب آمد * * بحیاش از حیا حجاب آمد *
* لطف و احسان شعار آن فیاض * * کرم و جود کار آن فیاض *
* بود در قول و فعل چون مقبول * * گشت راضی از و خدا و رسول *
* نام کبش بهر د یو طبع شهاب * * خنجرش آتش و عدو سیماب *

* [illegible]ات او بود مجمع البحرین * رضی الله عنه فی الله ارا این *

* منقبت امیر المؤمنین حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه *

* آنکه او زیب هل اتی آمد * نفس پیغمبر خدا آمد *

* ابتدای ولایت است باو * انتهای خلافت است باو *

* مرتضی و امیر نحل‌اش خوان * بوتراب و ابو الفوارس دان *

* آنکه یعسوب دین پیغمبر * کنیت او ابو الحسن بشمر *

* بخدا خلق و اصل است باو * انتهای سلاسل است باد *

* ساقی حوض کوثر است علی * هادی روز محشر است علی *

* حامی شرع و فخر مجتهدین * مفتی ملت است و قاضی دین *

* همه را التجا بحضرت اوست * همه را آرزو بخدمت اوست *

* شهر علم است ذات پیغمبر * در آن شهر مرتضی حیدر *

* اختر برج رفعت است علی * گوهر درج دولت است علی *

* شاه شاهان علیست در کونین * ماه تابان علیست از نور دین *

* هر کرا حب مرتضی نبود * [illegible] خدا نبود *

* از علی میتوان علی را یافت * از علی این سخن توان بشناخت *

* باب جنت را از و مفتاح * طاق لاهوت را از و مصباح *

* خلق را بود رهنما بخدا * * کرم الله وجهه ابدا *

[illegible]

* در مدح پادشاه زمان یعنی [illegible] پادشاه غازی *

* در زمان شه ستوده سیر * عادل و باذل و هنر پرور *

* زبدهٔ خاندان تیمور است * خالق زو شاد و ملک معمور است

* ثانی صاحب قران است او * هر چه گویم بوصف آن است او *

* رونق افزای ملک هندوستان * شد وجود شریف شاه جهان *

* مختصر نسخه نگاشته ام * گل و ریحان تازه کاشته ام *

* من بطرح دگر نابرده‌ام پی * وز خم و جام کس نخورده‌ام می *

* نثر الوصلین نهادم نام * نام این نسخهٔ نکو فرجام *

* چون تو تاریخ او ز من خواهی * نام او را شمر گر آگاهی *

* نسخه ام نابتست بانکه کاغذ آراست * دلکش و دلنشین و دلداراست *

* نسخه ام بسکه با صواب آمد * ور نقش روی آفتاب آمد *

* هر یکی صفحه اش بود ناچار * بصفائی چو صفحهٔ رخ یار *

* حرف او چون بدیده جا کرده * دیده را پر ز توتیا کرده *

* نسخه ام نسخهٔ [illegible] بود * نظم او عنبرین سرشت بود *

* مخبر از اصل [illegible] حق است این * [illegible] ما نامان حق است این *

* اندرین نسخه آنچه پنهان است * ذکر غیر خدا پرستان است *

* سال مولود و انتقال دین داران * اندرین نسخه گفتم ای یاران *

*ننمودم ذکر طویل کلام * *واختتم بالسلام والاکرام*

در تاریخ عمر و رحلت حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین محمد

مصطفی رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم

*چون شفیع الوری بحکم خدا * شد ز دار الفنا بقصر بقا *

*عمر آن شاه قبلهٔ آمال * ابن عباس گفت شصت و سه سال *

*روز مولود و نقل آن محمود * گفت شاه نجف دوشنبه بود *

*لیک تاریخ آن شفیع امم * از ربیع نخست دوازدهم *

*سال نقلش خرد به تعمیه خواند * از محمد زمانه خالی ماند *

*سال نقلش چنین غم افزا شد * جان ز دین رفت و دین ز دنیا شد *

*گفته‌ام سال نقل آن مه دین * وای شد پادشاه روی زمین *

*شد رقم سال نقل آن عالی * حیف بی احمد است دین خالی *

*باز گو سال نقل آن شه دین * دل دردمند و جان حزین *

*احمد از انبیا سرآمد بود * زان سبب ز انبیا عروج نمود *

*باز تاریخ نقل او دریاب * زیب رفت بیکبار از اصحاب *

*شد رقم سال نقل سامی حق * رفت از مرسلین گرامی حق *

*سال نقلش ز عقل ثابت گشت * روح اکبر ز اهل بیت گذشت *

*گفت تاریخ نقل او رضوان * که شده حیف از عجم ایمان *

سال نقلش بخوان برنج و تعب * هانعره صد حیف بی کرام عرب*
* باز تاریخ نقل او برخوان * * که شد از فراق او بیجان *
* سال نقاش بگو بناله و آه * * کز مدینه بشد نبی الله *
* باز گو سال نقل آن سرور * * بدل ناتوان و غم پرور *
* چو شفیع الوری ز دنیا شد * * شده تاریخ دُرز دریا شد *
* توان گفت دُرز دریا شد * * بلکه گویم که جان ز دنیا شد *
* روضه اش در مدینه والا ست * * مظهر الحق برا و همیشه فدا ست *
* صد هزاران درود نامعدود * * باد بر ذات پاک آن محمود *
* تاریخ عمر و رحلت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه *
* آنکه او صادق الوری بوده * * یار پیغمبر خدا بوده *
* عمر آن شاه صادق الاقوال * * بود بی اشتباه شصت و سه سال *
* بر سر بر خلافت از تقدیر * * پنج ماه و دو سال ماند امیر *
* آنکه تاریخ او چو کوهر سفت * * روز فوتش چهار شنبه گفت *
* بیست و دوم جمادی الآخری بود * * که بدار البقاش نقل نمود *
* عقل سال وصال او فرمود * * دو کس چو در رفت صاحب جود *
* سال نقلش بتعمیه برخوان * * حیف شد صدق از زورع پنهان *
* قبر او جنب مرقد سرور * * همقران است چون شمس قمر *

* تاریخ عمر و رحلت امیرالمؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه *

* عمر آن پادشاه کشور دین * چون ز دنیا شده بخلد برین *

* همچو صدیق صادق الاقوال * عمر او نیز بود شصت و سه سال *

* کرد شاهی بدولت واقبال * بیست و نه روز شش مه و ده سال *

* شنبه و عشرهٔ محرم بود * که عمر نقل زین جهان فرمود *

۲۴

* بسکه درعدل سعی و کوشش بود * در سنه کز رحلتش فرمود *

* سال نقلش خرد بحسرت خواند * وای صد وای عدل بی کس ماند *

* مرقد او قریب صدیق است * اینکه گفتم بدانکه تحقیق است *

۱۸۸۸۰:

* تاریخ عمر و رحلت امیرالمؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه *

* آنکه او صاحب حیا بوده * حامی دین مصطفی بوده *

* عمر آن خسرو عدالت و داد * هم نود گفته اند و هم هشتاد *

* ده و دو سال بر خلافت ماند * خلق را او ره شریعت خواند *

* سوی فردوس او چو عزم نمود * جمعه و هژدهم ذی حجه بود *

۳۵

* چونکه او دال خیر و احسان بود * در سنه ... رحلتش فرمود *

* سال نقلش بگو بدرود م * که وفا و حیا شد از عالم *

* در جوار بقیعهٔ والا * مرقد او ست ای خجسته لقا *

* تاریخ عمر و شهادت امیرالمؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه *

*آنکه زوج بتول حق بوده * ابن عم رسول حق بوده*
*شاه تخت ولایت است علی * ماه چرخ هدایت است علی*
*شش مه و چار سال کرد روان * حکم امر خلافت آن سلطان*
*روز جمعه بوقت صبح نمود * ماه ماسوی اوج خلد صعود*
*بود ماه صیام نوزدهم * که شد آن پادشه بچرخ بهم*
*گر تو سال شهادتش جوئی * سر ماتم چرا نمیگوئی*
*این سخن بس بود بصاحب غم * که سر ماتم است این ماتم*
*باز سال شهادتش که جلی است * بیکمان آخر دو حرف علی است*
*شد رقم سال نقلش آن اعظم * رفت صد حیف صاحب از عالم*
*عمر آن شاه و اتقیا لاقوال * همچو عمر نبی است شصت و سه سال*
*سال نقلش ذکر بتعمیه خوان * وای صد وای زیب شد ز جهان*
*سال نقلش بغم منادی شد * که زدو را ن علی اعلی شد*
*در نجف مرقد منور او است * آسمان و زمین معطر از و است*

تاریخ رحلت حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها

*فاطمه آنکه سید مدنی * بر گزیدش به بضعة منی*
*در شرف بهتر از همه نسوان * دختر مصطفی است بیشک دان*
*اوست معصومهٔ زمان و زمین * اوست مستورهٔ مکان و مکین*

اوست بی اشتباه بنت رسول *لقب او صفیه است و بتول*

اوست خیر النساء بصدق و یقین *اوست زهرای باغ خلد برین*

جسم او را ز روح مریم دان *پاک از لطف و رحمت یزدان*

* ساعیه دره خدا طلبی * * نور چشم محمد عربی *

*نام والای اوست امة الله * *بر بزرگیش این بس است گواه*

*بعد شش ماه سید الکونین * *نقل کرد آن صفیه دارین *

* بود تاریخ سیوم از رمضان * *که شده فاطمه بعدن جنان *

* شب آدینه یاد و شنبه بود* *که ز دنیا بخلد نقل نمود *

*سال فوتش به تتمیه برخوان * * ماند دنیا بما تمامش بیجان *

* قبر او جنب روضهٔ سرور * *گفته اند اهل علم و فضل و هنر*

*لیک بر مدفنش خداست علیم * *این سخن بس بود بطبع سلیم*

تاریخ ولادت و خلافت و رحلت حضرت امام المسلمین

* حسن بن علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما *

*حسن آن باد شاه کون و مکان * * کنیت او ابو محمد دان *

آن امام موید امت حسن *تقی و سبط سید است حسن*

*ذات والای آن شه کونین * * بیشک و شبه سید الطرفین*

* صاحب صولت و شهامت بود* *منبع بخشش و کرامت بود*

* بعد حیدر خلافت آن شاه * * پنج ماه و سه روز و یا شش ماه *
* دل ز دنیای بیوفا برداشت * امر و نهی خلافتش بگذاشت *
* شده عزلت نشین بیاد خدا * که جهان است عاقبت بفنا *
* ختم بر ذات او خلافت شد * بجهان فتنها و آفت شد *
* عقد سال ولادت آن شاه * یافت حرف نخست بسم الله *
* لیک از روی اختلاف بگو * سر جان است سال زادن او *
* بود تاریخ هفتم ای مسعود * سفرش در مه صفر فرمود *
* صبح یوم الخمیس نقل نمود * زین جهان سوی حضرت معبود *
* انتهای تمام بسم الله * آن دو حرف است سال رحلت شاه *
* هاتفم گفت سال نقل امام * حیف آفاق ماند بی اسلام *
* در بقیعه مزار او آمد * رحمت حق نثار او آمد *

* تاریخ شهادت امام المسلمین حسین بن علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما *

* بعد او شاه کشور کونین * بیگمان آمده امام حسین *
* قرة العین مصطفی و بتول * گلشن روضهٔ فروع و اصول *
* ثمرهٔ شجرهٔ علی ولی * هادی مسلک خفی و جلی *
* کر بحرف نخست بسم الله * سر الحمد را کنی همراه *
* سال مولود آن شهنشه دین * می برآید از آن دو حرف ببین *

۴۰۰ * سخن مختلف زعام این است * * سال مولود او سر دین است *
* جمعه و عاشر محرم بود * * که سوی خلد امام نقل نمود *
سورهٔ فاتحه تمام بخوان * * بعد زان هر دو حرف منقطع آن *
۶۰ * بیشک وریب نیکری دوگواه * * بهر سال شهادت آن شاه *
* سال نقلش بگو محنت وغم * * که برون شد امام از عالم *
* سال نقلش بگفت غمگینی * * سر دین را برید بی دینی *
* مرقد او بکر بلا آمد * * هر دو عالم بر او فدا آمد *

* تاریخ وفات و ولادت امام زین العابدین بن امام حسین *
* رضی الله تعالی عنهما *

* آن امام زمانه زین عباد * * مثل او باد و زمانه نزاد *
* زبدهٔ خاندان مصطفوی * * قدوهٔ دودمان مرتضوی *
* شهسوار ممالک عرفان * * مرشد و هادی امام زمان *
* بیگمان زین عابدین است او * * رونق شرع و زیب دین است او *
۳۸ * آنکه او راست رتبهٔ اعلی * * شده سال ولادتش والا *
* شب شنبه امام نقل نمود * * هژدهم از مه محرم بود *
۹۵ * سال ترحیل آن شه بی عیب * * زیب دین بود گفت هاتف غیب *
* سال نقلش خر بماتم و غم * * زود رفتی آه رفت از عالم *

*سال نقلش بسینہا بربست * *گفت ہاتف ولی زعالم رفت*
در بقیعہ مزار آن شاہ است *رحمت حق نثار آن شاہ است*

تاریخ وفات وولادت حضرت امام محمد باقر بن امام
زین العابدین رضی اللہ عنہما

آن امامیکہ باقرش نام است *ہادی خاص ومرشد عام است*
ذات او جامع الفضائل بود *بجہان احسن الشمائل بود*
عمدۂ خاندان سادات است *صاحب خارق وکرامات است*
آن امام ہمام اہل جہان *انتظام ونظام اہل زمان*
وارث علم مصطفی بودہ *صاحب فضل مرتضی بودہ*
سال مولود آن سعید و رشید *عقل با صد نشاط گفت مجید* ۵۷
ہفت ذی حجہ وو شنبہ بود *کہ سوئی عدن شاہ عزم نمود*
سال شنقار آن شہ دوران *ہاتف غیب گفت باز جنان* ۱۱۴
در بقیعہ مزار او زقضاست *بر مزارش ہمیشہ فیض خداست*

تاریخ وفات وولادت حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ

آنکہ او بود جعفر صادق *لقب او ہست ثابت وواثق*
فاضل وافضل زمان بودہ *کامل واکمل جہان بودہ*
عالم علم باطن وظاہر *برسر دشمنان دین قاہر*

* علم دنیا و دین که او را بود * هم ز آبای خویش کسب نمود *
* بود از جان مرید والد خویش * کاندرین نیست نکته کم و بیش *
* باز او در رته ذکر بمزید * از موسی جد ما در خود دید *
۸۰ * سال مولود آن شریف و نجیب * هاتف از اوج عرش گفت حسیب *
* روز آدینه یا دوشنبه بود * که ز دنیا امام نقل نمود *
* از رجب ماه بود پانزدهم * یا ز شوال ماه شانزدهم *
۱۲۶ ۱۵۰ * آنکه او بود خسرو دوران * سال نقلش مه جنان برخوان *
* در بقیع است مرقد آن شاه * رحمت حق بر اوست شام و پگاه *
۱۲۸-۱۸۳ * تاریخ وفات و ولادت حضرت امام موسی کاظم *
* رضی الله تعالی عنه *
* آنکه موسی کاظمش نام است * قدوهٔ روزگار ایام است *
* صالح و کاظم و حسن بوده * بیگمان خسرو زمن بوده *
* ذات او را کاییم ثانی دان * در شرف به ز عقل اول خوان *
* صاحب فیض بود در آفاق * چون نبی و علی بخوبی طاق *
۱۲۸ * خلق را هادی خفی و جلی است * سال مولود او امام ولی است *
* روز جمعه امام نقل نمود * از رجب ماه بیست و پنجم بود *
۱۸۳ * مالک العرش و حور خلد برین * سال نقلش بگفت فخر دین *

* خاتم نسل مصطفی بو جود * ذات او هست ظله ممدود *
* این همه اختلاف بگذارم * از تعصب سخن نگهدارم *
* من ندانم کزین کدام نکوست * تا بدانم که حق بجانب اوست *
* تاقیامت بدان بصدق ویقین * زنده اند این همه ایمهٔ دین *
* هر یکی زین دو آزده اختر * بدو شش برج داده رونق وفر *
* هرکه ز اصلاب طاهرین باشد * منکرش مدبر ازلعین باشد *
* مظهرالحق زنسل ایشان است * فرع ایشان ز اصل ایشان است *
* او بجان خاکپای درویشان * میفرستد سلام بر ایشان *
* حق تعالی همیشه یارش باد * دردو آفاق غمگسارش باد *
* دین ودنیا بنام او بادا * هردو عالم بکام او بادا *
* شاد هستش مهر وماه گردون باد * سر خصمش همیشه در خون باد *
* بشنو ای دوست اختلاف عموم * بیشتر هست در سنه مرقوم *
* درسنه رحلت وولادت شان * اختلاف است از روات زمان *
* اختلافی که بیشتر بوده * آن گرفتم که معتبر بوده *
* بر من از روی جوابان طعنه مزن * مختصر کردم این سخن بسخن *

* تاریخ شهادت حضرت امیر حمزه رضی الله عنه *

* آنکه او تا بحشر مقبول است * رمح مصقول وسیف مسلول است *

* کنیت او ابو لعلی بوده * چون مه و مهر منجلی بوده *
* بیگمان حمزه سید الشهداست * که خدا و رسول هردو گواست *
* برره شرع مصطفی بوده * عم پیغمبر خدا بوده *
* روز جنگ احد شهید شده * پیشوای همه سعید شده *
* سلخ ذی قعده و دوشنبه بود * که شهادت بیافت آن مشهود *
* عمر او بود پنجه و نه سال * کانزمان رفت زین جهان ملال *
۴ ۳ * سال نقلش نه کم نه افزون شد * اهلی دین از زمانه بیرون شد *
۱۰۳

* تاریخ رحلت وعم حضرت عباس رضی الله تعالی عنه *

* در جهان بود آنکه خیر الناس * نام نامی او بگو عباس *
* آن فروغ چراغ مطلبی * عم و یار محمد عربی *
* روز آدینه نقل فرموده * هفدهم از مه رجب بوده *
* سال عمر شریف آن مسعود * ابن جوزی دو کم نود فرموده *
۳۴ * سال نقلش بدر دو غم برخوان * ماند آفاق خالی از سلطان *
۱۸۲ ۱۵۰

* تاریخ رحلت حضرت اویس قرنی رضی الله تعالی عنه *

* عمدهٔ اولیا اویس قرن * قدوهٔ دهر مقتدای زمن *
* پیشوای سالک تجرید * مقتدای ممالک تفرید *
* ذات عالیصفات آن مسعود * از همه اولیا سرآمد بود *

* زاهد و متقی و صابر بود * مقتدای همه اکابر بود *

* از همه تابعین مقدم اوست * وز همه عارفین معظم اوست *

* او بسوی علی مدد فرمود * در قتالیکه با معاویه بود *

* نقل کرد از جهان حزن و ملال * شب جمعه هفتم شوال *

* فرقهٔ منکر از شهادت اوست * متفق بر وفات و حالت اوست *

* در سنه سی و هفت و یا سی و دو * ناصری گفت سال رحلت او *

* سال نقلش باتفاق بخوان * حیف هادی برون شده ز جهان *

۲۰ ۵۹

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت خواجه حسن بصری *

۱۰ * رضی الله عنه *

* حسن بصری آن خدا آگاه * مقتدای همه ولی الله *

* ذات او قبلهٔ صغیر و کبیر * در او کعبهٔ وزیر و امیر *

* صاحب علم و معرفت بوده * مظهر فیض و کرامت بوده *

* در سنه بیست و یک ولادت اوست * در صد و ده وفات و رحلت اوست

* عمر آن شهسوار عرصهٔ دین * هم ثمانین نوشته هم تسعین *

* لیک از اختلاف اهل سیر * سال نقلش بدین وتیره شمر *

* جمعه و پنجم رجب بوده * که ز دنیاش نقل فرموده *

* سال نقلش بدرد و حسرت خوان * قدوهٔ دین شده ز بصره نهان *

باز تاریخ نقل اوست ببین *بصره مانده بغیر عمدهٔ دین *

۱۱۲ *حسن بصری است با حق دوست* *اهل دین بود سال رحلت اوست*

* تاریخ رحلت حضرت خواجه حبیب عجمی رضی الله عنه *

*مقتدائی زمانه شیخ حبیب * *عجمی بود آن عزیز نجیب*

*قدوهٔ اولیای عالم بود * *اورع وافضل و اکرم بود *

*آسمان است حلقهٔ در او * *عرشیان مادح و ثناگر او *

*نهم ماه صوم و شنبه بود * *که ز دنیا حبیب نقل نمود *

۱۲۰ * سال نقلش باتفاق سند * *هادی اهل دین بگفت خرد *

* سال نقلش سروش ربانی * *گفت بوده حبیب یزدانی *

* بازسال وصال آن مسعود * *هاتفم زبدهٔ جنان فرمود *

* تاریخ ولادت و وفات حضرت امام اعظم ابوحنیفه *

*کوفی بن نعمان رضی الله عنهما *

*آنکه او بود مجتهد بزمان * *نام او بوحنیفهٔ نعمان *

*شرع را در جهان اساس ازوست * *اهل عالم خداشناس ازوست*

*مرفقهای دین و اسلام است * *قبلهٔ خاص و کعبهٔ عام است *

تابع مذهبش امیر و فقیر *خادم شرع شرعش صغیر و کبیر*

*بعد او هرکه عالم است وولی * *تابع اوست در خفی و جلی*

*حق و باطل جدا نموده اوست * سرمهٔ چشم خلق سوده اوست*

* این فقیهان عیال او هستند * تابع قیل و قال او هستند *

*ذات او رهنمای عالم بود * از همه اعظم و معظم بود *

*رتبه‌اش بسکه در فزون بوده * از گروه مفردون بوده *

*ذات او بود قطب مجتهدین * از کمالات معنوی بیقین *

*از وجودش که بود فیض رسان * فخر زو داشتند مجتهدان *

*پدرش بود ثابت و زاهد * بره شرع مصطفی جاهد *

* سال مولود آن شه والا * سر علما امت و یا سر فقها * ۸۰ / ۷۰

*گر ازین هم ترا نشان نشود * سال مولود او عیان نشود *

*پس بیا [illegible] دش خوان * یا نگر طیب جهانش دان *

*روز شنقار او سه شنبه دان * بود تاریخ چارم شعبان *

• لیک از روی اختلاف امم * از رجب ماه بود چاردهم *

* عقلی تاریخ او چو گوهر سفت * سال ترحیل او معلی گفت * ۱۵۰

* مرقدش دان بخطهٔ بغداد * تن و جانش برحمت حق شاد *

تاریخ رحلت حضرت امام ابویوسف رحمه الله تعالی علیه

* پیشوای زمانه یوسف بود * نقل او موجب تاسف بود *

* قاضی شرع و مفتی اسلام * ذات او بود در خواص و عوام *

از رجب ماه بیست وهفتم بود *که بفرمود وقت رحلتش فرمود*
شب آدینه بودکان والا *رفت زین تیره خاکدان بالا*
سال ترحیل او بالا اشباه *گفت هاتف امام دین اله*
سال نقلش زهفت بام فلک *گفت محبوب عدن حور وملک*

۱۸۲

تاریخ رحلت حضرت امام محمد رحمة الله علیه

مفتی شرع و دین محمد بود *تابع ذات پاک احمد بود*
بره شرع استقامت داشت *پای برفرق جاه ودولت داشت*
نقل روز دوشنبهش فرسود *از صفر ماه بیست و دوم بود*
لیک از روی اختلاف بدان *نقل او شد بغره رمضان*
سال نقلش که به زکوهر سفت *ماه اوج فلک [illegible] گفت*

۱۸۶

تاریخ ولادت و رحلت حضرت امام شافعی رحمة الله علیه

بهمه علم و فضل و صدق بیقین *شافعی بود فخر مجتهدین*
رتبه اش را ببین که حق داد است *مقتدای گروه اوتاد است*
نسب مادرش رسد بحسن *ذات او زین سبب بود احسن*
پدرش هاشمی و مطلبی است *هم قریشی و مکی و عربی است*
عالم و افقه جهانش بود *پیشوای جهانیانش بود*
روز آدینه بود سلخ رجب *که شده شافعی بحضرت رب*

۲۳۷

* سال تر حیل او مقدس خوان * سال مولود او معانی دان * ۲۰۴
* بزمین و زمان زکون و مکان * مرقد او بمصر فیض رسان *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت امام مالک رحمته الله علیه *

* عارف و سالک مسالک بود * مجتهد در زمانه مالک بود *
* اعتقادش همه بماست و دین * اجتهادش همه بصدق و یقین *
* کی ازین نکته واقف است خبیث * قیل و قالش همه بفقه وحدیث *
* حافظ وناصر کرده رضاست * ذات پاکش زفوق زقه باست *
* مالک ملک علم کون و مکان * ذات او مظهر کمال بدان *
* گفت هاتف زهی جو او جهان * سال مولود مالک دوران * ۹۵
* شده تاریخ نقل او هفتم * بود یکتا [illegible] *
* سال تر حیل اوست قدوهٔ دین * بود چون رهنمای دین متین * ۱۷۹
* فیض ایزد شمار او آمد * در مدینه مزار او آمد *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت امام احمد حنبل *
* رحمته الله علیه *

* شده از فخر علم و زیب عمل * آنکه او بود احمد حنبل *
* زندگی بخش جسم وایمان است * مذهب او مثابه جان است *
* پیشوای گروه ابدال است * ذاتش از بسکه صاحب حال است *

*بود ز مذهبش بصدق و یقین * قطب کونین شاه محی الدین *

۱۶۵ *ذات او عمدۀ زمان و زمین * سال مولود او سب صاحب دین *

۲۴۱ * سال ترحیل آن خدا آگاه * شد رقم صاحب جنان اله *

*جسم پر نور اوست در بغداد * روح پر فیض او بجنت شاد *

* تاریخ رحلت حضرت سفیان ثوری قدس سره *

*آنکه سفیان ثوریش نام است * مرشد خاص و رهبر عام است *

*ذات او بحر عالم ملکوت * کان ناسوت و مخزن جبروت *

۱۱۵ * مرقد عالیش به بصره بدان * سال ترحیل [illegible] همای جهان *

* تاریخ وفات حضرت داؤد طائی قدس سره *

*آنکه داؤد طائیش نام ست * قدوۀ [illegible] عالم است *

* شاهباز رواق خلد برین * بجز او کیست در زمان و زمین *

* بود بی شبه عارف کامل * حنفی مذهب است آن عامل *

۱۶۹ *سال نقلش خرد بحکم سند * گفت داؤد واصل ایزد *

*تاریخ وفات حضرت شقیق بلخی قدس سره العزیز *

*آنکه نامش شقیق بلخی بود * نهم ماه بجو سم نقل نمود *

*هر که آمد بدرگهش به نیاز * شد در آفاق نامی و ممتاز *

*حنفی مذهب است آن فیاض * تابع زفر بود آن مرتاض *

مقبره او در ولایت ختلان *گل عدن گشت سال رحلت آن* ۱۷۴

تاریخ رحلت حضرت فضیل عیاض قدس سره

آنکه نامش بود فضیل عیاض *نشنیدم کسی چو او مرتاض*
جمعه و هفتم محرم بود *که ز دنیا فضیل نقل نمود*
سال تاریخ نقلش از دل وجان *خردم زد رقم امام جنان* ۱۸۶
یک دو قطعه سال رحلت او *گفته ام بشنو از من ای خوشخو*
چون فضیل عیاض واصل حق *بخرامید سوی باغ بهشت*
ماهم غیب سال رحلت او *بوده او واصل اله نوشت*

تاریخ وفات حضرت معروف کرخی رحمة الله علیه

آنکه معروف کرخیش نام است *رازدان علیم وعلام است*
عالم علم دین ز دنیا بود *عارف ذات حق تعالی بود*
او ز دنیا بجمعه نقل نمود *بایستم از مه محرم بود*
سال نقلش بگو به پیر و جوان *که خرد زد رقم عزیز جهان*
آنکه معروف کرخی است بگو *دل کرخ است سال رحلت او* ۲۰۰
بیشک وریب ای ستوده خصال *دل معروف گشت سال وصال*
سال نقلش بگو عیان ونهفت *هادی اهل عدن زیبا گفت*
قبر پرفیض او ببغداد است *بیشک وریب جای ارشاد است*

* تاریخ وفات حضرت بشر حافی رحمة الله علیه *

* بشر حافی که قدوهٔ بشر است * بجدا راه دان رهبر است *

* روز عاشورا چارشنبه بود * که ز آفاق بشر نقل نمود *

۲۲۵ * سال تاریخ نقل او بیشک * صاحب عدن گفت حور و ملک *

* مرقد عالیش ببغداد است * جسم روحش لفیض حق شاد است *

* تاریخ رحلت حضرت حاتم اصم رحمة الله تعالی علیه *

* آنکه او بود عارف یزدان * نام او حاتم اصم بدان *

۲۲۷ * سال تاریخ نقل آن مسعود * قبلهٔ اهل دین خرد فرمود *

* در نواحی بلخ مرقد اوست * بر سریر بهشت مسند اوست *

* تاریخ رحلت حضرت احمد خضرویه قدس سره *

* آنکه چون خضر بود یکرویه * نام او احمد ابن خضرویه *

* قدوهٔ دین و عمدهٔ نیاست * اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست *

* عقل تاریخ آن ولی احد * گفت جاوید محرم حق احمد *

۲۴۰ * مرقد او ببلخ مشهور است * تا قیامت به فیض معمور است *

* تاریخ وفات حضرت ذو النون مصری قدس سره *

* آنکه ذو النون مصریش نام است * قدوهٔ اولیای ایام است *

* زبدهٔ اتقیای کون و مکان * عمدهٔ اصفیای هر دو جهان *

*سال وصال آن ولی زمان * خردم گفت بازعدن و جنان * ۲۴۴

*تاریخ وفات و ولادت محمد بن اسماعیل صاحب

*صحیح بخاری رحمة الله علیه *

*آن محمد که ابن اسماعیل * بود بی‌شک خلیل زیب جلیل *

*مقتدای محدثان بوده * به بخارا ازو شرف بوده *

*چون صحیح بخاری است ازو * زان بخاراست معتبر همه زو

*در احادیث پیشوای همه * بر ره شرع مقتدای همه *

*ماه شوال بود تا بزدهم * که طلوعش نمود چون انجم * ۱۹۴

*سال مولود آن خدا آگاه * گفت هاتف عزیز دین اله *

*صبح آدینه در قبایح رجب * بود کان قطب شد زدار تعب *

*سال نقلش زاوج هفت طبق * هاتف غیب گفت قطب الحق * ۲۵۰

*تاریخ رحلت حضرت سری سقطی قدس الله سره *

*عمدهٔ اولیا سری سقطی * قدوهٔ اصفیا سری سقطی *

*روز آدینه بود سلخ رجب * که گذشت از جهان بعیش وطرب *

*باز تاریخ سیوم از رمضان * روز ترحیل او سه شنبه دان *

*لیک بی شبه سال رحلت آن * شده مرقوم زیب عدن و جنان * ۲۵۳

*مرقد او بخطهٔ بغداد * هست بی شبه موقع ارشاد *

* بود ز مذهبش بصدق و یقین * قطب کونین شاه محی الدین *

۱۶۵ * ذات او عمدهٔ زمان و زمین * سال مولود او شب صاحب دین *

۲۴۱ * سال ترحیل آن خدا آگاه * شد رقم صاحب جنان اله *

* جسم پر نور اوست در بغداد * روح پر فیض او بجنت شاد *

* تاریخ رحلت حضرت سفیان ثوری قدس سره *

* آنکه سفیان ثوریش نام است * مرشد خاص و رهبر عام است *

۱۱۵ * ذات او بحر عالم ملکوت * کان ناسوت و مخزن جبروت *

* مرقد عالیش به بصره بدان * سال ترحیل [illegible] همای جهان *

* تاریخ وفات حضرت داود طائی قدس سره *

* آنکه داود طائیش نام ست * قدوهٔ [illegible] عالم است *

* شاهباز رواق خلد برین * بحر او کیست در زمان و زمین *

* بود بی شبه عارف کامل * حنفی مذهب است آن عامل *

۱۶۹ * سال نقلش خرد بحکم سند * گفت داود واصل ایزد *

* تاریخ وفات حضرت شقیق بلخی قدس سره العزیز *

* آنکه نامش شقیق بلخی بود * نهم ماه سوم نقل نمود *

* هر که آمد بدرگهش به نیاز * شد در آفاق نامی و ممتاز *

* حنفی مذهب است آن فیاض * تابع زفر بود آن مرتاض *

*گشته مدفون در ولایت ختلان * *کل عدن است سال رحلت آن* ۱۷۴

تاریخ رحلت حضرت فضیل عیاض قدس سره

*آنکه نامش بود فضیل عیاض * *نشنیدم کسی چو او مرتاض *

*جمعه و هفتم محرم بود * *که ز دنیا فضیل نقل نمود *

سال تاریخ نقلش از دل وجان *خردم زد رقم امام جنان * ۱۸۶

*یک دو قطعه سال رحلت او * *گفته ام بشنو از من ای خوشخو *

*چون فضیل عیاض واصل حق * *بحرا مید سوی باغ بهشت *

*ماهم غیب سال رحلت او * *بود او واصل اله نوشت *

*تاریخ وفات حضرت معروف کرخی رحمة الله علیه *

*آنکه معروف کرخی [illegible] است * *راز دان علیم وعلام است *

*عالم علم دین [illegible] دنیا بود * *عارف ذات حق تعالی بود *

*او ز دنیا بجمعه نقل نمود * *بیستم از مه محرم بود *

*سال نقلش بگو به پیر و جوان * *که خرد زد رقم عزیز جهان *

*آنکه معروف کرخی است بگو * *دل کرخ است سال رحلت او * ۲۰۰

*بیشک وریب ای ستوده خصال * *دل معروف گشت سال وصال * ۲۰۰

*سال نقلش ملک عیان و نهفت * *هادی اهل عدن زیبا گفت *

*قبر پر فیض او ببغداد است * *بیشک وریب جای ارشاد است*

* تاریخ وفات حضرت بشر حافی رحمة الله علیه *

* بشر حافی که قدوهٔ بشر است * * بجدار اه داد [illegible] جبر است *

* روز عاشورا چار شنبه بود * * که ز آفاق بشر نقل نمود *

۲۲۵ * سال تاریخ نقل او بیشک * * صاحب عدن گفت حور و ملک *

* مرقد عالیش ببغداد است * * جسم روحش لفیض حق شاد است *

* تاریخ رحلت حضرت حاتم اصم رحمة الله تعالی علیه *

* آنکه او بود عارف یزدان * * نام او حاتم اصم بدان *

۲۲۷ * سال تاریخ نقل آن مسعود * * قبلهٔ اهل دین خرد فرمود *

* در نواحی بلخ مرقد اوست * * بر سریر بهشت مسند اوست *

* تاریخ رحلت حضرت احمد خضرویه قدس سره *

* آنکه چون خضر بود یکرویه * * نام او احمد ابن خضرویه *

* قدوهٔ دین و عمدهٔ زیباست * * اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست *

* عقل تاریخ آن ولی احد * * گفت جاوید محو حق احمد *

۲۴۰ * مرقد او ببلخ مشهور است * * تا قیامت به فیض معمور است *

* تاریخ وفات حضرت ذوالنون مصری قدس سره *

* آنکه ذوالنون مصریش نام است * * قدوهٔ اولیای ایام است *

* زبدهٔ اتقیای کون و مکان * * عمدهٔ اصفیای هر دو جهان *

* سال ... ولی زمان * خرد م گفت با زعدن و جنان * ۲۴۴

* تاریخ ولادت محمد بن اسماعیل صاحب *

* صحیح بخاری رحمته الله علیه *

* آن محمد که ابن اسماعیل * بود بی‌شک خلیل زب جلیل *
* مقتدای محدثان بوده * به بخارا ازو شرف بوده *
* چون صحیح بخاری است ازو * زان بخاراست معتبر همه زو
* در احادیث پیشوای همه * بر ره شرع مقتدای همه *
* ماه شوال ... * که طلوعش نمود چون انجم * ۱۵۴
* بسال مولود آن خدا آگاه * گفت ها تف عزیز دین آگه *
* صبح آدینه در ... * بود کان قطب شد زدار تعب *
* سال نقاش زاوج هفت طبق * ها تف غیب گفت قطب الحق * ۲۵۰

* تاریخ رحلت حضرت سری سقطی قدس الله سره *

* عمدهٔ اولیا سری سقطی * قدوهٔ اصفیا سری سقطی *
* روز آدینه بود سلخ رجب * که گذشت از جهان بعیش وطرب *
* باز تاریخ سیوم از رمضان * روز ترحیل او سه شنبه دان *
* لیک بی شبه سال رحلت آن * شده مرقوم زیب عدن و جنان * ۲۵۳
* مرقد او بخطهٔ بغداد * هست بی شبه موقع ارشاد *

* تاریخ رحلت حضرت یحیی بن معاذ قدس سره *

* آنکه یحیی بن معاذ است او * اهل آفاق را ملاذ است او *
* روز شنبه که کرد عزم جنان * هژدهم بود از مه رمضان *
* سال نقلش ز راه هفت فلک * گفت سالک بعدن نور ملک * ۲۵۷
* عقل تاریخ آن نکو فرجام * گفت یحیی باد در عدن مدام *
* مرقد پاک او به نیشاپور * زائرش جن و انس و وحش و طیور *

* تاریخ ولادت و وفات عبدالله ابو مسلم صاحب *
* صحیح مسلم رضی الله عنه *

* پیشوای زمانه مسلم بود * بکمالات دین مسلم بود *
* در احادیث مثل او دیگر * نشد اندر جهان بفضل و هنر *
* سال مولود آن یگانه و طاق * خرد من گفته هادی آفاق * ۲۰۲
* سال تاریخ نقل او بیشک * صاحب اعمال عدل گفت ملک * ۲۶۱

* تاریخ رحلت حضرت سلطان ابراهیم *
* ادهم قدس سره *

* پور ادهم که بود ابراهیم * صاحب معرفت قلب سلیم *
* بر سر تخت فقر سلطان بود * بسرش تاج نور عرفان بود *
* صاحب نخل بود آن سلطان * تارک سلطنت شد از دل و جان *

* اختیار طریق شاه کرفت * * قوت خود را بفقر وفاقه کرفت *

* عمدهٔ اولیا شد آن سلطان * * قدوهٔ اصفیا شد آن سلطان *

* بجو از جهان ابد و متعال * * عمر آن شاه یکصد و ده سال *

* از شماری نخست بیست و ششم * * بود کان شاه شد بچرخ نهم *

* بشب جمعه سال رحلت آن * * قول مصباح عدن گفت بخوان *

* جمادی نخست ماهر غیب * * در صباح علم بلا شک و ریب *

۷۲۶

* سال فوتش که دلنشین بوده * * گفت سلطان اهل دین بوده *

* قبر او در ولایت شام است * * نور ربه وی ز صبح تا شام است *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت بایزید بسطامی *

* رحمه الله تعالی *

* محقق بایزید بسطامی * * روح الله روحه السامی *

* آنکه سلطان عارفین است او * * بیگمان مقتدای دین است او *

* صاحب کشف وکرامات او بوده * * ساقی جام و راوق او بوده *

۹۰

* سال مولود آن شهنشه دین * * سر صوفی بدان بصدق و یقین *

* بود عمرش صد و سی و سه سال * * کان زمان شد ز دار حزن و ملال *

* لیک بی اختلاف گفت و شنود * * نود و پنج سال عمرش بود *

* با امام زمان که جعفر بود * * او ملاقات ظاهری ننمود *

* ولایت بی شبه خواص و عوام * یافت آن معرفت ز روح امام *
گرچه بعضی نوشته اند چنان * کو ملاقی شد از امام زمان *
* این سخن لیک معتبر بود * متفق باد گرسیه نبود *
* روز جمعه که کرد عزم جنان * هفدهم بود از مه شعبان *
۲۶۱ * سال ترحیل آن مکان حق * شد رقم بایزید واصل حق *
* سال نقلش ز لطف واهب عدن * گفته ام بایزید صاحب عدن *

* تاریخ وفات حضرت حسین بن منصور حلاج قدس سره *

* شاهباز هوای عالم نور * هست بیشک حسین بن منصور *
* جست زین دامگاه بی تمکین * کرد پرواز سوی خلد برین *
* سلخ عاشورا و سه شنبه بدان * روز قتلش باتفاق جهان *
* بیست و چارم ز ماه ذی قعده * بود کان مه بهرج عدن شده *
* نود و هفت سال عمرش بود * کان زمان زین حضیض شد بصعود *
۳۸۶ * سال تاریخ قتل آن مغفور * گفت مقبول حق ملایک و حور *
* سال تاریخ قتل او بیشک * قبلهٔ اهل عدن گفت ملک *
* گفت تاریخ نقل او فاضل * بود حلاج محو حق کامل *

* تاریخ وفات حضرت شیخ جنید بغدادی *
* رحمة الله تعالی علیه *

* مقتدی علم و قائم عرفان * * سید الطایفه جنید است آن *
* نزد از ذات او ببغداد است * زل و جانش بلطف حق شاد است *
* شافعی مذهب است آن عارف * بشنو از من اگر نه واقف *
* اورع و اتقی زمان بوده * اعلم و افضل جهان بوده *
* روز جمعه و شنبه رجب بوده * که بفردوس نقل فرموده *
* سال ترحیل او ز هفت طبق * گفت ۲ تعف جنید واصل حق * ۳۰۲
* قبر عالی او ببغداد است * موقع فیض و جای ارشاد است *

* تاریخ وفات حضرت شیخ شبلی رحمة الله تعالی علیه *

* شیخ شبلی که بحر عرفان بود * روز نقلش بعید قربان بود *
* ذات او بود صاحب ارشاد * شد رقم سال عمر او هشتاد *
* مالکی مذهب است آن مقبول * بیشک و ریب از فروع و وصول *
* سال ترحیل آن سالک دین * همچنان آبروی او ببین * ۳۴۲
* اسم شبلی شمار کن بیقین * هست تاریخ آن سالک دین *

* تاریخ رحلت صاحب صحاح اللغات ابو نصر *

* اسماعیل بن حماد الجوهری رحمه الله تعالی *

* آنکه ذاتش بصد صفات آمد * جوهری کاشف اللغات آمد *
* بود در علم از کمال قیاس * جوهری جوهر لغات شناس *

۳۹۳ * سال ترحیلش ازروی حساب * مظهر رحمة العلی دریاب *

* سال ترحیل آن وحید زمان * رحمة الحق رقم زده رضوان *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره *

* قطب حق بوسعید بوالخیر است * رهنمای یگانه کاخیر است *

* وصف او از رقم فزون آمد * از قوای قلم برون آمد *

* شد ز دنیا بسوی اوج جنان * بشب جمعه چارم شعبان *

۴۰۷ * ذات او گلشای فردوس است * سال نقاش همای فردوس است *

* تاریخ رحلت سلطان محمود غزنوی *

* آنکه محمود غزنوی بوده * واقف سر معنوی بوده *

* عادل و عارف خدا بوده * تابع شرع مصطفی بوده *

* بزمانش زمانه رونق داشت * اهل آفاق تخم عشرت داشت *

* ملک ازعدل او گلستان شد * سبز و خرم ریاض دوران شد *

* مثل او هیچ پادشاه نبود * بزمانش فغان و آه نبود *

۴۲۰ * سال شنقار آن خدیو زمان * هاتفم گفت شاه باز جنان *

* تاریخ رحلت حضرت ابوالحسن خرقانی قدس سره *

* بوالحسن آنکه بود خرقانی * نشنیدم مثال او ثانی *

* تربیت یافت آن نکوفرجام * بی شک از روح صاحب بسطام *

* روز عاشورا و شنبه بود * که از آفاق رحلتش فرمود *

* شد تاریخ صاحب خرقان * بوالحسن زیب جامع عدن و جنان * ۴۱۸

* تاریخ ولادت و رحلت حکیم ابو علی سینا *

* آن حکیمی که بو علی سیناست * در همه علم واقف و بیناست *

* مثل او کس نبود در دوران * هم ریاضی و هم الهی دان *

* با بقانون او شفای دل است * با شارات رهنمای دل است *

* ذات والاش حجة الحق بود * کانزمان آمد از عدم بوجود *

* سال مولود او کمال بینا * گفت قابل ابو علی سینا * ۳۷۳

* سال نقلش خرد عیان و نهفت * رحمة الواحد العزیز بگفت * ۴۲۸

* تاریخ ولادت و رحلت میر مرتضی المدعو بعلم الهدی *

* رحمة الله تعالی علیه *

* آنکه او میر مرتضی بوده * لقبش علم الهدی بوده *

* قرة العین مصطفی و علی است * عالم و فاضل و زکی و ولی است *

* سال مولود مرتضی برخوان * گفت میرزمانه اهل جهان * ۳۵۳

* لیلة الجمعه بود و سلخ صفر * که گذشت از جهان بفضل و هنر *

* سال ترحیل مرتضی بیشک * قطب عدن النعیم گفت ملک *

* سال ترحیل نقل آن خوشرو * آب فردوس داد سید گو * ۴۳۶

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت [illegible]
* انصاری [illegible]

* آنکه او بود قدوهٔ انصار [illegible]
* شیخ الاسلام اولیای جهان * قدوهٔ [illegible] زمین و زمان *
* نام آن عارف خدا آگاه * [illegible] فیض [illegible] *
* بود تاریخ دوم شعبان * شد بآدینه چون مه تابان *
* سال مولود و سال رحلت او * جان انصار و اهل جنت گو *

۳۹۶
۴۸۹

* باز تاریخ نقل آن مغفور * جمعه و هفت [illegible] مذکور *
* سال نقلش باختلاف عبار * هاتفم گفت زیب جنت دار *
* در هرات است مرقد والاش * ابداً فیض ایزدی بالاش *

* تاریخ رحلت حضرت امام محمد غزالی قدس سره *

* آن محمد امام غزالی * صاحب کشف در تبهٔ عالی *
* ذات او بود حجة الاسلام * بیشک و زیب در خواص و عوام *
* گرچه او بود شافعی مذهب * لیک میداشت وسعت مشرب *
* از ره صدق اجتهادش کرد * دل عالم بعلم شادش کرد *
* در جهان صاحب حقایق بود * کاشف نکته دقایق بود *
* تازی و فارسی ست تصنیفش * بیشمار آمده است تألیفش *

* حیف حیف جهان ... رفت آن قاده زمان و زمین *
* سال شد تا ... ن بگو * ۵۰۵
* سال ... بادشاه ملک جنان *
* تاریخ ... امام احمد غزالی قدس سره *
* احمد آنکس که ... بود و عالم بدرجهٔ عالی ست *
* در جهان بود عارف حق بین * بکمالات علم و صدق و یقین *
* سال ترحیلش از زبان خرد * شد رقم آب جنت از احمد * ۵۱۷
* تاریخ رحلت حضرت حکیم سنائی مولف *
* حدیقة الحقایق قدس سره *
* آن حکیم زمان سنائی بود * عالم از وی بروشنائی بود *
* قدوهٔ اولیای حق بوده * زبدهٔ اصفیای حق بوده *
* در جهان بود افصح الشعراء * در زمان بود احسن الفصحاء *
* از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوهٔ دقیقه بدان *
* سال نقلش برتبه و مکنت * گفت هاتف زهی گل جنت * ۵۲۵
* عقل ... وگفتا * طوطی اوج جنت والا *
* ... حضرت مودود چشتی قدس سره *

* آنکه مودود چشتیش نام است * [illegible] چار باغ اسلام احمد *

* عمدهٔ خاندان چشت آمد * [illegible] جانب بهشت آمد *

* سال تاریخ نقل آن مسعود * [illegible] نجات آ [illegible] * ۵۲۷

* تاریخ رحلت حضرت جار الله زمخشری صاحب تفسیر کشاف *

* آنکه او بود صاحب کشاف * [illegible] از کینه و کدورت صاف *

* نام نامی اوست جار الله * جعل الله فی الجنان مثواه *

* عالم و راز دان حق بوده * کاشف [illegible] نه طبق بوده *

* اوست بی شبه صاحب کشاف * اندرین حرف نیست لاف و گزاف *

* نظر ما ست بر خدا بینی * نه چو جدل در سخن چینی *

سال نقاش مالک هفت ورق * زد رقم رحمه الله العلی الحق *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شیخ احمد * ۵۳۸

* جام زنده فیل قدس سره *

* قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام * قطب کونین شیخ احمد جام *

* ذات او با کمال خلق موصوف * همچو خورشید آسمان معروف *

* مدح او از سخن برون باشد * هرچه گویند زان فزون باشد *

* شده سال تولدش بجهان * احمد جام رهنمای ازل * ۴۴۱

* سال ترحیل آن میان ونهفت * عقل والی اهلی جنت گفت *

۵۳۶

* باز سال وصل آن خوشخو * [illegible]

* تاریخ رحلت [illegible] *

* آنکه [illegible] دانان *

* وصف او را شمار نتوان کرد * بلکه یک از هزار نتوان کرد *

* [illegible] * بادشاه جهان قدس بخوان * ۵۳۶

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت قطب الاقطاب غوث الثقلین *

* شیخ الجن و الانس سید محی الدین شاه عبد القادر *

* جیلانی الحنبلی رضی الله عنه *

* آنکه بیشک قطب ربانی بود * بیگمان محبوب سبحانی بود *

* شاه شاهان شیخ عبد القادر است * دلنشین و دلربا و دلبر است *

* سید عالی نسب در اولیاست * نور چشم مصطفی و مرتضی است *

* سال مولودش زاد حق کبریا * گفت ۴ تف زیب تاج اولیا * ۴۷۱

* سال مولودش که بس رنگین تر است * شد رقم محبوب عبد القادر است * ۴۷۰

* عقل سال نقل آن عالی شیم * صاحب فردوس اعلی زد رقم * ۵۶۲

* فی صفته و شانه *

* آ[illegible] حق است * بهر آفاق رحمت حق است *

* قطب [illegible] غوث جیلانی * لیس فی الدهر مثله ثانی *

* او [illegible] رکاب آمد * قدرش [illegible] آفتاب آمد *

* لقب او بدان بطریق [illegible] * قطب کونین شاه [illegible] الدین *

* [illegible] او [illegible] جودش روان * [illegible] جمله در وجودش دان *

* دستگیر جهان و اهل جهان * [illegible] زمان و اهل زمان *

* نشود هیچکس باو همسر * کی شود همسر مسیحا خر *

* ماه نخشب نه ماه تابان است * ماه تابان نه مهر رخشان است *

* رافضی را ازو گریز بود * خارجی را ازو ستیز بود *

* ذات او صاحب کراماتست * بیگمان آبروی ساداتست *

* غوث و قطب و ولی و سلطان است * بر حق دلیل و برهان است *

* جیلی و حنبلی و بغدادی * بیشک و شبهه مهدی و هادی *

* حسنی و حسینی ست و شریف * احسن و محسن و لطیف و نظیف *

* دری و ثاقب و فرید و وحید * عالی و والی و حمید و رشید *

* اعلم و افقه و بلیغ و فصیح * در همه اولیا ملیح و صبیح *

* پدرش راست نسبت احسن * بیشک و ریب با امام حسن *

* مادرش را بجعفر صادق * نسب را [illegible] واثق *

* هرکرا بر سیادتش سخن است * دهنش زن [illegible] *

* رافضی گفت شاه سید نیست * گفته را [illegible] *

* خارجی گفته آن بلند نژاد * ... داشت ...

* آنکه اولاد او دست بیشک زان * ... برادرش بجهان *

* پچنین گفته کو ... * آن دو بدکیش ... *

* ... اولادت ... * ... آنکه آن هر یک است لایق دار *

* ذات آن شاه روشن است چو ماه * ... و لا د او بر فعت و جاه *

* تا قیامت همیشه معمور است * در دو آفاق فائض النور است *

* گر ز بانم یکی هزار شود * صد هزارش سخن گذار شود *

* وصف او را شمر نتوانم * بلکه یک از هزار نتوانم *

* سال مولود آن معالی شان * هاتفم گفت کاشف دو جهان *

* سال فرخنده ولادت او * ولی مالک الرقاب بگو *

* سال مولود او بصدق و صواب * کو ولی و سر آمد اقطاب *

* سال مولود آن سعید ازل * سر اقطاب و اولیای اجل *

* بی شک و شبه از ربیع دوم * روز آدینه بود یازدهم *

* که ز دنیا باوج علیین * همچو خورشید شد ز روی زمین *

* ... ازدل و جان * صاحب رونق جنان رضوان *

* ... آن حق رس * قطب اقطاب عالم اقدس *

* ... آن عالی * قدس الله روحه العالی *

۴۷۰

۴۷۰

۴۷۱

۵۶۱

* [illegible] گفتی نور عالم قدس *
* [illegible] اهل عالم از دو کرده مراد *
[illegible]

* تاریخ شهادت حضرت شهاب الدین قتیل الله قدس الله سره *

* آنکه او بود در سبیل الله * [illegible] *
* هست مانند مهر و ماه مبین * اسم سامی او شهاب الدین *
* آن زمان کز جهان بخلد رسید * سال عمرش [illegible] داشت کشد *
* سال تسفار آن خلاصهٔ دین * شد رقم [illegible] علیین *

۵۸۶

* تاریخ رحلت حضرت شیخ نظام الدین *
* گنجوی رضی الله عنه *

* شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوهٔ اولیای نامی بود *
* گنجه را گنج دین شده حامل * بطفیلش وجود آن کامل *
* خمسهٔ مثنوی ز تصنیفش * برتر از [illegible] تالیفش *
* سال نقلش برفعت و مکنت * شد رقم گنجوی کان جنت *

۵۹۲

* تاریخ رحلت حضرت خاقانی شروانی [illegible]
* افضل الدین امام خاقانی * [illegible] *
* عمدهٔ اولیای شعرا بود * زبدهٔ [illegible] *

* شاه شجاع حبیب احمد آن مقبول * اندرین نیست گفتگوی فضول *

* سال تاریخ نقل او رضوان * گفت طوطی جنت حق خوان * 595

* تاریخ رحلت شاه شجاع قدس سره *

* شاه شجاع که عارف حق بود * هم مقید بذات مطلق بود *

* وصف او از سخن برون آمد * هرچه گویم ازان فزون آمد *

* مظهر الحق که نقل سیر است * واقف و رازدان هر هنر است *

* سال نقل آن شه والا * گفت شهباز مسکن اعلی * 596

* تاریخ رحلت حضرت شیخ روزبهان قدس سره *

* مجمع فیض و منبع عرفان * قطب آفاق شیخ روزبهان *

* دلش از عابدین عالم [illegible] * که نه سالش نه غور پیدا بود *

* متصف بود [illegible] * که گذشت از جهان بعیش و سرور *

* سال تاریخ رحلتش بیشک * نور فردوس گشت حور و ملک * 606

* تاریخ رحلت حضرت امام فخر الدین رازی قدس سره *

* آن امامی که فخر رازی بود * روز جمعه ز دهر نقل نمود *

* ماه ترحیل آن ستوده خصال * بیگمان بود غرهٔ شوال *

* سال [illegible] آن خوش رو * عمدهٔ اهل جنت است بگو * 608

* [illegible] حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سره *

* شیخ [illegible] * [illegible] [illegible] الدین

[illegible] او یکصد [illegible] زده [illegible] و از لطف [illegible] استعال *

* سال ترحیل آن [illegible] [illegible] جنت است بدان *

* عقل تاریخ نقال آن [illegible] * بلبل [illegible] جنان فرمود

* مرقد عالیش به نیشاپور * * زائرش آدم و ملایک و حور *

626

* تاریخ رحلت حضرت نجم الدین کبری رحمه الله *

* آفتاب سپهر صدق و یقین * * قطب کونین شیخ نجم الدین *

* گلشن باغ عالم قدس است * لاله راغ عالم قدس است *

* آنکه خورشید پیش او صغری * الملقب بنجم دین کبری *

* نهم ماه صوم و شنبه بود * که ز دنیا بخلد عزم نمود *

* سال تاریخ نقل آن محمود * خردم مقتدای دین فرمود *

616

* سال ترحیل آن هدایت فن * شد رقم آفتاب اوج عدن *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شیخ الشیوخ *

* شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله *

* آنکه شیخ الشیوخ عالم بود * عمدهٔ اولیای اعظم بود *

* مظهر خاص خالق کونین * هادی [illegible] *

* عمدة الواصلین شهاب الدین * قدوة الکاملین [illegible] الدین *

* در ملتاج اولیای جهان * مراة القلب اصفیای زمان * ۵۴۲

* سال مولود او بدان بیقین * اکمل اولیا شهاب الدین *

* ماه عاشوره دوازدهم * بود کان قطب شد به چرخ نهم *

۶۳۱

* شد رقم سال نقل آن والا * زیب داده بجنت الاعلی *

* باز از روی اختلاف عوام * با تو میگویم ای شریف انام *

* جمعه و غرهٔ محرم بود * * کر بخلدش زد هر نقل نمود *

۶۳۲

* سال نقلش بگفت ارض وسما * ساکن اوج جنت والا *

* مدفن شیخ هست در بغداد * رحمت ایزدی نثارش باد *

* تاریخ رحلت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره *

* فیض بخش جهان بعلم و یقین * خواجهٔ حق نما معین الدین *

* رونق خاندان چشت ازوست * زینت روضهٔ بهشت ازوست *

* سنجری چشتی است آن فیاض * هادی و مهدی است آن مرتاض *

* آفتاب ممالک هند است * بادشاه ممالک هند است *

* جمعه و ششم رجب بوده * کز جهان خواجه نقل فرموده *

* نود و هفت سال عمرش بود * کانزمان نقل از جهان فرمود *

۶۳۳

* سال نقلش [illegible] عزت و تمکین * کو سراج جنان معین الدین *

* سال تاریخ نقل او برخوان * هاتفم گفت شمس عدن و جنان *

۶۲۳ سال نقلش بخوان بصدق و صفا * بیگمان زیب جنت والا *
* گفت سال وصالش از دم قدس * آن امام پیشوای عالم قدس *

۶۲۴ * روضهٔ پاک اوست درا جمیر * زائرش جن وانس وارد روشیر *

* تاریخ ولادت ووفات حضرت شیخ محی الدین بن عربی قدس سره *

* شیخ والا جناب بن عربی * مقتدای ره خدا طلبی *
* لقب خاص اوست محی الدین * مرشد کافهٔ زمان و زمین *
* قائل وحدت وجودش بود * معدن فیض و بحر جودش بود *
* صورت نقش زو گرفت فصوص * شده زو حل مشکلات نصوص *
* شیخ اکبر ز عارفان بوده * در تن رو زگار جان بوده *
* خاتم سوم ولایت اوست * فاتحهٔ نسخهٔ هدایت اوست *
* جامع نسخهٔ فتوحات است * صاحب خارق وکرامات است *
* رهنمای جهانیان بودش * شب دوشنبه است مولودش *
* هفدهم بود از مه رمضان * که در آفاق شد چو خور رخشان *
۵۶۱ * چون شد او ثانی محی الدین * سال مولود او به ثانی ببین *
* بود تاریخ از ربیع دوم * شب آدینه ... وارد زدهم *
* که ز دنیا بسوی خلد برین * نقل فرمود آن ... دین *
* شد رقم سال نقل آن سامی * قدس الله سره السامی *

* در دمشق است ای ستوده جوان * موضع صالحیه مرقد آن *

* تاریخ رحلت حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره *

* فیض بخش جهان بصدق و یقین * قطب آفاق خواجه قطب الدین *

* اسوهٔ دهر و قبلهٔ عالم * زبدهٔ دودهٔ بنی آدم *

* لقبش بختیار کاکی دان * چون اویسی ست اویسیش برخوان *

* از ربیع نخست چاردهم * بود کان قطب شد بچرخ نهم *

* روز ترحیل آن دوشنبه دان * بی شک و ریب ای ستوده جوان *

* عقل تاریخ نقل آن محمود * آب جنت بقطب دین فرمود * ۶۴۳

* بازگو سال نقل آن نامی * روح ابن روح السامی * ۶۴۱

* عمر پنجاه و چار سالش بود * کانزمان سوی عدن نقل نمود *

* مرقد پاک آن بدهلی دان * روز و شب فاتحه برو برخوان *

* سال نقلش نه بحر دیگر نیز * بی شکی گفته ام شنو به تمیز *

* سال نقل آن ولی نیکخو * بود بدر زد هر قطب دین بگو * ۶۴۳

* تاریخ رحلت حضرت علی لالا قدس سره *

* عمدهٔ اولیا علی لالا * شد ز دنیا بجنت والا *

* از ربیع [illegible] بود سوم * که گذشت از تعلق مردم *

* سال نقلش بگو بعالم قدس * شاهباز هوای عالم قدس *

۹۴۳

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شمس الدین تبریزی قدس سره *

* واصل ذات حق بصدق و یقین * عارف بی نظیر شمس الدین *
* مولد او بشهر تبریز است * سیر گاهش بروم و کردیز است *
* صاحب جذبه و جنون بوده * از گروه مقربون بوده *
* بود یکشنبه و نهم ز رجب * که نهاد بر بهشت ه بطرب *
۶۴۴ * سال تاریخ نقل او رضوان * زد رقم شمس اوج عدن و جنان *

* تاریخ رحلت حضرت سید برهان الدین محقق قدس سره *

* آنکه برهان دین و دنیا بود * نور چشم علی و زهرا بود *
* بتفرد زمانه را گذراند * به تجرد کمیت همت راند *
* بی بدل عارف محقق بود * فی المثال عالم مدقق بود *
۶۴۵ * شد بجنت ازین سرای سپنج * آن محقق بششصد و چل و پنج *
* مرقد او بقیصریه بدان * هر زمان فاتحه بر او برخوان *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شیخ بهاء الدین *
* زکریا ملتانی قدس سره *

* قدوهٔ خاندان اهل یقین * شیخ ارض و سما بهاء الدین *
* اعلم و افقه جهان نشین بود * اورع و اکمل زمانش بود *
* ذات والای او بلطف خدا * صاحب دین گو ولیک دنیا *

* سهروردیست این خضعلی شان * ساکن و مدفنش بود ملتان *
* مادرش قادری و حیلانی نست * بیشک وشبه مریم ثانی ست *
* پدرا و قریشی و اسد یست * بیشک و ریب این سخن سندیست *
* پانصد و شصت و شش زهجرت بود * کانجم ذات او طلوع نمود *
* او بیوم الخمیس کرد سفر * سوی فردوس منابع ز صفر *
* بی شک او سرفراز فردوس است * سال او شاهباز فردوس است *
* لیک شد سال رحلت او بیقین * شاهباز مقام علیین *

٦٦٧

* عمر آن قطب حق بهبر و نوال * هست مرقوم در کتب صد سال *
* سال نقلش از ین دو بیت بخوان * که درو نیست راه شک و گمان *
نه بی آن شیخ بی همتا بهاء الدین زکریا * بدل کان و بکعب دریا بهاء الدین زکریا
* ولادر هفتم ماه صفر تاریخ نقلش او * یکو قطب جنان حقا بهاء الدین زکریا *

تاریخ رحلت حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر قدس سره

* افتخار زمان و فخر زمین * شیخ دنیا و دین فرید الدین *
* بوجودش که فقر را دال است * زینت و جدور ونق حال است *
* نسبتش را شرف ز فاروق است * حسبش را فروغ عیوق است *
* بود عمر شریف او هشتاد * رحمت حق همیشه بروی باد *
* پنجم محرم بود * که فرید از زمانه نقل نمود *

۶۷۰	* روز ترحیل او سه شنبه دان * کاندرین نیست ظرف شک و گمان
۶۷۰	* سال شفقا را و خاینش آید * بر کمالات او دلیل آمد *
۶۷۰	* بیگمان است سال رحلت او * زجهان شد فرید آه بگو *
۶۷۱	* سال نقلش باعتبار سند * کوشکر گنج بود محو احد *

* شده تاریخ نقل او بیقین * عمدهٔ دین حق فرید الدین *

* سال ترحیل آن فرید زمان * بیشک و شبه اهل خلد بخوان *

* روضهٔ پاک او بدان به یقین * رحمت حق بر اوست بیشک و ظن

* سال نقلش بقطعه هم گفتم * بشنو از من چه گوهری سفتم *

* فرید الدین که او گنج شکر بود * چو در ذات خدا شد محو مطلق *

* به ظهر گفت هاتف سال نقلش * فرید الدین ولی و اصل حق *

تاریخ رحلت حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس سره

* پیشوای مقام اهل یقین * شیخ عالی نسب حمید الدین *

* هست ناگور مولد والا ش * فیض و لطف خدا است بر بالا ش

* بیشک در رجب از ربیع دوم * شب آدینه بود بیست و نهم *

۶۷۰	* سال نقلش خردعیان و نهفت * عمدهٔ اهل دین بهشت گفت *

تاریخ ولادت و رحلت حضرت جلال الدین مولوی

* روم صاحب مثنوی قدس سره *

[illegible] بود * دل فروز جهان کلامش بود *
* آفتاب [illegible] * *نور کون و مکان جلال الدین *
*صاحب مثنوی ست آن مولی * * درجهان بود احسن و اولی *
* از ربیع نخست بود ششم * *که طلوعش نمود چون انجم *
* سال مولود آن خدا آگاه * * شد رقم آفتاب عالیجاه * ۶۰۴
* شده تاریخ نقل او پنجم * * پیشک وریب از جمادی دوم *
*سال نقلش بخوان بصد تعظیم * * ابدآفتاب اوج نعیم *
*سال نقلش زاوج هفت طبق * *هاتفم گفت قطب جنت حق * ۶۷۲
*سال نقلش باشتا[illegible] ر زمان * *نوّر الله مرقده برخوان *

* تاریخ رحلت حضرت فخرالدین عراقی رحمه الله *

*عارف بی نظیر فخرالدین * * واقف راز آسمان و زمین *
* شیخ عالی نسب عراقی نام * *مقتدای همه خواص و عوام *
* جمعه و هشتم ز ذی قعده * * بود کان شیخ سوی خلد شده *
* سال تاریخ نقل آن مرحوم * * از خرد جان خلد شد مرقوم * ۶۸۸
*سال نقلش از زبان عراقی عدن * *کو بود مسکن عراقی عدن *
*قبر او در دمشق مشهور است * * زائر او ملایک وحور است *

* تاریخ رحلت حضرت سعدالدین حموئی قدس سره *

* ... آنکه بود سعد الدین *

* عارف رازدان حق بوده * ... *

* سال نقلش بششصد و پنجاه * شد مرقوم بیشک و اشباه *

۶۵۰

* تاریخ رحلت حضرت شیخ مصلح الدین سعدی *

* شیرازی قدس سره *

* شیخ سعدی که عارف حق بود * رازدان وجود مطلق بود *

* موطن و مسکنش بشیراز است * مولد و مدفنش بشیراز است *

* یکصد و بیست سال عمرش بود * کانزمان رحلت از جهان فرمود *

* بوجودش جهان گلستان شد * مرز و بوم زمانه بستان شد *

* رتبه غوث داشت آن فیاض * پایه قطب داشت آن مرتاض *

* بشب جمعه پنجم شوال * شد بفردوس آن ستوده خصال *

* چون ز خاصان حق تعالی بود * خاص تاریخ او ملک فرمود *

۶۹۱

* شیخ سعدی چوشد بمسکن بدن * شد رقم عندلیب گلشن عدن *

۶۹۰

* پیش حق بی گفتگوی خاص و عام * با کمال جاه و منت سعدی است *

* گفت هاتف سال نقل آن فصیح * بلبل طوطی جنت سعدی است *

* تاریخ رحلت حضرت ناصر الدین قاضی بیضاوی رحمه الله *

* آنکه او بود قاضی بیضا * * نور الله صدر ز ... بدا

۶۸۰
۶۸۵

*نور ذاتش ... * عالمی را بعلم راه نمود *
*باطنش رهنمای ... * ظاهرش مقتدای کون و مکان *
*ناصر الدین قاضی بیضا * بره شافعی ست راهنما *
*سال نقلش بخوان بدر وحد ا * ناصر از پادسر شداست جدا * ٦٩٦
*لیک تاریخ آن اخص وددو د * مظهر الحق اخص رقم فرمود * ٦٩١

تاریخ رحلت حضرت قطب الدین علامه قدس سره

*بود علامهٔ مکان ومکین * مولوی زمانه قطب الدین *
صاحب منطق ومعانی بود * فاضل بی نظیر وثانی بود *
شرح شمسیه زو طلوع شده * قطبیه نام او وقوع شده *
سال نقلش ملک بباغ بهشت * رحمة القادر الملک بنوشت * ٧١٠
سال نقلش که به زکوهرسفت * عقل علامه قطب جنت گفت *

تاریخ رحلت حضرت سید حسین قدس سره

*بحر عرفان وعلم سید حسین * فخر کونین ومفخر ثقلین *
*قرة العین احمد مختار * ثمرة القلب حیدر کرار *
*ذات او با کمال علم حلی * رهنمای جهان خفی وجلی *
*ذات او را که احسن الصور است * در همه چشم جلوه اش دگر است *
*ذات او با صفا بحق بوده * هم صفاتش بذات حق بوده *

* نزهه کتا آن صفت ز تالیفش * زا د [illegible] *
* صاحب علم و معرفت بوده * منب[illegible] رمت بوده *
* قطب آفاق بود بی اشباه * طیب الله قبره و ثراه *
* نسبم را شرف ز نسبت اوست * حسبم را کمال فخر بدوست *
* هفدهم بود از مه شوال * که گذشت از جهان به بر دنوال *
* شب آدینه بود و شانزدهم * همدرین است اختلاف امم * ٧١٧
* عقل تاریخ نقلش از دم قدس * گفت عنقای قاف عالم قدس * ٧١٦
* سال ترحیل آن خجسته صفات * هاتف غیب گفت قطب هرات *
* سال ترحیل آن امیر زمان * از زبان ملک بهشتی خدا[illegible] *
* سال ترحیل او با وج فلک * [illegible] خلد گفت ملک *
* سال نقلش به آشکار و نهفت * خرم ماه خلد والا گفت *
* باز تاریخ آن خدا آگاه * هاتفم گفت قطب عرش اله *
* سال نقلش با اختلاف زبان * بابل جنت النعیم بدان *
* سال ترحیل او بلا اشباه * ماهم غیب گفت طاب ثراه *
* گفت تاریخ نقل او ثقلین * سیر جنات شه جادوان حسین *
* یکصد و هفده سال عمرش بود * کانزمان کرد زین جهان پدرود *
* مولد او بخطه غزنی ست * صورتم را وجود او معنی ست *

* اصلش از [illegible] اشباه * * جعل الله فی الجان مشهراه *
* پدرش از کریو واز [illegible] * * از چنین برج آنچنان نور ست *
* در هرات است مرقد پاکش * * سرمهٔ چشم قدسیان خاکش *
* بود از ذات او فروغ هدا * * روح الله روحه ابدا *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ نظام الدین سلطان *
* اولیا قدس سره *

* انتظام زمان و اهل زمین * * شیخ عالی نسب نظام الدین *
* اورع و افقه و محدث بود * * بهر دنیا نداشت گفت و شنود *
* قیل و قالش همه براه خدا * * حال و وجدش همه براه خدا *
* حسن و خسرو از مریدانش * * ریزه چینان خوان عرفانش *
* چارشنبه بخلد نقل نمود * * هژدهم از ربیع ثانی بود *
* نود و چار سال عمرش بود * * کانز مانی شه بحضرت معبود *
* سال ترحیل آن ستوده شیم * * زد خرد زبدهٔ بهشت رقم *
* سال نقل نظام دین احمد * * گفت زیب بساط خلد خرد *
* سال ترحیلش از زبان خرد * * کو شهنشاه دین بحکم سند *
* مرقد او بشهر دهلی دان * * فیض بخشد بطفل و پیر و جوان *

* تاریخ رحلت حضرت امیر خسرو دهلوی رحمه الله *

۷۲۵

* خسرو دهلوی بحکم خدا * بشنو ... از ... *

* عمر هفتاد و پنج سالش بود * کانزمان ... بدر که ... بود *

* هژدهم بود از مه شوال * که گذشته از ینجهان ملال *

* سال ترحیل افصح الشعراء * گفت هاتف بهشتی ابدا *

* خسرو دهلوی بهشتی بود * سال نقلش بگو که چشتی بود *

* اوست باقی بحق زمن بشنو * لفظ فانی برآر از خسرو *

* که همین است سال رحلت او * اندرین نیست شبهه ای خوشخو *

* سال انقالش خرد عیان ونهفت * باز شکر مقال طوطی گفت *

* تاریخ سال آن سخن دان * طوطی شکر مقال بر خوانی *

* تاریخ وفات حضرت شیخ صفی الموسوی *

* الاردبیلی قدس سره *

* آنکه سلطان اولیا بوده * درة التاج اصفیا بوده *

* وانکه دریای فیض وغفران است * جد شاهان مملکت ایران است *

* ذات والاصفات آن مسعود * سید اصفیای عالم بود *

* کشف او برتر از ثنا و بیان * خارقش چو آفتاب عیان *

* صاحب اردبیل شیخ صفی است * کاشف نکته جلی وخفی ست *

* ذات آن شیخ ... والا بود * قطب اقطاب دین و دنیا بود *

* موسوی و حسینی [illegible] است * بیشک از نسل سید عترت است *

* ماه عاشورا او دو [illegible] * بود کان قطب شد بچرخ نهم *

* روز تکفین او دوشنبه گوهر * صاحب خلد سال رحلت او * ۷۳۵

* سال نقلش خرد چو گوهر سفت * کمال اصفیای جنت گفت *

* سال نقل آن صفی و شمس دین * گفت رضوان صفی شمس الدین *

* تاریخ رحلت حضرت صفی شمس الدین علاء الدوله *

* سمنانی قدس سره *

* آنکه سمنانی ز و گرفته نظام * هست او را علاء دوله نام *

* زبدهٔ اهل معرفت بوده * زبدهٔ اهل مکرمت بوده *

* مدحش از حرف ابجد است بیرون * وصفش از فکر عالم است فزون *

* سال تاریخ نقل او برخوان * قطب سمنان شده باوج جنان * ۷۳۶

* تاریخ رحلت حضرت اوحد الدین اصفهانی قدس سره *

* آنکه او بی نظیر و ثانی بود * اوحد الدین اصفهانی بود *

* عارف ذات پاک لم یزلی * واقف منزل خفی و جلی *

* قطب اقطاب اصفهان بوده * بلکه قطب همه جهان بوده *

* سال نقلش بگو بی منت * اوحد الدین ساقی جنت * ۷۳۵

* هست پیوسته لطف و فیض آمیز * قبر او در مراغهٔ تبریز *

* تاریخ رحلت حضرت امام یافعی [illegible] قدس سره *

* آن امامیکه یافعی بوده * تابع [illegible] یافعی بوده *

* مقتدای خدا شناسان است * صاحب فیض و [illegible] و احسان است *

* از مریدان او که دل خواه است * نور دین شاه نعمت الله است *

* سال ترحیل آن ستوده سرشت * خردم قطب اوج خاند نوشت * | ۷۴۵

* باز از روی اختلاف زبان * گفت ساکن بخاید پیر و جوان * | ۷۶۷

* هست در مکه قبر آن مغفور * زائرش روز و شب ملایک و حور *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ نصیر الدین چراغ *

* دهلی قدس سره *

* آنکه ذاتش چراغ راه یقین * [illegible] نامی او نصیر الدین *

* ذات او را چراغ دهلی دان * بلکه نور شید هرد و عالم خوان *

* عمر او شصت و پنج سال شمار * بی کم و بیش ای ستوده شعار *

* بشب جمعه داد حق را جان * هژدهم بود از مه رمضان *

* سال نقلش بگو بطبع سلیم * ابداً مهر برج عدن نعیم * | ۷۵۲

* شد ز دنیا چون آن نصیر زمان * سال نقلش همه بهشت بدان *

* تاریخ رحلت حضرت سید علی همدانی قدس سره *

* همدانی است سید همه دان * اسم سامی او علی همدان *

* الاشعر

* نجات نقاهش بحالی الشعیر * * فیض بخشد بهر صغیره و کبیره *

* مرقدش در ولایت [illegible]ن * * فیض امید هر به پیر و جوان *

* شد رقم سال نقال آن والا * * قطب عالی جنت اعلی *

766

* تاریخ وفات فخرالدین امیر محمود ابن یمین رحمه الله *

* * رفته بود از سال هجرت هفتصد و شصت و نهم * *

* * روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین * *

* * گفت رضوان حور را برخیز و استقبال کن * *

* * خیمه در صحرای جنت می زند ابن یمین * *

* تاریخ رحلت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره *

* آنکه خلوت در انجمن دارد * * سفر و سیر در وطن دارد *

* پیشوای طریق صدق و یقین * * نقشبند جهان بهاء الدین *

* عالم علم اول و ثانی * * کاشف نکته خدادانی *

* رهنمای ره خدا طلبی * * محو ذات نبی و آل نبی *

* نظرش از قدم نبود جدا * * دمش از هوش داشت یاد خدا *

* مقتدای طریق صدق و صواب * * خواجه نقشبند را دریاب *

* آن مرادی که در رسالت باشد * * وآن امید یکه مشکلات باشد *

* می برآید زدون او بیشک * * گر هزار و صد آشت ورده و یک *

* در سنه خواجه است صدیقی * ... فرزند ... *
* یا نوشت از روی احتقاد کمال * * ... امیر کلال *
* از ربیع نخست بود دوم * * باز از روی اختلاف سوم *
* شب دوشنبه آن ولی ز جهان * * شد بحکم الله سوی جنان *
* سال تاریخ نقل آن محمود * * خردم خاص اهل دین فرمود *
* سال نقلش که به زکوه صفت * * عقل ماه بهشت واکلت *
* شده تاریخ آن نکمال حق * * آمده نقشبند و اصل حق *
* باز تاریخ ان خدا آگاه * * شد رقم قطب اوج خاند آله *
* درینجا راست مرقد والاش * چون ... است فیض حق بالاش *

* تاریخ رحلت حضرت خواجه حافظ شیرازی قدس سره *

* افصح بی نظیر شمس الدین * * طوطی سبزه زار خاند بر بین *
* بابلبل آشنایان کاشن راز * * بیگمان است خواجهٔ شیراز *
* بود غیب اللسان بحمد الله * * نور راسعده ابدا *
* سالک و عارف و محقق بود * * واعظ و عالم مدقق بود *
* گفت تاریخ نقل آن عارف * * طوطی خاند یگان هاتف *
* بمنزلی است مرقد پاکش * * سرمهٔ چشم عاشقیان خاکش *

۷۹۱

۷۹۱

* تاریخ تولد و رحلت سید جلال بخاری الملقب بمخدوم *
* جهانیان جهان گرد قدس سره *

* سید بی نظیر و بی مانند * مصطفی راست بیگمان فرزند *
* دلش از حرص و زهوا مرداست * لقبش در جهان جهان گرداست *
* جد او سید جلال آمد * ذات او مصدر کمال آمد *
* به بخارا حشم بدولت او است * به بخارا شرف زنسبت اوست *
* اوست بی شبه با کمال علوم * بجهان و جهانیان مخدوم *
* شرف خاندان مصطفوی ست * مشهدوی بخاری ورضوی ست *
* صاحب کشف بود آن سید * وارث معرفت از آن جد *
* عمر آن سید بلند نژاد * بی کم و بیش خوانده ام هشتاد *
* منتصف ز ماه شعبان بود * که طلوعش چو آفتاب نمود *
* عمرش ابن ضیای نیک سرشت * یکصد است و هفت سال کم بنوشت *
* لیک این قول معتبر دیدم * متفق با همه سیر دیدم *
* نام نامی او حسین نجوان * خلف احمد کبیر بدان *
* هفصد و هفت سال هجری بود * کان مه برج دین طلوع نمود *
* عید قربان و چارشنبه بود * که ز آفاق نهضتش فرمود *
* سال انتقال آن عزیز جهان * گفت هاتف همای خلد و جنان *

۸۰۰ * سال نقاش از بن جهان رضوان * گفت طلعم ماه دین برخوان *
* سال ترحیل آن خدا آگاه * گفت رضوان کل بهشت اله *
* هست در آنجه مرقد آن شاه * عطر الله قبره و ثراه *

*تاریخ رحلت افصح الفصحا کمال خجندی علیه الرحمة *

* آن خجندی که نام اوست کمال * بکمال سخن نداشت مثال *
* بود در کاشن سخن گویا * بفصاحت چو بلبل گویا *
۸۰۰ * سال شنقار آن فصیح عجم * زد خردعند لیب خلد رقم *
* قبر پر نور اوست در تبریز * رحمت آمیز و فیض حق انگیز *

* تاریخ رحلت صاحبقران اول امیر تیمور *
* گورکان انار الله برهانه *

* آنکه او صاحب قران بوده * میر تیمور نام آن بوده *
* شاه توران و هند و ایرانی بود * روم هم در غلامی آن بود *
* ذات او بود عادل و باذل * بره شرع عامل و کامل *
* هرطرف رو چو آفتاب نهاد * خصم را چون چراغ داد بباد *
* بود ذاتش بهار باغ عجم * رونق افزای چار باغ حشم *
* در زمانش مشایخ و سادات * داشت در کام خویش آب حیات *
* بود هفتاد و یک ز عمرش سال * کان زمان شد بخلد بالا قبال *

*سال ترحیل آن شه مغفور * شد ز تخت جهان و الی جنان تیمور* ۸۰۷

* سال ترحیل آن ابکفت خرد * ابد ا داخل بهشت آمد *

* قبر آن میر در سمرقند است * روح او در بهشت خرسند است *

* تاریخ رحلت ملا سعد الدین تفتازانی صاحب *
* مطول و مختصر رحمه الله تعالی *

* قلزم علم و جودی تمکین * فاضل بی نظیر سعد الدین *

* گلشن چار باغ تفتازان * نور شمع و چراغ تفتازان *

* مختصر نقطهٔ ز تصنیفش * هم مطول خطی ز تالیفش *

* سال ترحیل نقل سعد الدین * بی گمان از کمال صدق و یقین *

* مظهر اصحاب بهشت خوان * یا تو نور بهشت و الادان * ۸۰۸

* تاریخ رحلت میر شریف علامه رحمه الله *

* فاضل بی نظیر میر شریف * جسم او همچو روح بود لطیف *

* شارح قطبی و سراجی اوست * حل علم کلام نیز بدوست *

* سید بی نظیر و بی همتا * همچو خورشید آسمان یکتا *

* سال منقاش کو بهشت مکان * یا تو قطب بهشت او را دان *

* استاد بشر حیات عالم * سلطان جهان شریف ملت *

* اندر ششم ربیع الثانی * در هشتصد و شانزده ز هجرت * ۸۱۶

۸۰۰ * بسال نقاش از بن جهان رضوان * گفت ... دین برخوان *
* سال ترحیل آن خدا آگاه * گفت رضوان کمال بهشت آگه *
* هست در اوجه مرقد آن شاه * عطر الله قبره و ثراه *

تاریخ رحلت افصح الفصحا کمال خجندی علیه الرحمة

* آن خجندی که نام اوست کمال * بکمال سخن نداشت مثال *
* بود در گلشن سخن گویا * بفصاحت چو بلبل گویا *
۸۰۰ * سال شنقار آن فصیح عجم * زد خرد عندلیب خلد رقم *
* قبر پر نور اوست در تبریز * رحمت آمیز و فیض حق انگیز *

* تاریخ رحلت صاحبقران اول امیر تیمور *
* گورکان انار الله برهانه *

* آنکه او صاحب قران بوده * میر تیمور نام آن بوده *
* شاه توران و هند و ایران بود * روم شام و رغلامی آن بود *
* ذات او بود عادل و باذل * بره شرع عامل و کامل *
* هر طرف رو چو آفتاب نهاد * خصم را چون چراغ داد بباد *
* بود ذاتش بهار باغ عجم * رونق افزای چار باغ حشم *
* در زمانش مشایخ و سادات * داشت در کام خویش آبحیات *
* بود هفتاد و یک ز عمرش سال * کانزمان شد بخلد با اقبال *

٨٠٧ * سال ترحیل آن شه مغفور * شد رقم والی جنان تیمور *
* سال ترحیل آن ابکفت خرد * ابد ا والی بهشت آمد *
* قبر آن میر در سمرقند است * روح او در بهشت خرسند است *

* تاریخ رحلت ملا سعد الدین تفتازانی صاحب *
* مطول و مختصر رحمه الله تعالی *

* قلزم علم وجودی تمکین * فاضل بی نظیر سعد الدین *
* گلشن چار باغ تفتازان * نور شمع و چراغ تفتازان *
* مختصر نقطهٔ ز تصنیفش * هم مطول خطی ز تالیفش *
* سال ترحیل نقل سعد الدین * بی گمان از کمال صدق و یقین *
٨٠٨ * مظهر اصحاب بهشت بخوان * یا تو نور بهشت والادان *

* تاریخ رحلت میر سید شریف علامه رحمه الله *

* فاضل بی نظیر میر شریف * جسم او همچو روح بود لطیف *
* شارح قطبی و سراجی اوست * علم علم کلام نیز بدوست *
* سید بی نظیر و بی همتا * همچو خورشید آسمان یکتا *
* سال نقلش کو بهشت مکان * یا تو قطب بهشت او را دان *
* استاد بشر حیات عالم * سلطان جهان شریف ملت *
٨١٦ * اندر ششم ربیع الثانی * در هشتصد و شانزده ز هجرت *

* زین دار فنا بچار شنبه * * فرمود بدار خلد رحلت *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ مغربی رحمه الله *

* آنکه او شیخ مغربی بوده * محو ذات حق و نبی بوده *

* ز سه او بود افصح الفصحا * چون شده سوی عالم عقبی *

* بود آدینه و دهم ز رجب * روح الله روحه بطرب *

* سال نقاش بکو بلا اکراه * ابد الله فی الجنان مثواه * ۸۲۰

* تاریخ رحلت حضرت سید محمد چشتی گیسو درازا قدس سره

* آنکه سید محمدش نام است * بیکمان پیر اهل ایام است *

* عالمی را کشید از چه آز * بر سنهای گیسوان دراز *

* شاه باز بلند پرواز است * شهبازش پرده راز است *

* ماه ذی القعده بود شانزدهم * که شده سید ی بچرخ نهم *

* سال نقلش که هیچ نوع سفت * عقل مخدوم دین و دنیا گفت * ۸۲۵

* مرقد عالیش بملک دکهن * هست چون در بقیعه قبر حسن *

* تاریخ رحلت حضرت سید شاه نعمت الله ولی قدس سره *

* آنکه روشن تر از خور و ماه است * شاه کونین نعمت الله است *

* لقب خاص اوست نور الدین * روشن از نور او زمان و زمین *

* قدوه دودمان آل عباست * زبده خاندان صدق و صفاست *

* او ولی خداست در دو جهان * مرشد و رهنمای پیر و جوان *
* رفعت پایهٔ کرامت ازوست * شرف رتبهٔ ولایت ازوست *
* بیست و پنجم مه رجب بوده * که ز دنیاش نقل فرموده *
* آنکه مفتاح باب فردوس است * نقل او آفتاب فردوس است * ۸۰۴
* باز تاریخ نقل او رضوان * نور جنات عدن گفت بدان *
* روضهٔ عالیش بماهان است * که بسرحد شهر کرمان است *

تاریخ رحلت حضرت سید قاسم انوار قدس سره

* شاه کونین قاسم انوار * زبدهٔ آل حیدر کرار *
* بود مست شراب لم یزلی * واقف حالت خفی و جلی *
* قطب آفاق بود بی اشباه * ذات آن پادشاه عالیجاه *
* مطلع نور حق تعالی بود * ذات والاصفات آن مسعود *
* سال ترحیل آن ملازم خلد * گفت قاسم بخلد قاسم خلد *
* باز تاریخ نقل آن اعظم * زد خرد ساکن بهشت رقم * ۸۳۸
* مرقد او بشهر جام نگر * بسرش نور صبح و شام نگر *

* تاریخ رحلت و ولادت حضرت بدیع الدین *
* شاه مدار قدس سره *

* آنکه قطب مدار عالم بود * پادشاه ممالک دین بود *

* شاهیا زر واق ماهی‌بین * نامدار جهان بدیع الدین *

* یعنی احمد شاه ولی و جاذبی * پیشوای ره خدا طلبی *

* آن شهنشه که مطلع نور است * از مرید ان شاه طیفور است *

* لیک ویسی است آن ستوده سیر * یافت عرفان ز روح پیغمبر *

* شاه اشرف که مشرقی پیراست * لقبش در جهان جهانگیر است *

* مرقدش همچو مهر و مه تابد * دیو بکر فتنه زو شفا یابد *

* او بقطب المدار هم سفر است * واقف راز آن نکو سیر است *

* خارقش در لطایف اشرف * او نوشته است با کمال شرف *

* باز محمود قاضی کنتور * در کتب کرده حال او مسطور *

* خادمانش ز گفتگو است برون * طالبانش ز حد و عد افزون *

* ذکر کشف و کراماتش همه جا سیت * همچو خورشید آسمان پیدا است *

* عمر آن شاه مطلع الانوار * یکصد و بیست و چهار سال شمار *

۷۱۶

* شده سال طلوع آن بیقین * شمس دنیا و دین بدیع الدین *

* مسقط الرأس اوست کشور شام * این سخن نیست از کلام عوام *

* بشب جمعه شاه نقل نمود * هژدهم از جمادی اولی بود *

* سال ترحیل او عیان و نهفت * عقل قطب المدار جنت گفت *

۸۴۰

* در مکن پور هست مرقد او * هند را صد هزار فخر از او *

* تاریخ رحلت حضرت سعد الدین کاشغری قدس سره *

* عارف بی نظیر سعد الدین * آفتاب سپهر و ماه زمین *
* کاشغر را بذات او شرف است * ذات او لولوء و جهان صدف است *
* از مریدان خاص او جامی است * زان سبب در زمانه اش نامی است *
* هفدهم از جمادی الاخری بود * که ز دار الفناش نقل نمود *
* سال نقلش خرد چو گوهر سفت * زبده و عمده بهشتی گفت * ۸٦۰

* تاریخ رحلت و ولادت خواجه ناصر الدین عبید الله *
* احرار قدس سره *

* مظهر فیض و فضل و لطف اله * خواجه حق نما عبید الله *
* عزت دودمان ابرار است * شرف خاندان احرار است *
* ذات او مرکز ولایت بود * دائره نقطه هدایت بود *
* از وجودش زمانه پرضو شد * کهنه بنیاد دین از و نو شد *
* از زبان سروش حق بشنو * سال مولود آن خدا بین ضو * ۸۰٦
* شب شنبه که خواجه نقل نمود * سلخ ماه ربیع اول بود *
* زد رقم سال نقل او ابرار * زیب فردوس و عمده احرار *
* سال نقلش بگو بلا اشباه * خواجه عابدان عبید الله *
* باز تاریخ رحلتش بیشک * ساکن عدن و خلد گفت ملک * ۸۹۵

*در همه قند مرقدش میدان * * بر سر عرش مسندش میدان*

* تاریخ رحلت حضرت عبد الرحمن جامی قدس سره *

* افصح بی نظیر جامی بود * * بکمالات علم نامی بود *

* درجه در تبه ولایت داشت * * اهل عالم ازو هدایت داشت*

* همه تصنیف آن معلی شان * * عدد جام شد رقم بر خوان * | ۴۴

* شب آدینه بود نوزدهم * * بی شک و ریب از ربیع دوم*

* که ز دنیا گذشت عارف حق * * جانب آسمان هفت طبق*

* سال عمر شریف او نود است * * یعلم و بیش از شمار صد است*

* هاتفم گفت سال رحلت او * * جای جامی بهشت عدن بگو * | ۸۹۹

* لیک در نفحهٔ که با برکات * * هست نام شریف او رشحات *

* خوانده ام سال رحلت او را * * هژده هم روز ماه عاشورا * | ۸۹۸

* تاریخ رحلت شیخ جمالی دهلوی قدس سره *

* محو ذات خدا جمالی بود * * عاشق و مست لاابالی بود *

* شعر رنگین و تازه اش بجهان * * هست عشرت فزای پیر و جوان*

* دهلوی بود آن خدا آگاه * * خلد الله فی الجنان مثواه *

* دل در استه داشت درعالم * * همچو ماه فلک نه بیش و نه کم *

* لقبش را بدان ز روی یقین * * بود بی اشتباه قمر الدین *

۹۴۲ * سال نقلش بعزت و تمکین * * خردم لفظ ماه خلد برین *

* تاریخ وفات مولانا حسین و لفظ ماعنی تفسیر *

* حسینی هم عصر ملا جامی رح *

* * تا صبح وفیاض مولانا حسین کاشفی * *

* * آنکه گنج معرفت در مخزن دلها نهاد * *

* * دیدمش در واقعه بر منبر عرش از شرف * *

* * گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد * *

* * گفت چون شد بعد زین بر منبر عرشم مقام * *

۹۱۰ * * از پی تاریخ نیکو منبر ما عرش باد * *

* تاریخ رحلت شاه علاء الدین مجذوب *

* اکبر آبادی قدس سره *

* عارف راه حق بعلم و یقین * * شاه عالی لقب علاء الدین *

* ذات او بود سالک و مجذوب * * بانکه خود بود طالب و مطلوب *

۹۴۸ * لفظ مجذوب باعلاء الدین * * ضم کن و سال انتقالش بین *

* مرقد او باکبر آباد است * * بیگمان جای فیض و ارشاد است *

* تاریخ رحلت شیخ محمد رفیع محدث قدس سره *

* مظهر خالق زمان و زمین * * شاه دنیا و دین رفیع الدین *

* صفوی بوذ آن اله آگاه * طیب الله روحه وثراه *

* در جهان ا فقه و محدث بود * ذات او پادشاه کشور جود *

* سال نقاش چو در شمار آمد * نهصد و پنجه و چهار آمد *

۹۵۵ * سال نقاش کر چون کهر سفتم * صاحب رفعت جنان گفتم *

* در حویلی آصف جاهی * مرقدش را ببین اکر خواهی *

* آن حویلی با کهر آباد است * نه بجای دکر ترا یاد ست *

* تاریخ رحلت حضرت سید محمد غوث کوالیاری قدس سره *

* سید الاولیا محمد غوث * سندالا تقیا محمد غوث *

* انکه از حق خطاب اوشد غوث * کنگبت دنیا و دین محمد غوث *

* اهل شطار زاو رونق * تا قیامت بلطف حضرت حق *

* کرد او را بلطف سبحانی * تربیت روح غوث جیلانی *

* مرشد مغیثش بصد امداد * هست روح شهنشه بغداد *

* رهنما شد با لتفات کمال * جانب دعوت جلال و جمال *

* ثانی غوث اعظمش میخوان * بلکه خود غوث اعظمش میدان *

* مرشد چار ده سلاسل اوست * به همه راه شیخ کامل اوست *

* اختر برج چرخ لم یزلیست * کوهر درج قلزم ازلیست *

* جد عالی او به نیشاپور * نعمت و فیض را دو رونق و نور *

صدهٔ آل مرتضی و بتول * بود در دهر ذات او مقبول *
* از مه صوم بود چارده ام * که گذشت از زمانه غوث امم *
* [illegible] نقاش بتسمیه رضوان * غوث پی لوث زد رقم برخوان *
* قطعها گفته ام دگر برخوان * که درو هست سال رحلت آن *
* مرقدش در گوالیار آمد * در دو عالم خداش یار آمد *
* ذات او بود محو ذات خدا * قدس الله سره ابدا *

۹۷۰

* چون محمد غوث عالی مرتبت * جانب جنت عنان عزم تافت *
* گفت تاریخ وصالش هاتفم * اوج فردوس از محمد زیب یافت *
* آن شیخ محمد المخاطب * بالغوث بلطف رب معبود *
* تاریخ وصال او ملایک * گفتند که شیخ اولیا بود *
* شیخ عالی نسب محمد غوث * چون ز دنیا بخلد نقل نمود *
* سال تاریخ نقل آن فیاض * هاتفم نبده شد خدا فرمود *

* تاریخ رحلت شاه عالم محبوب احمدآبادی قدس سره *

* آنکه محبوب نسل آدم بود * قطب کونین شاه عالم بود *
* احمدآباد را ازو رونق * بلکه زو نور یافت هفت طبق *
* هرچه گویم بوصف آن سید * میسر شد یکی بیک ز اب تا جد *
* مشهدی و حسینی و علویست * هم بخاری و سید رضویست *

* بیستم از جمادی الاخری * * صبح شنبه شده زد ارفنا *

۸۸۰ * سال ترحیل آن شه عالم * * آخر الاولیا شد است رقم *

* روضه اش راکه عرش بنیا داست * خلد ثانی باحمد آبا داست *

* تاریخ ولادت و رحلت حضرت شیخ احمد *

* مغربی قدس سره *

* اندران شهر قطب دوران بود * پیش ازین سید خدادان بود *

* شیخ احمد که مغربی بوده * * صاحب علم موهبی بوده *

* دل او بود قلزم انوار * * تن او بود بوقبیس وقار *

* عارف ذات حق تعالی بود * * بصفات کمال والا بود *

۱۱۱ * قطب حق بود عمر او از حق * * عدد قطب شد به نیک نسق *

* مات یوم الخمیس قبل زوال * کان ذلک بثامن الشوال *

۸۴۹ * گفت تاریخ نقل او رضوان * جای احمد بهشت جاویدان *

* سال نقلش سروش غیب نوشت * جاودان جای احمد اوج بهشت *

* روضهٔ او باحمد آباد است * * موقع فیض و جای ارشاد است *

* تاریخ رحلت حضرت شاه علی گجراتی قدس سره *

* سید بی نظیر شاه علی * * مظهر ذات پاک لم یزلی *

* صاحب نطق بود آن فیاض * * مصدر کشف بود آن مرتاض *

* نسخهٔ فارسی و هم عربی * کرده تالیف از خدا طلبی *
* بازور اصطلاح گجراتی * گفت بر مقاتی و ذاتی *
* نب خلد و جنت اعلیٰ * شد بماه جمادی الاخریٰ *
* سال نقلش از ین سراچه زشت * خردم گفت نور اوج بهشت * ۹۷۳
* مرقد او باحمد آباد است * جای فیض و مقام ارشاد است *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ علی متقی گجراتی قدس سره *

* آنکه او هادی خفی و جلی ست * متقی زمانه شیخ علی است *
* وارث علم مرسلین بوده * خاتم دهر را نگین بوده *
* درة التاج اتقیا او بود * کوی تقواش از زمانه ربود *
* در احادیث بود بی همتا * همچو زاختران قمر یکتا *
* بفقاهت عدیل او عدم است * عاجز از وصف مدح او قلم است *
* از جمادی نخست بود دوم * که علی شد باوج چرخ نهم *
* سال ترحیل او رقم افتاد * وارث الانبیا بحق جان داد * ۹۷۵
* مولد و موطنش بگجرات است * در تقاوت بلند درجات است *
* مرقد او بمکهٔ الله است * فیض بخش گدا و هم شاه است *

* تاریخ رحلت حضرت شاه عبد الغفور عرف شاه *

* کپو ز مجذوب قدس سره *

* شاه عالم کپور مجذوب است * ماه عالم کپو ر مجذوب است *
* آنکه او بوده عاقبت محمود * شاه عبد الغفور نامش بود *
* مرقدش در گوالیار ببین * مسندش بر سریر خلد برین *
* سال نقلش که احسن و خوبست * گفت هاتف کپور مجذوب ست * ۹۷۹
* بر مزارش ز روی صدق و صواب * فاتحه خوان که هست جای ثواب *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ سلیم چشتی قدس سره *

* عارف بی نظیر شیخ سلیم * مرشد و رهنمای هفت اقلیم *
* در فتحپور بر بلندی کوه * مرقد اوست با علو و شکوه *
* صاحب خاندان چشت است او * گوهر معدن بهشت است او *
* هم عیاضی ست آن ولی خدا * قدس الله سره ابدا *
* از محرم بیست و هفتم بود * که بخلدش ز دهر نقل نمود *
* باز گفتند معتبر مردم * از محرم نوزده و نهم *
* سال ترحیل آن ولی کریم * هاتفم گفت بد رخلد سلیم * ۹۸۵
* سال نقلش ملک زد از نعیم * زد ندا ساکن بهشت سلیم * ۹۸۷
* کو سال وصال آن بهشتی * بوده مه دین سلیم چشتی * ۹۷۹
* ملک بر آسمان تاریخ فرمود * سلیم چشتی سندی ولی بود *
* لیک این قطعه گفته ام بی شک * سال ترحیلش از زبان ملک *

چون شیخ سلیم چشتی از دهر گذشت
** گفتند ملایک شہ بہشتی بوده **
** تاریخ غروب او بسلخ رمضان **
** گفتم مہ دین سلیم چشتی بوده ** ۹۷۹
** شیخ الاسلام آن سلیم چشتی ست **
** ذات او در بحر عرفان کشتی ست **
*سال نقال آن ولی با سوز گفت *گفت ہاتف حیف قطب ملک رفت* ۹۷۹

* مدح حضرت موصوف *

*آن ماہ سپہر فیض واحسان * وان شاہ سریر ملک عرفان *
*آن ہادی وادی طریقت * وآن مرشد منزل حقیقت *
* وان صدر نشین مسند شرع * وان بدر سپہر دانش وورع *
* وان گوہر درج عالم قدس * وان اختر برج عالم قدس *
* وان کابن چار باغ فردوس * وان روشنی چراغ فردوس *
* وان صاحب فیض جاودانی ست *وان قطب مکان لامکانی ست *
*سیاح فیافی تجرد * سباح قلازم تفرد *
* آن شیخ سلیم صاحب دین * بی شایبہ حق پرست وحق بین *
*ہم چشتی وہم عیاضیش دان * ہم حاجی ونیز غازیش خوان *

* کو سنت انبیا را اکرد * * باکا فرزندش خود غزا کرد *

* تاریخ که زینت [illegible] بوده * * از ماه صیام آن ستوده *

* شد جانب خلد بی شک و ریب * * این است ندا ز ملهم غیب *

* کو سال وصال آن بهشتی * * بوده مه دین سلیم چشتی *

* بی او نه بفتح پور نور است * * آن دار سرور پر ز شور است *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره *

* عارف ذات ایزد متعال * * قطب وقت زمانه شیخ جلال *

* ذات او بود از قدم تا سر * * گل خورشید باغ تهانیسر *

* ماه ذی الحجه و چهاردهم * * بودگان شیخ شد بچرخ نهم *

* سال ترحیل آن ستوده خصال * * شد رقم در بهشت جای جلال * ۹۸۹

* تاریخ رحلت شیخ وجیه الدین گجراتی قدس سره *

* قدوة الاصفیا وجیه الدین * * عالم حق نما وجیه الدین *

* علوی بود آن ستوده صفات * * مسقط الراس و مدفنش گجرات *

* عقل تاریخ نقل آن بنوشت * * علوی صاحب جمال بهشت *

* گفته ام سال نقل او بیقین * * با بهشت مسکن وجیه الدین * ۸۹۹

* تاریخ رحلت حضرت شیخ فتح الله الحسینی قدس سره *

* عارف و سالک خدا آگاه * * شیخ عالی جناب فتح الله *

* مقتدای خدا پرستان بود * قلزم فیض و ابر احسان بود *

* پدر مادرست آن شیخ * از همه قوم احسن است آن شیخ *

* او حسینی بلندی یمن است * نوربخش نواحی دکن است *

* سید موسویست از مادر * حسنی است بیگمان ز پدر *

* پدر او محمد ابن علی است * باز عباس ابن شاه ولی است *

* شه ابوالفتح باز عبد الله * پس از شاه میر سید شاه *

* شاه عبد الرحیم و نور الحق * بعد او بیگمان ظهور الحق *

* پس او سید زمان جعفر * بعد او سید جهان انور *

* پس او هست شاه عبد الله * بعد او کامل ابن میران شاه *

* بعد او عارف است بی اشباه * سید حق نما عبید الله *

* بعد او احمد است و هم جعفر * وز پسش بو محمد است شمر *

* بو محمد که شیخ آفاق است * پدرش شاه عبد رزاق است *

* پدر او بعزت و تمکین * بود قطب جهان محی الدین *

* در دو آفاق غوث اعظم اوست * بیشک و شبه قطب عالم اوست *

* ابن بوصالحی که موسای است * قدمش فرق عرش اعلای است *

* بعد او عارف است والاجاه * بیشک و ریب شاه عبد الله *

* آنکه او مقتدای ایام ست * شیخ یحیای زاهدش نام است *

* بعد او بود شیخ سیف الله * سید و عارف و خدا آگاه *
* لیک نامش محمد است بدان * از سر صدق ای ستوده جوان *
* بعد او مرشد جهان داود * خلق را رهنما برب ودود *
* بعد او موسی است و عبدالله * هر دو هادی خلق بی اشباه *
* بعد آدانکه موسی جون است * رتبهٔ او همیشه افزون است *
* بعد او آن امام عبد الله * محض در راه حق خدا آگاه *
* بعد او آن حسن مثنی شد * از امام حسن هویدا شد *
* آن حسن بود نور چشم علی * آن علی کاشف خفی و جلی *
* سی و چار اند آن ولی الله * بیشک و شبهه اند والا جاه *
* مادر آن بزرگ سیده بود * پدرش بود نور دین محمود *
* بعد او صالح است و شاه علی * پس او موسی است و میر ولی *
* باز نور الحق و نظام الدین * باز عبد الحق و قوام الدین *
* بعد او جعفر است و ابراهیم * پس او باقر است و شاه مقیم *
* باز میر زمان جلال الدین * باز نور جهان کمال الدین *
* باز پیر جهان محمد شاه * باز میر زمان عظیم الله *
* بعد او سید زمانه خلیل * پس او شد محمد اسماعیل *
* بعد او سید محمد دان * پس او قاسم ابن حمزه خوان *

*لیک آن حمزه است بن موسی * کاظم او را لقب بود همه جا *

*بعد او جعفر است بی اشباه * * پس از او با قرنه‌ها آگاه *

*بعد او زین عابدین بر خوان * پس او آن حسین امام بدان *

*بعد او مرتضی علی ولی ست * کاشف حکمت خفی و جلی ست *

*بی سبت ونه بی شک وبالا اشباه * بوده اند این همه خدا آگاه *

*بود آن شیخ مقتدای زمان * بره شرع پیشوای زمان *

*نود و هفت سال عمرش بود * کانزمان رحلت از جهان فرمود *

*او بعزم طواف کعبه بداد * جان خود را بیاد شاه عباد *

*سال نقلش بگو بنیم رجب * صبح آدینه و ششم ز رجب * ۱۰۲۸

* تاریخ فوت بهاء الدین آملی قدس سره *

* شیخ علامهٔ زمان و زمین * قلزم علم حق بهاء الدین *

* آملی بود آن ستوده سیر * بی بدل در جهان بفضل و هنر *

*نان خواست از تصانیفش * بیشمار و حساب تالیفش *

* سال ترحیل او بلا اکراه * هاتفم گفت شیخ عالی جاه * ۱۰۳

*گفت تاریخ نقل او بیشک * رحمة النافع الرشید ملک *

* سال ترحیل او ز اوج فلک * همچنان جای شیخ گفت ملک * ۱۰۴۱

* تاریخ فوت میر نور الله ششتری *

* میر نور الله عالی انتساب * * زین زمانه با دل آگه شده *
* سال نقلش مظهر الحق زد رقم * * عدن جای میر نور الله شده *
* میر عالیجناب نور الله * * بود نیکو خصال و نیک سرشت *
* سال ترحیل آن شهید خدا * * شد رقم نور ماه اوج بهشت *
* سال تاریخ نقل آن خوشرو * * از جهان نور رفت وای بگو *
* میر نور الله چون شد محو حق * * سال نقلش خواستم ارقلب خود *
* گفت قایم سال نقلش او بگو * * میر نور الله زیب عدن شد * ۱۰۱۹

* تاریخ رحلت حضرت شیخ احمد کابلی سرهندی فاروقی *

* آنکه او جوهر خردمندی ست * احمد کابلی و سرهندی ست *
* نقشبندی ست آن ستوده سیر * رونق افزای شرع پیغمبر *
* بیشک آن شیخ عاقبت محمود * از مریدان خواجه باقی بود *
* ذات والای آن خدا آگاه * قطب اقطاب بود بی اشباه *
* او مجدد بالف ثانی بود * واقف سر جاودانی بود *
* الف ثانی باو مجدد شد * زانکه احمد بجای احمد شد *
* نعل با لنعل بود با احمد * احمد کابلی بلطف احد *
* بره شرع و تابعت بصفا * از کمال علوم نور افزا *
* از مریدان اوست بس مشهور * میر نعمان و آدم و بنور *

* تو اجمند الحق و شیخ عبد الحی * داشت اقبال سرمدی از وی *

* شیخ چون چار یار چار پسر * داشت کامل بشرع پیغمبر *

* خلفش بوسعید و معصوم است * سیومش همچو هر دو مخدوم است *

* وان چهارم ز دار دنیا شد * جانب عدن و خلد والا شد *

* بوسعید آنکه عارف حق است * کاشف سر و واقف حق است *

* عالم و اورع و ستوده شعار * مرشد اهل شهر و اهل دیار *

* شیخ معصوم محبوب ذات خداست * مرشد و رهنمای شاه و گداست *

* وان سیوم شاه کشور دین است * در جهان حق نما و حق بین است *

* هر یکی عارف است بی اشباه * طول الله عمره و بقاه *

* بود آن شیخ احمد ثانی * طاق آفاق در خدادانی *

* او بتاریخ صفر سفر فرمود * زین جهان سوی حضرت معبود *

* سال ترحیل آن خدا آگاه * شد رقم شیخ بود اهل الله * ۱۰۲۴

* عقل تاریخ آن ولی احد * گفت نور بهشت از احمد *

* سال انتقالش بگو بعون احد * نور اوج بهشت از احمد *

* هاتفم سال نقل فرموده * شیخ احمد ز اولیا بوده *

* شده تاریخ آن ولی خدا * احمد کابلی بهشت آرا *

* بیشک است آن ولی ربانی * گل باغ خلیفه ثانی *

* مرقدا و بشهر سرهند است * زان زحق فیض بهر سرهنداست *

* تاریخ رحلت حضرت شیخ میر لاهوری قدس سره *

* عارف راه حق بصدق و یقین * شیخ میر آفتاب کشور دین *
* قادری بود آن خدا آگاه * از مریدان اوست ملا شاه *
* خواجه ملا و احمد ستام * هریک از دولتش رسیده بکام *
* گنبد مرقدش بلاهوراست * همچو برج خوچارمی هوراست *
* پاس انفاس بود مشغله اش * سرزانو ست خلوت و چله اش *
* در همه عمر خود نشد پابند * بحبال زن و غم فرزند *
* از ربیع نخست هفتم بود * در دل هفته رحلتش فرمود *
* عمر هشتاد و هشت سالش بود * کانزمان کرد سوی خلد صعود *
* مولد و موطنش سوستان است * این چنین گوهر از چنان کان است *
* میرسد آن ولی و دوست خدا * تا بفاروق اعظم از آبا *
* کرد رحلت بسوی خلد نعیم * شیخ میر آفتاب هفت اقلیم *
* سال نقلش ملک باوج فلک * زد رقم میر جنتی بیشک *

۱۰۹۵

* تاریخ رحلت حضرت شیخ پیر میرتهی قدس سره *

* درز مانم بلاشک و اشباه * شیخ پیر است عارف بالله *
* عارف همچو آفتاب عیان * شاهد حال اوست پیر و جوان *

* از مریدان او جهانگیر است * * که شهنشاه هند و کشمیر است *
* مولد و مدفنش بمیرتهه دان * * که بهند است قصبهٔ چو جنان *
* سال نقلش بگو بوا و یلا * * که عطا شد ز شیخ پیرجدا * ۱۰۴۲

تاریخ رحلت حضرت سید عبدالقادر بخاری اکبرآبادی

* آنکه او را ندیده ام ثانی * * بود همنام شاه جیلانی *
* ذات او زینت توکل بود * * بر ریاض قناعتش گل بود *
* عارف ذات ایزدی بوده * * گوهر بحر سرمدی بوده *
* ذات او بود با کمال و وقار * * منبع فیض و مطالع انوار *
* سال نقلش که به زگوهر سفت * * عقل شهباز عرش اقدس گفت * ۱۰۵۰

* تاریخ رحلت حضرت شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله *

* فاضل هند شیخ عبدالحق * * حامی شرع و دین به نیک نسق *
* عالم و متقی و عارف بود * * بعلوم غریبه واقف بود *
* شرح مشکوة از تصانیفش * * تازی و فارسی ست تالیفش *
* آنچه او را گرفته سانیف است * * چه بنظم و چه نثر تالیف است *
* بیت‌هایش که در شمار آمد * * همگی هشتصد و هزار آمد *
* عمر او بود یکصد و ده سال * * کانزمان شد ازین سرای ملال *
* سال نقلش خرد عیان و نهفت * * بجنان بی بهشت مرقد گفت * ۱۰۵۱

* مدفن او بشهر دهای دان * مسکن او بشهر دهلی دان *

* تاریخ رحلت شیخ ناظر قدس سره *

* شیخ ناظر که عارف حق بود * کاشف راز و واقف حق بود *
* خاک را از نظر طلا میکرد * آب را شیر با صفا میکرد *
* از خدا بود ناصر و منصور * هچه ابو د ناظر و منظور *
* دانهٔ سبحه در کفش گردید * عقد یاقوت ولعل و مروارید *
* ابر را هر کجا که می فرمود * بارشش آنجا باعتدال نمود *
* ناقهٔ نو جوان که بچه نزاد * شیخ زو شیر را بمردم داد *
* کودک مرده را به نیم نگاه * زنده کرد آن ولی حق آگاه *
* طرفة العین میخ خرکاهی * می شدی از نگاه او ماهی *
* خارق شیخ گرچه مشهور است * چون مه و مهر فاش النور است *
* لیک من آنچه دیده ام گفتم * نه گهرهای جمله را سفتم *
* خارقش چون حدیث مرفوع است *
* نه رقم ضعیف و موضوع است *
* خارقش از شمار بیرون ست * گر نگارش نمایم افزون ست *
* خارقش را مگو که این سهل است * منکر معجزه ای جهل است *
* در همه وقت اولیا هستند * مقتدی شو که مقتدی هستند *

*شیخ با آن [illegible] *در لباس سپاهیان می بود*
*خنجر و تیغ بر میان می بست *سپر او را بدوش ظفر بدست*
*از [illegible] اینچنین مامور *با خدا بود آنچنان معمور*
*تا بسی سال شب چو روز نمود *بر [illegible] مطبخ و تشق بود*
*برکرامات او که بس نیکوست *متفق گشته اند دشمن و دوست*
*حامی پادشاه شاهجهان *بود پیوسته آن ولی زمان*
*عاشق پاک بین و پاک نظر *بود بر پادشاه دین پرور*
*شیخ را راه بود بی اکراه *در حرمگاه خاص شاهنشاه*
*شیخ از بسکه متقی بوده *چون تقی و علی نقی بوده*
*حنفی بوده است مذهب شیخ *قادری بوده است مشرب شیخ*
*بود در حکم شیخ وحش و طیور *انس و هم جن و هم فرشته و حور*
*از جمادی نخست سیزدهم *بود کان قطب شد بچرخ نهم*
*سال نقلش خرد با هاتف زمان *گفت افسوس رفت قطب جهان* ١٠٥٧
*روضهٔ او باکبر آباد است *منزل فیض و جای ارشاد است*

تاریخ وفات حضرت ولی محمد نارنولی قدس سره

*آنکه سردار مرشد خواص و عوام *هست او را ولی محمد نام*
*نارنولی است آن ستوده شیم *دل و دستش بهار نسیم است و دو یم*

تاریخ وفات میر صالح الملقب بکشفی
بن عبد الله مشکین رحمه الله

میر صالح که اهل عرفان بود *صاحب کشف راز یزدان بود*
در زمین سیای مصطفی بوده *کل کاند از مرتضی بوده*
ذات پاکش که از حق آگاه ست *لمعهٔ نور نعمت الله است*
عقل تاریخ آن ستوده نژاد *گفت کشفی بخلد آب بداد* ۱۰۶۰
باز سال وصال آن خوشرد *والی خلد میر صالح گو* ۱۰۶۰
سال شنقار صالح دوران *شد رقم شاهباز خلد و جنان*
مدفن او باکبرآباد است *روحش از فیض ایزدی شاد ست*

تاریخ وفات حضرت میرابوالعلا قدس سره

آنکه او با دل صفا بوده *درجهان میر بوالعلا بوده*
ثمرة القلب احمد مختار *قرة العین خواجهٔ احرار*
ذات او بود مصدر عرفان *قلزم فیض و معدن احسان*
صبح سه شنبه و نهم ز صفر *بود کان قطب وقت کرد سفر*
گفت سال وصال او مظهر *بو العلا مهر جنت اکبر* ۱۰۶۱
سال آن خسرو ولایت عدن *شد رقم آفتاب جنت عدن*
سال شنقار آن ولی زمان *شاهباز بهشت والاخوان*

* سال شمار آن عزیز جهان * شد رقم شاهباز خلد مکان *
* روضهٔ او باکبرآباد است * جای فیض و مقام ارشاد است *
* تاریخ وفات حضرت قبله کل دستگیر اللّٰهی *
* مرشد سید احمد قدس سره *
* بشنو از من ثنای عمدهٔ دین * که مثالش نه در زمان و زمین *
* سرو بستان احمد مختار * گل گلزار حیدر کرار *
* آنکه او بود سید بر حق * روشنای قوای هفت طبق *
* کاشف چار باغ شرع متین * کابن بوستان صدق و یقین *
* سید احمد که عمدهٔ دین بود * عزت شان و فخر تمکین بود *
* دل پر نور را و بعلم و کمال * دست بر فیض او به برد زوال *
* لایح از روی او فروغ جهان * فایح از خوی او شمیم زمان *
* آفتاب سپهر معرفت است * ماه اوج کمال مکرمت است *
* خلق از فیض بخش اهل کمال * لطف او دستگیر غمزده حال *
* افتخار سیادت هست باو * اعتبار شرافت است باو *
* قبلهٔ اولیا جناب وی هست * کعبهٔ اهل صدق باب وی هست *
* ذات گرامی او بود سید الطرفین * نور سعدین و لولوء بحرین *
* مولد او سیالکوت بدان * اکبرآباد گشت مسکن آن *

* لیک جد کلان آن [illegible] شه دین * ترمذی [illegible] ب ما [illegible] و [illegible] *
* مولد من کرمنه [illegible] اوست * شهر [illegible] آباد امت *
[illegible] ساکنم نیز اندران شهر [illegible] ت * آخر چه کرد [illegible] *
* یادران شهر [illegible] سازد * یاد گرخطه [illegible] سازد *
* این نسب نامه [illegible] او * بشنو از من [illegible] و یکرد *
* جعفری و حسینی اش نسب است *
* ازچنان تحل اینچنیں قطب است *
* پدرش عارف زمن بوده * نام نامی او حسن بوده *
* بعد او عمدهٔ زمان و زمین * سید بی نظیر قطب الدین *
* بعد او سید خدا آگاه * شاه عرفان پناه عبد الله *
* بعد او در قلزم عرفان * میر محمود ترمذی رادان *
* بعد او حامد و محمد بود * وز پس او امیر احمد بود *
* مقتدای زمان عصام الدین * پیشوای جهان حسام الدین *
* مصدر فیض حق فقیه الدین * مطلع نور حق وجیه الدین *
* بعد او بوعلی ست بیشک و ظن * پس او محسن ابن میر حسن *
* صاحب نزهه زاهدان بیشک * بود او را برادر کوچک *
* انکه نامش حسین سادات است *

* صاحب [illegible]رق و کرامات است *

* دختر خود بمیر [illegible]ن داد * او بنجو بی ابو علی را زاد *

* [illegible] مادرش حسین امد [illegible] * نور [illegible] [illegible] بین آمد *

* شیر علی و [illegible] حسین ازان * که بماند [illegible] او در جهان *

* سید عالم [illegible] بیشک و ظن * پدر و مرشدا میر حسن *

* بعد او انکه میر بوالحسن است * مرشد و رهنمای مرد و زن است *

* میر بو الخیر و شاه محی الدین * بود هر یک بشوکت و تمکین *

* هر یکی عالم و محدث بود * هر یکی را ه حق بخلق نمود *

* بعد او جعفر است و ابراهیم * پس او سید علی ست کریم *

* بعد او بابن محمد از تبجیل * خلف الصدق شاه اسماعیل *

* پس او هست جعفر صادق * بره شرع مصطفی واثق *

* بعد او بیگمان تو باقر دان * خلف زین عابدین برخوان *

* آنکه او زین عابدین آمد * رونق افزای شرع و دین امد *

* خلف الصدق سید الشهدا است * خلق را رهنمای سوی خدا است *

* آن شهید یکه نام او ست حسین * پدرش بود مرشد ثقلین *

* نام نامی او علی ولی ست * کاشف نکتهٔ خفی و جلی ست *

* او ست داماد مصطفی بیشک * او ست هادی اولیا بیشک *

* اوست بی [illegible] شیر خدا * کرم الله وجهه ابدا *
* زوجهٔ اوست فاطمه [illegible] شافع [illegible] روز [illegible] *
* گر شماری تو نام [illegible] الام * [illegible] و یک میشود [illegible] *
* من و فرزندان [illegible] * سی و یک میشود اگر پرسی *
* هرکه از آل مصطفی باشد * عدد آل او کوا باشد *
* نام فرزند ماست عبد الله * خالد الله عمره وابقاه *
* دولت و بخت همنشانش باد * حق تعالی نگاهبانش باد *
* صد و سی سال عمر او بادا * در دو عالم بآبرو بادا *
* هم عرب هم عجم ست مادر پدرم * من ز پشت چنان چنین گهرم *
* ذات من گوهری ازان کان است *
* نشوهٔ جسم من ازان جان است *
* مادر او عفیفهٔ بوده * سوی خورشید چشم نگشوده *
* پدرش را ابو محمد نام * هست مشهور در خواص و عوام *
* بعد او بو سعید ابراهیم * در پس او خلیل با زسلیم *
* بعد او شاه نعمت الله ست * پس او شاه عظمت الله است *
* بعد او حامد و حسین بدان * پس او میر مرتضی [illegible] *
* بعد او شاه نور و شاه ولی * پس او حید راحت و شاه علی *

[illegible]

* [illegible] محمد اکبر * * پدر او [illegible] بن جعفر *

* باز جعفر که صاحب با قروان * * پدرش زین عابدین برخوان *

* پدر او بود امام حسین * * که حسین است قبلهٔ کونین *

* او ست فرزند مرتضی حیدر * * آنکه همتای او نشد دیگر *

* پاسست و هشتند با ستوده صفات * این بزرگان عمدهٔ سادات *

* از کمالات شان بلوح و قلم * * رضی الله عنهم است رقم *

* هریکی زان بزرگها در دهر * * مسکنی کرده اند در هر شهر *

* از عرب آمدند در ایران * * پس ز ایران بخطهٔ توران *

* باز در ملک هند کرده قرار * * هریکی زان بزرگهای دیار *

* نسب آن بزرگ والا جاه * * اینچنین شد رقم بلا اشتباه *

* مدنی و عریضی و هروی ست * * ترمذی و حسینی و علوی ست *

* چو علی عریضی اش ماناست * * علوی گر بگفتمش بر جاست *

* ختم بر ذات او خدادانی * * لیس فی الله هر مثله ثانی *

* اینچنین پاک سید از دو طرف * مثل او کی بود دگر بشرف *

*هر کرا آنچنان [illegible] رهباشد * که آ [illegible] فخر معتبر بالفید *

*وصف او [illegible] * [illegible] شام کار من است *

*دارم از پشت [illegible] * [illegible] چک از خبر *

*نام او عاقل [illegible] ز دو پسر * هست [illegible] بجیده و [illegible]

*آن یکی را بدان ازین هردو * هست سید محمد اسمعیل خوش‌خو *

*آن دگر راست نام سید مهر * یاد حق هر دو را ظهیر و نصیر *

*باز از وی دو دختراند نکو * هریکی در زمانه فاطمه خو *

*من هم از لطف خالق داور * دختری دارم اسمعیل شعار *

*باز دارم ز فضل آن داور * یک پسر بهتر از هزار پسر *

*مادرشان ز خاندان رسول * هست از نسل مرتضی و بتول *

*پدر آن صفیهٔ دوران * بود خانی بجاه و دولت آن *

*میر عبدالعظیم نامش بود * دین و دنیا بهر دو کامش بود *

*پدرش بود میر مهدی نام * واقف سر خالق الانام *

*میر مهدی بلطف حق میدان * بود از نسل سید همدان *

*آنکه او را علی همدانی * همه دانند با همه دانی *

*مادرش را رسد نسب نامه * تا بسید شریف علامه *

*باز آیم بقربت اصلی * بگذرم زین قرابت وصلی *

*گرچه ذرهٔ ... و شان ... * گفت ... نامم کند ایون *

... مطابم

... وا بیان کرد ... عیان گروه *

... ای سوده سیر * ... کرامی تر *

*لیک در عرف گفتگوی هست * همه در مهر انست وروی هست *

*همچو رشید این سخن پیداست * هرکس از نسل آدم و حواست *

*لیک تفریق حق تعالی کرد * آن یک اعلی دیگرا دنی کرد *

*من هم از رسم وسنت قدما * میکنم گفتگو بصدق و صفا *

*طعنه بر ما مزن ز بیخردی * گرنه هستی ز شاخ و بیخ ردی *

*باز در وصف ومدح والد خویش * چند بیت دگر کنم در پیش *

*... کسی که بآن جناب رسد * گرد و جانب بآفتاب رسد *

*ذات پاکش از نسل سید الشهداست * قرة العین حیدر و زهراست *

*ذات او مجمع کمالات است * مصدر خارق وکرامات است *

*طابش آفتاب عالمتاب * همتش مایه بخش بحر وسحاب *

*اولیای زمانه خادم اوست * جان نثار آمده بمقدم اوست *

*غیر ... ز اولیا و جود وکیست * دیگری مثل او بدهر کی ست *

*میکنم ذکر ثنای او تضمین * این دو سه بیت تازه و رنگین *

* پای تا سر اگر ... نمودم ... که گرد آن بگردم *

* قرنها ... [illegible]

* سالها ابر ... [illegible]

* من هم از سوی ... * ور نه ... [illegible]

* تا که خاک است و آب و آتش و باد * رحمت ایزدی نثارش باد *

* بیست و پنجم زماه ذی حج بود * که بیوم الخمیس نقل نمود *

* شد رقم سال نقل آن سید * آب و رونق بخاند از احمد * ۱۰۶۴

* سال تاریخ نقل او رضوان * گفت قطب شیخ سید بدان *

* مرقد او با کبرآباد است * در جنان روحش از خدا شاد است *

* نور الله فی الجنان مثواه * عطر الله قبره و ثراه *

* باز یک قطعه ذکر گفتم * سال تاریخ او چو دُر سفتم *

* زهی قطب جهان و غوث دوران * که نام نامی او بود احمد *

* گذشته زین جهان با دولت فقر * مثال او ندیدم هیچ سید *

* درین عالم بآب و تاب دین بود * و جودش لولوی دریای سرمد *

* خرد تاریخ نقل روح پاکش * بگفتا شد بجنت میر احمد * ۱۰۶۴

* تاریخ وفات حضرت سید احمد بخاری *

* اکبرآبادی قدس سره *

* ۱۰۹ *

سید بی نظیر احمد نام * عارف ذات خالق [illegible] نام *

[illegible] بخاری بود * [illegible] بی بود *

[illegible] بی اشا[illegible] * [illegible] آن خدا آگاه *

[illegible] رحلتش فرمود * [illegible] و قیم پود *

سال تاریخ نقل آن سید * [illegible] از احمد * ۱۰۶۲

ذات او از گروه اوتاد است * قبر او بین باکبرآباد است *

* تاریخ وفات شیخ حسین بن شیخ نصیر الله *

* ولد شیخ عبد الواحد *

عارف بی نظیر شیخ حسین * مرشد و پیر و هادی ثقلین *

سوم ماه عید و جمعه بود * که ز دنیاش انتقال نمود *

سال تاریخ چو گو هر سفت * بجنة این است زیب جنت گفت * ۱۰۶۲

* تاریخ وفات حضرت شیخ فیروز صاحب فصوص رض *

شیخ فیروز مقتدای انام * واقف راز خالق علام *

* مثل او کس نداشت علم فصوص *

* بود فیضش علی العموم و خصوص *

* عقل تاریخ آن ستوده سرشت * گفت فیروز زیب اهل بهشت * ۱۰۶۲

* قبر او بین باکبرآباد است * بی تکلف مقام ارشاد است *

* تاریخ وفات حضرت شیخ محتبی [illegible] قادری قدس سره *

* مجتبی شیخ [illegible] *

* در [illegible] ذی [illegible] صاحب [illegible] مرشد [illegible]

[illegible] سید باقی قدس [illegible] *

* عمده [illegible] دین و قدوه [illegible] کون و مکان

* قبله اهل جهان و کعبه عرش آستان *

* میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا *

*چون ازین دار الفنا شد جانب قصر جنان

*ساعت روز و مه و سال وصالش عقل گفت

* صبح شنبه پنجم شوال باقی داد جان

١٠٦٥

* میر باقی که محو مطلق بود * حامی دین و عارف حق بود *

* فخر بناه از بلندی جاهش * صاحب بزم بی مع البند اش *

* رفت زین خاکدان حزن و ملال * صبح شنبه به پنجم شوال *

* شده دنیا ز رفتنش تیره * چشم خورشید آسمان خیره *

* رفتنش زین جهان چنان ماند * که بحز ماه آسمان ماند *

* جسم بی جان بماند کون و مکان * ماند بی ماه و خور زمین و زمان *

* او بقصد طواف کعبه حق * در سفر داد جان به نیک نسق *

* عطرا لله [illegible] الناس [illegible] روح [illegible] آن سامی *

* سال نقلش که به ذکر هر ست * عقل [illegible] بهشت بلقیس گفت * ۱۰۶۵

* [illegible] تاریخ وفات حضرت اسمعیل [illegible] آبادی *

* شیخ عالی مقام اسماعیل * بر ره [illegible] بود دلیل *

* گفت تاریخ نقل او هاتف * ماه فردوس بود جنت اسماعیل * ۱۰۶۶

* شیخ والا جناب اسماعیل * بود محو خدا عیان و نهفت *

* در مه صوم سال رحلت او * خردم قدوه مشایخ گفت *

* احوال حضرت ارشاد پناهی شیخ الشیوخ محمد صالح رض *

* شیخ ما عارف است ربانی * از مریدان شاه جیلانی *

* اول و آخرش همه پرنور * ظاهر و باطنش همه معمور *

* شیخ صالح که ماه عرفان است * مطلع نور چرخ فیضان ست *

* گنج گنج قناعتش میخوان * گل باغ توکلش میدان *

* جز خدا با کسی نبودش کار * بخدایی خدا نبودش یار *

* عالم و عارف خدا بوده * تابع شرع مصطفی بوده *

* علم منقول و نکته معقول * از برش بود با فروع و اصول *

* درس میگفت از برای خدا * شغل او علم بود صبح و مسا *

* گرد خود حلقه خواص و عوام * جمع هرگز نکرد از پی نام *

* تابع [illegible] * [illegible]

* نه [illegible]

* پر آ [illegible]

* نه نمود [illegible] * خویشتن را [illegible]

* نه بتزویر فنحروشیخی داشت * نه لباس هزار میخی داشت *

* در میان خلایق پر زیب * هرگز او را نبود بهر فریب *

* هم چو شیخان بمکر و عیاری * هاے هوئی گو زن کهاری *

* از پی لقمه های رنگ برنگ * نزد مرد حق النگ و شانگ *

* در نکوهش مقلدان بطریق وعظ *

* چند شیخی بمکر و عیاری * آه ازین شیوهٔ تبه کاری *

* شیخ جاهل زمعرفت دور است * بیگمان چشم کور بی نور است *

* زنکی چند را مریدش کرد * دست بگرفت و معتقدیش کرد *

* تا یکی جنبش نهانی داد * خاطرش را تسلی بمراد *

* عامی چند را زبی عمای * ذکر فرمود در خفی و جلی *

* نه تفحص کند با کل حلال * نه مقید شود بصدق مقال *

* چه حلال است پیش او چه حرام * شغل الله کار او ست مدام *

* که بمکر ش فریب عام دهد * نام خود تارک الطعام دهد *

*گاه گوید که صائم الدهرم * قطب آن ملک قطب این شهرم *
*گاه گوید که قائم اللیلم * در دو عالم سر خیلم *
*گاه گوید که شب رسول خدا * بسر دوش من فگند ردا *
*گاه گوید که مرتضی حیدر * بکفم داد سبحه و خنجر *
*گاه گوید که شاه جیلانی * داد ما را کلاه بارانی *
*گه بتوحید دم زند از حال * میشناسد یکی حرام و حلال *
*همچنین گفتگوی پر اشباه * جاهلی چند را کند گمراه *
*گاه دینار کی دهد بفقیر * فخرزان میکند بصد تقریر *
*روز و شب باد روغ و بهتان کار *
*آه زین غافلان شهر و دیار *
*گاه رقصد بنغمهٔ قانون * گاه جو شد چو بادهٔ گلگون *
*خرقه پوشی کما هر دم هان رقصد * خرمستی ست کو بحال رقصد *
*این نه احالتی که بی معنی ست * از خدا و رسول شرمت نیست *
*حالت عاریت چکار آید * عاریت چون برفت عار آید *
*بر تخنت روا ست رقصیدن * لولیان را سزا ست رقصیدن *
*حال عارف محیط ارض و سما ست *
قبض و بسطش نه بر فنا ...

* کی بآواز چنک و نغمهٔ رود * مصطفی وجد و رقص و حال نمود *

* نشنیدم کسی کز اصحاب *
* مست کشته بصوت چنک و رباب *

* نشنیدم که اهل بیت رسول * بدف و نای میشدی مشغول *

* مادر را رقص بر صدای نی ست * اهل را اینچنین سماع کی ست *

* کی بآواز دف مثال غزال * عارف حق شود ز حال بحال *

* مستی اشتران بالحان است * این نه اوضاع اهل عرفان است *

* تا ترا وجد و حال حیوانی ست * بخدا از تو دور انسانی ست *

* عارضی نیست حال عارف حق * که بآن ست مقید و مطلق *

* بوزنه رقص میکند بدهل * حاش لله ز اهل علم و عمل *

* از سماع غنا نمید انی * منع کرده است شاه جیلانی *

* خویشتن را مرید او گیری * قول و فعلش بصدق نه پذیری *

* این چه بی پیر یست و بی راهی * که با طوار پیر خود نا هی *

* حیله و عذر ها کنی در پیش * پس بآواز دف زنی سر خویش *

* چو زنان حایضه چه عذر تراست * توبه زین فعل بد بکن که رواست *

* در سماع و غنا چه بیش صحیح * کس ندیده است آشکار و صریح *

* نتوان گفت ... * که ز دوش نهی فتاد روا *

* مصطفی روز نحر و موسم عید * کی سرود بخنیه بشنید *
* گر شنید ست آباز منعش کرد * من به نهیش عمل کنم ای مرد *
* بر حدیثی که هست نامعمول * نزد چنگ خود مگر مجهول *
* من د زین کار غور ها کردم * بسر صحتش نه پی بردم *
* از برای ازالت وحشت * و زپی دفع محنت و کربت *
* بشنوی گر غنار و اباشد * این شنیدن نه از خطا باشد *
* اینچنین یوسف و محمد گفت * جائزش هست آشکار و نهفت *
* ابن لیلی که اهل دین بوده * مرغنار احلال فرموده *
* فرقهٔ اهل علم با تبجیل * مرغنارا چنین نمود دلیل *
* وستکس وشعر وساز و نغمه بهم * جمع کردو غنا شود آن دم *
* گر یکی زین سه میشود نایاب * آن غنا نیست بیگمان دریاب *
* آن اما میکی بود غزالی * روح الله روحه العالی *
* او غنارا چهار قسم نمود * اینچنین در کتاب خود فرمود *
* که حرام و مباح و مندوب است * باز مکروه و غیر مرغوب است *
* اینهمه گفتگو ضعیف ببین * پیش ارباب علم و فضل و یقین *
* بوحنیفه که فرق مجتهدین * بود در عرصهٔ زمان و زمین *
* مالک و شافعی و هم احمد * یوسف و هم محمد و امجد *

* پیشگی وزیب آشکار و نهفت * مرغنا را حرام مطلق گفت *
* پس دلیل سماع او هدر است * قال قیل از قبیل کاهتر است *
* آنچه بی اختیار روی نمود * اندرو نیست حرف گفت وشنود *
* فقها را درو روایت نیست * علما را درو حکایت نیست *
* آن عطیه زعالم دگر است * این همه گفتگو درو هدر است *
* من و تو هر دو را دو حیرت * غیرت الله بین درو غیرت *
* هست این رمز عارف حق بین * قطره را محو بحر مطلق بین *
* سنگ و آهن اگر تو جمع کنی * آتشی در میان پنبه زنی *
* این سخن را با ختیار مگو * حالت دیگران بخویش مجو *
* بر شکر گنج و بر نظام الدین * تهمت وجد و رقص نیست یقین *
* قطب و یعنی نبود از اصحاب * که ازین فعل و رسم شد شواب *
* بدترین از همه گناه است این * تهمت رقص بر معین الدین *
* اگر او را سماع و حالت بود * تو چه دانی که او چه طرز نمود *
* از برای فریب مردم عام * رقص از صبح میکنی تا شام *
* شرم کن زین طریقهٔ بیجا * عارفان را باین مکن رسوا *
* نشنیدی که از سماع و غنا * بحسن زجر کرد شیر خدا *
* نشنیدی که از فروع و اصول * لعن بر صوت لحن کرد رسول *

* گاه از عایشه سخن رانی * از زبانش حدیثها رانی *

* گاه از بو هریره و بوذر * گاه از ابن کعب و ابن عمر *

* گفتگو میکنی برای غنا * چند افتی برنج و رد و عنا *

* پیش ازین بود ای ستوده خصال * متعه و لحم خر بشرع حلال *

* بعد ازان فعل و اکل منع نمود * آن شهنشاه عاقبت محمود *

* آنچنان گرچه حکم اول بود * حکم ثانی ولی چنین فرمود *

* من برین حکم ثانی از دل و جان * ثابتم بر دلائل و برهان *

* مستحب بود بر خواص و عوام * گر غنا در اوائل اسلام *

* بعد ازان زین سماع نامحمود * سرور دین پناه منع نمود *

* تو نظر کن بناسخ و منسوخ * از سر عدل و اعتقاد رسوخ *

* سعد چشتی که مرد بینا بود * از مریدان شیخ مینا بود *

* نسخهٔ در بیان حل غنا * هست تالیف آن ستوده لقا *

* در مزامیر و دهلک و طنبور * باباحت نموده او مسطور *

* گرچه برهان او بسی خوب است * پیش ارباب وجد مرغوب است *

* شیخ علامهٔ که او راوی ست * هم ازو نسخهٔ وزین وادی ست *

* لیک ما را بمجتهد کار است * ورنه تقریر حل بسیار است *

* شیخ گنگوهی بندهٔ قدوس * بود در مملکت رئیس روس *

* او هم از بهر حلّ نفس غنا * کرد تحریر نسخهٔ زعنا *

* لیک آنهم نه اشتهار گرفت * پیش دانا نه اعتبار گرفت *

* آن محدث که بود شیخ جمال * در زمانم بعلم و فضل و کمال *

* نسخهٔ در جواز حل غنا * کرد او هم بیان حسن ادا *

* لیک چون نیست او ز مجتهدین * حجت او نشد بسمع قرین *

* سخن این است ای خدا اندیش *

* سخن سلف را مکن کم و بیش *

* گفتگو بر خلاف زنادانی است * نه سخن فهمی و سخن رانی است *

* هر چه از اهل دین بود دین است *

* سخن اهل معرفت این است *

* لیک من آنچه دیده ام گویم * زانکه چوگان شرع را گویم *

* تا چو من بر تو مبرهن گردد * نی سخن حل آن سخن گردد *

* * * * * فی الواقعه * * * * *

* دوش دیدم بمجلس سرور * خواجه مودود را بعزت و فر *

* گفتمش ای خواجهٔ بلند نژاد * از تو خرد و بزرگ را ارشاد *

* عزت خاندان چشت ز تست * رونق کوشک بهشت ز تست *

* در سماع و غنا چه فرمائی * عقدهٔ مشکلم تو بکشائی *

* من روایات مختلف بسیار * * دیده ام در کتب باستحضار *
* فرقهٔ بر اباحتش نازد * * کافه سوی حرمتش تازد *
* گر حرام است اولیا چه رو * * سر بسر کشته گوش جانب او *
* ور حلال است اهل فقه چرا * * شد بخرد و بزرگ چشم نما *
* هر دو قوم از حدیث می نازند * * بدلیل اسپ خویش می تازند *
* از سر لطف سیّده زا بنما * * وجه حلیت سماع و غنا *
* خواجه از روی التفات بمن * گفت کای ثمرهٔ حسین و حسن *
* من باخلاص دل سماع وغنا * * شنوم من خدا بس است گوا *
* حالت من نه رقص تن بوده * * جنبش دل بذوق سخن بوده *
* حالتی کان بنغمهٔ تار است * عارفان را بسی از ان عار است *
* ناقصان وجد از سرود کنند * * رقص مرغابیان برود کنند *
* حالت ما نه بر سماع غناست * * حالت ما بنور ذات خداست *
* هرکه او مائل خدا باشد * * کی دلش بند بر غنا باشد *
* هرکه او با یگانه بنشیند * * غیر او کی به بزم خود بیند *
* تا که نقص است هوی و ها باشد * * ظرف خالی پر از صدا باشد *
* تهمتی سخت بسته اند بما * * ناقصی چند از سماع غنا *
* مومنی نیست خالی از علت * * عارفی نیست فارغ از ذلت *

* ذلت ما همین قدر گردید * * لیک بر و بکران هنر گردید *
* این هنر را کسی قبول کند * * که ورا خاص خود رسول کند *
* این هنر بر کسی روا گردید * * که ز دنیا دلش صفا گردید *
* مبتدی را ز دست کام هوا * * منتهی را ز دست استغنا *
* مبتدی راست رتبهٔ حیوان * * منتهی راست درجهٔ انسان *
* هرکه او عارف است آخر کار * * گرد زین اجتماع استغفار *
* مائل صوت و لحن حیوان ست * طالب ذکر و فکر انسان است *
* گفتم ای خواجهٔ فصیح کلام * * گویم این نکته با خواص و عوام *
* گفت این نکته را عیان فرمای * * گمرهان را ره خدا بنمای *
* هرکه با ما دل صفا دارد * * حب پیغمبر خدا دارد *
* در دلش این سخن بکیسر دجای * * ورنه مردیست بی سر و بی پای *
* واقعه از برای خاصان است * * عام از واقعه هراسان است *
* کار ما با عوام ناقص نیست * * حرف ما با گروه ناقص نیست *
* هرکه رسوای خواجه راد بود * * صدق گفتار ما گواه بود *
* گفتهٔ من که شد بصدق بشیر * * منکرانرا چو منکر است و نکیر *
* مظهر الحق که سعی حق گردید * * حق و باطل بباطل و حق دید *
* ختم نمودم دگر طوطیان کلام * * واختتم بالسلام والاکرام *

***** علی تضمینه ****

*بر من از جهل اعتراض مکن * بشنو از جامی ستوده سخن *

*شیخ ما میزند ز شور و شغب *
*صیحهٔ صبحگاه و سه سه شب *
*صف زده گرد وی از خران گلهٔ *
*در فکنده بشهر ولولهٔ *

*خنکی چند کرده خود را گرم * نه ز خالق نه از خلایق شرم *
*همه بر بانگ نای و دف رقصان * لیک رقصان بجانب نقصان *
*هیچ یک را بدل قبولی نه * پای کوبان ولی فضولی نه *
*رقص ناقص بسوی نقص بود * جنبش کاملان نه رقص بود *
*حاصل ذکر رد گردن و سر * اثر رقص ضعف پشت و کمر *
*حذر از صوفیان شهر و دیار * همه نامردم اند و مردم خوار *
*این نه صوفی گری و آزادی است * بلکه گیدی خری و قوادی ست *
*داد ازین ابلهان گمره داد * منحرف از طریق عقل و سداد *

*صحبت پاک شان ز صدق و وفاق *
*مایهٔ صد هزار کذب و نفاق *

*الامان الامان ازین مردم * که چو خرس اند بی هنر و بی دم *

* شیخ ما پیر ما مربی ما * * همت از جان مطیع امر خدا *
* نه ورا آرزوی نغمه و ساز * نه ورا وجد و رقص و حال مجاز *
* ظاهر او چو کوه با تمکین * * باطن او چو بحر علیین *
* شغل او روز و شب کتاب الله * ذکر او نام حق بشام و پگاه *
* ننمودی چو صوفیان مجاز * خویش را محو چنگ و نغمه و ساز *
* بود او را همه خفی و جلی * حکمت مصطفی و علم علی *
* بود در علم چارده بیشک * * همچو ماه چهارده بفلک *
* در بر او نه خرقهٔ سالوس * بر سر او نه تاج و قینا نوس *
* بستر ش بود بوریا و پلاس * اینچنین مقتدی رسول شناس *
* فخر او فقر بود در همه حال * همچو فقر محمدی بکمال *
* بره فقر استقامت داشت * فقر را خارق و کرامت داشت *
* فقر موقوف بر کرامت نیست * فقر جز جهد و استقامت نیست *
* فقر آنست کز هوا رستن * دل همه وقت با خدا بستن *
* فقر نبود که بر در سلطان * خویش را بهر زر کنی قربان *
* ظالمانی که دم ز فقر زنند * فی الحقیقت نه مرد بلکه زنند *
* مرد و نیاز فقر بیخبر است * قد رهیخس بزون ز فقر خراست *
* آن فقیران که طالب مالند * همچو زنهای قحبه با بالند *

* شیخ ما را بفقره بوده * * بر غنا گاه چشم نکشوده *
* واقف علم کیمیا بوده * * صاحب فن کیمیا بوده *
* دست رس داشت پر خزائین غیب *
* دامنش بود قدسیان را جیب *
* دست همت بذیل عقبی زد * پشت پا بر دنیا زد *
* چار تکبیر بر هوا خوانده * * دست از هر دو عالم افشانده *
* خضر با او همیشه صحبت داشت * * هر یکرنگی و محبت داشت *
* روز و شب صحبت رسول خدا * * داشت آن رهنمای اهل صفا *
* روز و شب کار او عمل بوده * * فارغ از حیله و دغل بوده *
* * * * در نکوهش علمای بی عمل * * * *
* نشنیدی ز احمد مرسل * * عالم بیعمل چو خر بو حل *
* از خدا و رسول حرف زند * * لیک او خود بر و عمل نکند *
* گرد او حلقه ز مردم عام * * سر فرو کرده با خضوع تمام *
* میزند حرف با کمال بکا * * پیش هر بیعمل ز خوف و رجا *
* این نصایح که میکند بعوام * * صبح تا شام از حلال و حرام *
* خود ز اعمال نیک بیخبر است *
* قیل و قالش فسانه و سمر است *

* چند عمامهٔ بزرگ بسر * پس او شملهٔ منسج زد *
* با غری چند گفتگو ز خر * میکند روز و شب بحیله گری *
* گه دلش بر وظیفهٔ سلطان * گه تنش تن زده به پیر و جوان *
* گه بد باغ عرف حال زند * گه بصباغ قیل و قال زند *
* گاه پندی دهد بعطاری * گاه وعظی کند بعصاری *
* گاه باموزه دوز کفش گری * میرشاند به نیک و بد خبری *
* گه به بند اف مردم جلاف * خرقها میزند بلاف و گزاف *
* گفتهٔ بیهمان ندار وجود * آتش نیک را نباشد دود *
* شیخ ما صاحب همان بوده * پاک از مکر و حیل بوده *
* ظاهر حال آن خدا آگاه * بو و قال الرسول و قال الله *
* باطنش محو ذات مطلق بود * سخن حق شنو که باحق بود *
* نسبش هاشمی و مطلبی است * حسبش شیوهٔ خدا طلبی است *
* هرکرا ور انبود چون او زاد * کشف آبا و خارق اجداد *
* چه شرف پیش مردم جهلا * از بزرگی و عزت آبا *
* چند لاف و گزاف جد و پدر * پیش هرکس بیان کنی ای خر *
* از نسب در میان مردم عام * فخرا ز صبح میکنی تا شام *
* چون ترا نیست شیوهٔ محمود * افتخار پدر زند ار بو چه سود *

* [illegible] شیوه نیکی ز فعل کس است * المسمی با علم و اجهل *

* بیتکی چند مولوی جامی * بشنو از گوش هوش ای عامی *

* همچو این جاهلان جاه طلب * که نهادند در علو نسب *

* پدر و مادر از نسب عاری * پسر افتاده در نسب زاری *

* دی پدر از اراذل قزوی * پسر امروز سید علوی *

* مادرش لولی و پدر لالا * او زند دم ز حیدر و زهرا *

* کی چو نافه خریطهٔ سرگین * فتد از ناف آهوی مشکین *

* [illegible] مسیلمه کذاب * چون بود زاده حدیث و کتاب *

* باد لعنت بر آنکه مهرهٔ خر * کرد پیوند سلک دُر و گهر *

* ز دخری لاف با خران دگر * که مرا رخش رستم است پدر *

* داد زا بهایی جوابش باز * که گواه تو بس دو گوش دراز *

* هر که او صاحب نسب باشد * شاهد حال او حسب باشد *

* شیخ ما صاحب نسب بوده * شاهد حال او حسب بوده *

* نظرش مایل هنر میبود * همچو آینه عیب کس ننمود *

* شیر مردان که مجمع هنر اند * از هنر سوی عیب کم نگرند *

* جاهل عیب جوی و عیب پذیر * در حقیقت سگیست آهو گیر *

* سخت عیب است پیش اهل هنر *
* شتر [illegible] را [illegible] کند [illegible] نظر *
* [illegible]یش را ناقصان تفظر کنند * [illegible] را بعیب طعنه زنند *
* بحر الانساب و معدن الاخبار * معتبر نیست ای ستوده شعار *
* نسب قابه [illegible] و بوابان * شرف باغبان و قصابان *
* قابل شان بشان بیان کرده * شرفا را نسب نهان کرده *
* هر کرا مادر و پدر حبشی * او چه داند شرافت قرشی *
* گفتهٔ هر کسی که بی سند است * پیش ارباب فضل و علم [illegible] *
* در حق خواجه گفته است بنده * نبود راست و خوب زیبنده *
* فاضل بی نظیر عبد الحق * راز دان مفید مطلق *
* کاملا نیکه خطهٔ هندند * واصلا نیکه خطهٔ هندند *
* ذکر کرد است حال هر یک را * رقم ناکرده نقطهٔ شک را *
* چند جا کرده آن عزیز غلط * بر خط راست کج نهاده نقط *
* اینچنین است لایق دانا * قسم اعلی بد انند از ادنی *
* مینویسد هر آنکه بی تحقیق * بدتر است از عشایر زندیق *
* اینچنین بد بود بنزد خدا * که ز بد نیک را نکرده جدا *
* بسواد یکه بود نور الحق * داشت از روی علم نیک نسق *

* [illegible] ی سود و شعار * پدرت لفظ نسخه اخبار *
* [illegible] * او نیچنین [illegible] آنچنان کرده *
* [illegible] * داد او را ز اعتقاد و جواب *
* که با تصحیح آن کتاب نظر * از ضعیفی نکرده بار دگر *
* همچنین از طفیل شاگردان * شهرتی [illegible] نسخه آن *
* اینچنین گفتنش سند نبود * بد از و نیک و نیک بد نبود *
* بر کم و بیش او خدای کریم * ساتر آمد بلطفهای عمیم *

* ای جوان شیخ ما بآن فرهنگ *
* نه بدامان عیب کس زده چنگ *
* شیخ ما مظهر کمالات است *
* صاحب کشف و هم کرامات است *

* در [illegible] بس که پا افشرد * گوی خوبی ز هردو عالم برد *

* او مرا رهنمای حق گردید *
* پایه‌ام زین سبب بعرش رسید *

* آنچه او [illegible] مرا که سپرد * شکر او کی توان بجا آورد *
* گر زبانم یکی هزار شود * هر هزارش سخن گزار بود *
* شکر او را شمار نتوان کرد * با یک از هزار نتوان کرد *

* صرف و نحو و حدیث و فقه و اصول * علم معقول ... و ...
[illegible] ... بکسب عمل
[illegible] ... و فارد و ا ...
* [illegible] ... و هم خط احمر
* همه را یا فتم بحد لات او * * بهره من ز بحر همت او *
* او مرا رهنما بمعنی شد * * پایه ام فوق عرش اعلی شد *
* و مرا شغل باطنی فرمود * * آنچه میخواست تم عیان بنمود *
* خدمت من از و منور شد * * بس من ز و عطا ... شد *
* حاجت من بکس نماند جز او * * هیچ دیگر هوس نماند ...
* گفتمش دمبدم نفس بنفس * انت لی لیس ما سواک هوس *
* هرکرا مرشد اینچنین باشد * * کمر کند گنجر جای این باشد *
* او مرا بود مرشد و استاد * * او مرا علم داد و هم ارشاد *
* شده از التفات او بخدا * * و رهن قبله گاه شاه و گدا *
* هریکی را رجوع مرد رماست * این همه از طفیل او پیدا است *
* شکر احسان او نهان نکنم * * کافرم گر چنین بیان نکنم *
* وصف او برتر است از تقریر * * مدحش افزون تر است از تحریر *
* زین جهان رفت با نکو نامی * * قدس الله سره السامی *

* [illegible] * [illegible] شد بحرخ [illegible] *
* سال [illegible] *
* رو [illegible] ست مسکن صالح *
* سال تاریخ نقل آن مسعود * زد رقم [illegible] فیض صالح [illegible] *
* سال نقلش بعزت و مکنت * جای صالح [illegible] جنت *
* سال تاریخ نقل آن خوش رو * رونق شرع بود صالح گو *
* سال نقلش [illegible] عدق و صواب * شد رقم بود افضل الاقطاب *
* مرقد [illegible] جای ارشاد است * خاص در شهر اکبرآباد است *
* [illegible] پشته خاک است * گنبذش دو ز جرم افلاک است *

* تاریخ وفات حضرت مولوی عبد الحکیم سیالکوتی *

* عالم و عامل و خدا آگاه * بود عبد الحکیم رضوان جاه *
* علمش [illegible] کشیده باوج * راست چون بحر در تلاطم موج *
* دل و طبعش [illegible] بعلم و یقین * نهر خلد و فیه ماء معین *
* مجتهد [illegible] نه ام بوده * اجتهادش اگرچه ننموده *
* همسر او نبوده [illegible] * گرچه بودند اهل علم بسی *
* بود او بوحنیفهٔ ثانی * بکمالات علم ربانی *
* مکی و مشربی و تورانی * رومی و هندی و خراسانی *

* ... ... تین کماکرویش * با ...
* هرعلم که او ... ثانی ... ثانی ...
* ... صفتش ازحد و عد فزون آمد * ... ون
* ... زو منظر بود * بلکه ازوی جهان منور بود *
* سال نقلش ... اقلیم * سکن مولوی بخلد نعیم * ۱۰۶۸

* تاریخ وفات ملا شاه مرشد دارا شکوه *

* مقتدای زمانه ملا شاه * نور راسد قسره ... اه *
* پیشوای محققان بوده * رهنمای مدققان ... *
* از مریدان شیخ میرش بود * جامی عزلت بکاشمیر ... بود *
* پاس انفاس کسب او بوده * بنفس عرش و فرش پیموده *
* عقل تاریخ آن خدا آگاه * گفت محبوب ... ملا شاه * ۱۰۶۹

* تاریخ وفات حکیم ... *

* عارف حق حکیم ... بود * ... افلاطون سرآمد بود *
* همچو ... فلک ... یانی * ... پیاده کرد امانی *
* همه علم و دانش و ادراک * کرد خود را ز آلوث دنیا پاک *
* مثل او در جهان نبود کسی * گرچه دیدم حریف و رند بسی *
* ذات ... الای آن خدا آگاه * بود ... قتیل عشق اله *

* مقام عالی [illegible] شکوه *

* [illegible] *

* شیخ صهبا [illegible] ز دو [illegible] *

* سال نقل آن ولی در ماه [illegible] *

* شیخ اهل عدن رضوان زد رقم *

* تاریخ ریاست سلطان دارا شکوه رح *

* [illegible] قبال است * رتبه اش در مقام ابدال ست *

* [illegible] ی باور شنید * گفت شبلی هرانکه او را دید *

* شاه دارا شکوه نامش بود * در کمالات شیخ جامش بود *

* چون ازین دامگاه حزن و ملال * شد بفردوس بادل خوشحال *

* جمعه و غره [illegible] عاشور * بود روز و سال آن منظور *

* سال تاریخ نقل آن بشنوید * شد رقم صاحب بهشت برین *

* مرقد آن قتیل عشق اله * هست در گنبد همایون شاه * ۱۰۷۰

* آنکه او [illegible] عالم بود * عارف حق نمای عالم بود *

* در جهان بود از جهان بیرون *

* نتوان گفت حق درون و برون *

* محرم بزم لی مع الله بود * بی نیاز از گدا و از شه بود *



* منزل دلبر با بهشت بگو *

* تاریخ رحلت حضرت وجیه الدین رح *

* اسوة الاولیا وجیه الدین *

* قدوة الاتقیا وجیه الدین

* حافظ وعالم محقق بود * * عارف و [illegible]

* در همه عمر کاه نه نموده * * ذهن خود بغیبت آلوده

* صاحب خاندان چشتش بود *

* بکمالات دین سرشتش بود *

* بود سالخ مربیع نخست * * که سوی خلد شد با عزم درست *

* سال نقلش بخوان ز روی یقین *

* با خدا شد یکی وجیه الدین *

* مرقد او با کبر آباد است * * در محله که دولت آباد است *

* تاریخ رحلت شیخ شهاب الدین رح *

* عارف بی نظیر شیخ شهاب *



* بود عبد اللطیف بدرا [illegible] *

* جد عبد اللطیف صاحب دل * بود سید جلال متوکل *

* قبر هر یک کجای او شاد است *

* با تو گویم که اکبر آباد است *

* [illegible] و شیخ شهاب * قبر او در محله اش دریاب *

* سال نقلش کسو اد آب نجاد * شد رقم منزل شهاب نجاد *

* تاریخ رحلت شیخ جعفر رح *

* شیخ جعفر که مظهر دین بود * عارف حق نما و حق بین بود *

* ذات او شد از [illegible] سرای سپنج * از خرابه برفت گویا گنج *

* شیخ صالح که [illegible] صاحب قر * از حقیقی برادرش بشمر *

* سال نقلش [illegible] جهان و نهفت * به بهشت آب داد جعفر گفت * ۱۰۷۴

* سال نقلش ز [illegible] آفاق ناک * جای جعفر بهشت گفت ملک * ۱۰۷۴

* در نظم سلسلهٔ قادریه و تاریخ نظم او *

* کلمه لا اله الا الله * شجره و ثمره اش رسول الله *

[illegible]

*[illegible]فت ازوی امام باقر فیض * * هم زباقر گرفت جعفر فیض *
*[illegible]ک او یکمان ز جعفر یافت * * موسی کاظم آنچه او در یافت *
*[illegible] اد آن فیض معنوی موسی * * باامام رضا بحکم خدا *
* یافت معروف کرخی ازوی فیض [illegible]
* نوش کرده ز جام اوی فیض *
* سری سقطی است از مریدانش * یافت گوهر [illegible]
* هم ازو آنکه با امید آمد * * سید الطایفه جنید آمد *
* هم ازو شیخ شبلی از دل و جان *
* یافت ارشاد دولت عرفان *
* باز ازو شیخ عبد واحد یافت * * نقد و جنس آنچه از یکی صد یافت *
* از مریدان او ابوالفرج است *
* نافع الخلق و دافع الحرج است *
*[illegible] ابوالحسن قرشی * * یافت اقبال سرمدی بخوشی *
* [illegible] از دل و جان * * [illegible]فت ازوی کرامت عرفان *

[illegible] یافت را بصدق و یقین
* [illegible] شاه محی الدین
[illegible] پیدا * [illegible] عطر اسبزه ابدا
* نافش آنکه عبدالرزاق است *
* موی حق رهنمای آفاق است
* دولت مردمی از آن شه یافت *
* آری از مهر روشنی مه یافت *

* یافت [illegible]ن امیر والاجاه * * نعمت خاص شاه عبد الله *
* [illegible] از و میر سید ابراهیم * * مرشد و رهنمای هفت اقلیم *
* هم ازو سید زمان جعفر * * شده آفاق را بحق رهبر *
* هم ازو مستفید گشت علی * * بکمالات فیض لم یزلی *
* از علی [illegible] معنوی آمد * * بر محمد که او ولی آمد *
* عبد غفار از محمد یافت * * این همه نعمتی که بحد یافت *
* باز سید محمد از دل و جان * * یافت از وی مراتب عرفان *
* شیخ عبد [illegible] زد معمور * * شیخ عبد الوهاب زو مسرور *
* شیخ دین آنکه او محمد بود * * شد ازو صاحب کرامت و جود *
* آن محمد که فائز النور است * * شیخ فاضل بدهر مشهور [illegible] *

*هم شیخ ابو الفتح را محمد داد [illegible]
[illegible]
* از مریدان او [illegible] وضوابیه *
* شیخ حاجی حضور را دریاب *
* او حاجی حضور اخاص * * به محمد همه کرامت خاص *
* بادشاه جهان محمد غوث * * پیر کون و مکان محمد غوث *
* شیخ لشکر محمد از دل و جان * * یافت ازوی کرامت عرفان *
* باز زو فیض شیخ عیسی یافت * * رتبهٔ دین و جاه [illegible] یافت *
* هم ازو یافت نعمت کونین * * نعمت الله تاجی [illegible] *
* هم ازو یافت شیخ صالح راه * * بیشک در بیت جانب الله *
* او فرید زمان واهل زمان *
* قطب آفاق وغوث کون ومکان *
* ذات او را صفات حق باد * * هم صفاتش بذات حق باد *
* مظهر الحق ازو گرفت ارشاد * یافت اقبال از مرید ہی مراد *
* او زنسل محمد عربی است * * و مقتدا رهنما و نیاز بی است *
* رتبه ایشان سامی و گرامی باد * * زو دعا کم به نیک نامی باد *
* حق تعالی معین او بادا * * جاودان دلنشین او بادا *

* صلوات خدا بر نبی بشیر باد * مصطفی و خدا حبیبش باد *
* بشکر حق ز الهام شاه رسول * کرشد این نظم سلسله مقبول *

* از سلاسل که عروة الوثقی است *
* بیشک این سلسله با لطف خدا است *
* همه فرع اند و اصل شان این است *
* این سخن کی بگوش بی دین است *

* هرکه در قادریه یافت نظام * شده مقبول خالق علّام *

* عظم این سلسله بعون خدا است *
* پاک از بدعت و ضلالتها ست *

* نعل بالنعل میرسد به نبی * در خفی و جلی بحق طلبی *

* بدعتی اصل باشد آن نامرد *
* کانحراف از جناب آن شه گرد *

* ابتدای همه سلاسل اوست * انتهای همه منازل اوست *
* شده شطاریه از و پر نور * چشتیه هم همین از و معمور *
* کبریه از و کبیر شده * در دو آفاق بی نظیر شده *
* سهروردیه را لطافت ازوست * نقشبندیه را شرافت ازوست *

* بر همه مالک الرقاب است او *

* همه نجم اند آفتاب است او *

* هر یکی زو ذره هوا خواهاش * هر یکی خوشه چین در کاهش *

* بر همه سید الشهداء سالار دان * در همه مستعد و کامل دان *

* همت او چو مهر رخشان فاش * لیک زو نور کی برد خفاش *

* سگ درگاه آن شه جیلان * بهتر از شیرهای هر دو جهان *

* رافضی را از و عنایت نیست * خارجی را از و هدایت نیست *

* رافضی را باد و نقار بود * خارجی را باد و غبار بود *

* بیشک این سلسله چو سلک گهر *

* در گلوی بهشتیان خوشتر *

* بیگمان جنتی است آن زن و مرد * که قدا خویش را بر ان در کرد *

* نظم این سلسله بلطف قدیر * شد در ایام شاه عالمگیر *

* یارب این بادشاه عادل را * متقی و شجاع د باذل را *

* تا که ماه و خور است بر گردون *

* تا که آب روان است در جیحون *

* از حسودی دشمن بدکیش * تو نگهدار در حمایت خویش *

* نام آن شجرة القلوب بدان * که همین است سال ختم آن * ۱۰۷۲

* نه نمودم دگر طویل کلام * و اختتم بالسلام و الاکرام *

* تاریخ وفات شاه حمید رح *

*شاه حمید رکه مظهر حق بود * * راز دان وجود مطلق بود *
*گفت تاریخ نقل او رضوان * * جای حمید رنگو تر و ریحان * ۱۰۷۶

* تاریخ رحلت شاهجهان پادشاه *

* خرد تاریخ نقلش چون گهر سفت *
* جمال خلد با شاه جهان گفت * ۱۰۷۶

* آنکه فردوس آشیان آمد * * ثانی صاحب قران آمد *
* شاه گیتی پناه شاه جهان * * چون ز دنیا شده بقصر جنان *
* عیش عالم بغم مبدل شد * * خواب راحت چو خواب مخمل شد *
* سود آفاق را زیان آمد * * گلشن دهر را خزان آمد *

* ذات والاش چون ز دنیا شد *
* کل ز کانز اروز رز دریا شد *

* ور زمانش رواج دین بود * * رونق ملت متین بود *
* پیش ازین بود بدعت کبری * * سجده کردند شاه را امرا *

* شاه این بدعت از جهان برداشت *
* سجده غیر از خدا بکس نگذاشت *

* رونق معبد و مساجد کرد * * خیر جاری بشیخ و عابد کرد *

* در زمانش نمود کاو گشتی * خاص و عام از کمال عیش و خوشی *
* عدل زو آنچنان رواج گرفت * که ز را نا و رای باج گرفت *

* از رجب ماه بود بیست و ششم *
* که ز شاهی شده بچرخ نهم *

* سال تاریخ رحلتش رضوان * زد رقم عز خلد شاهجهان * ۱۰۷۶
* گفتم ای دوست خاصهٔ فردوس * سال نقلش خلاصهٔ فردوس *
* سال نقلش ملک عیان ونهفت * پادشاه ولی بهشتی گفت *
* سال تاریخ نقل شاهجهان * رضی الله زد رقم رضوان *
* روضهٔ او با کبرآباد است * همچو فردوس عرش بنیاد است *
* نور الله قبرا سالا فه * * خلد الله عمرا خلا فه *

* تاریخ رحلت شیخ پایرسا کن مدار دروازه *

* شیخ پایر از کمال صدق و یقین * در دل هفته شد بخلد برین *
* در صفر سال نقل او مظهر * زد رقم شیخ بود کامل دین *
* زهی آن شیخ پایر از لطف ایزد * بیکدم از زمین سوی سما شد *
* درین عالم کجا هردم مدار است * که در یکدم دمش نا آشنا شد *
* خرد تاریخ ترحیلش بیکدم * رقم زد شیخ پایر از دم جدا شد * ۱۰۷۷

* تاریخ وفات حضرت شیخ جمال محدث رح *

* عالم بی نظیر شیخ جمال * * عارف ذات ایزد متعال *
* وارث علم احمد مرسل * صاحب ورع و جود و حسن عمل *
* بعجم عالم و محدث بود * بعدب لیک کسب علم نمود *
* رفت زین خاکدان حزن و ملال * سوی فردوس در مه شوال *
* عقل تاریخش از شوا هتف خلد * گفت داده جمال رونق خلد * ۱۰۷۸

* تاریخ وفات شیخ الهدا قادری رح *

* شیخ الهداد بود واصل حق * ماه چرخ مقید و مطلق *
* آمی و عارف خدا آگاه * اینچنین کس ندیده ام باللہ *
* ذات او قدوهٔ مشایخ بود * در جهان همچو کوه شامخ بود *
* مه ذی قعده بود بیست و یکم * که زد نیا شده بچرخ نهم *
* عقل تاریخ نقل آن معدود * زد رقم قدوهٔ مشایخ بود * ۱۰۷۸

* تاریخ وفات میرزا ابونصر المتخلص بنصر بدخشی *

* آنکه در دهر نادر العصر است * بیگمان میرزا ابونصر است *
* در لباس توانگری درویش * ذات او بود بی کم و بی بیش *
* نظم او عقد ماه و خور دارد * نثر او رشتهٔ گهر دارد *
* اصلش از خطهٔ بدخشان است *
* سخنش لعل گفته ام زان است *

۱۰۷۸ *گفت تاریخ نقل او ابرار* *جای بو نصر جنت و انهار*

تاریخ وفات حضرت شیخ محمد معصوم سرهندی رح

قطب دین شیخ محمد معصوم *عزم چون سوی جنان فرموده*
سال نقلش خرد مظهر حق *زد رقم قطب مشایخ بوده*

فیاض زمان شیخ محمد معصوم
این منزل خاکی جهان را چو بهشت
تاریخ وصالش خرد مظهر حق
۱۰۷۹ *فرمود بدل منزل معصوم بهشت*

عارف ذات خدا شیخ محمد معصوم
عزم چون جانب فردوس برین فرموده
سال نقلش نهم ماه ربیع الاول
زد رقم مظهر حق قطب مشایخ بوده

تاریخ وفات حضرت شیخ زاهد قدس سره

سید بی نظیر زاهد بود *از تورع بشرع جاهد بود*
ذات او با کمال علم و عمل *شده فانی بذات عز و جل*
از ربیع نخست شانزدهم *بود کان قطب شد بچرخ نهم*
۱۰۸۰ *سال نقلش همین منازل شد* *جای زاهد بهشت والا شد*

تاریخ وفات حضرت شاه نعمت الله نارنولی

*شاه عرفان پناه عالیجاه * نعمت الله مظهر الله *
*نارنولی ست آن ولی خدا * رفع الله قدره ابدا *
*شده قیصر زپور زومعور * ملک بنگاله گشت زو پرنور *

نعمت و دولتش چنان میداشت
*که نکر صاحب قران میداشت *

*بودشاهانه دولت آن شاه * که ندارد باین تکلف راه *
*علم و عرفان باو مروج بود * جاه و دولت باو معرج بود *
*گفت تاریخ نقل او ایام * نعمت الله مهرعدن مدام * ۱۰۸۰

* آنکه در آفاق بود صاحب صدق و یقین *
* پر شده از نعمتش سفرهٔ چرخ و زمین *

*چون زجهان فنا رفت بدار البقا *
*سال وصالش بگو قطب بهشت برین *

تاریخ وفات حضرت میرفیض الله بن میرابوالعلا رح

*آنکه او مظهر صفا بوده * خلف میر بوالعلا بوده *
*قطب آفاق میرفیض الله * جعل الله فی الجنان مثواه *
*سلخ ذی قعده بود و آدینه * که گذشت آن عزیز دیرینه *

۱۰۸۱ * سال ترحیل او سروش آمد * گفت زیب جهان بفیض اسا

* تاریخ وفات قاسم خان علیه الرحمة *

* قاسم خبیر بود قاسم خان * شد زدنیا به پنجم شعبان
* در شجاعت مثال رستم بود * در سخاوت بسان حاتم بود
۱۰۸۲ * گفت تاریخ نقل اورضوان * چمن عدن جای قاسم خان *

* تاریخ وفات حضرت شیخ برهان شطاری *

* شیخ برهان که عارف حق بود * محو در ذات پاک مطلق بود *
* ذات او فیض بخش ابرار است * رونق خاندان شطار است *
* وسعت مشربش چو ذات و صفات *

* بصفا تش نمود جوهر ذات *

* روی او قبلهٔ صغیر و کبیر * کوی او کعبهٔ غنی و فقیر *
* از مریدان شیخ عیسی بود * آن خداوند عاقبت محمود *
* بود بوحدت و زبحر حسین * که حسین است قبلهٔ کونین *
* پدرش نقدکان صدیق است * منکرش روسیاه و زندیق است *
* بوجود شریف او معمور * بود پیوسته شهر برهان پور *
* زجهان رفت در رمضان * جانب چار باغ خلد و جنان *
۱۰۸۳ * سال نقاش خرد عیان و نهفت * صاحب ملک خلد برهان گفت *

* ... *

* ... شهاب خلد و جنان *

... گفت ... * بود بهر ... ان خدا قطب زمان *

* تاریخ وفات حضرت شیخ ولی محمد بن اسرائیل *

* عارف حق ولی محمد بود * همچو ویس قرن مجرد بود *

* جز خدا با کسی نبود ش کار * در توکل بکل گرفت قرار *

* چشم تن را ز نیجهان بر دوخت * شمع دل را بنور حق افروخت *

* ماه ذی حجه و چهار دهم * بود کان قطب شد بچرخ نهم *

* آن ولی زمان بلطف ودود * ز نیجهان نقل رو ز جمعه نمود *

* سال نقاش خرد چو گو هر سفت * شد ولی زمان بخلد بگفت * ۱۰۸۴

* تاریخ وفات میرزا حسن بیگ المعروف *

* بحسن بیگ صوفی *

* عارف حق بین و سخی آشنا * بود حسن بیگ ... صدق و صفا *

* بی سخن از اهل سعادت شده * خاتمه اش چون بشهادت شده *

* بیست و سوم بود زماه صفر * کو بشب جمعه ... سفر *

... ل و ... خرد حق نما * گفت حسن بیگ شهید خدا * ۱۰۸۴

... یخ وفات حضرت شاه ولی ... قدس سره *

۱۰۸۵ * ولا مآلی وصال آن خدا دان * مکان شا...
* ولا تاریخ نقل آن خدا رس * بگو زیب بهشت [illegible]

* تاریخ وفات حضرت شیخ محمد لکهنوی *

* شیخ پیر محمد از دنیا * شد چو مهر منیر منزوی [illegible] *
* عارفی بود حق رس و حق دان * کاملی بود مقتدای زمان *
* مسکن او بلکهنو بوده * اندران شهر نقل فرموده *
۱۰۸۵ * اندرین آیت کلام خدا * سال نقلش بخوان بصدق و صفا *
* لا خوف علیهم و لاهم یحزنون *

* در جمادی دوم ز دنیا شد * جانب اوج چرخ والا شد *
* سال نقلش بآشکار و نهفت * شیخ الاسلام بوده تعت گفت *

* تاریخ وفات خلیفه محمد یوسف رحمه الله تعالی *

* رفت زین خاکدان بهر آرام * آنکه بودش خلیفه یوسف نام *
۱۰۸۶ * سه رقم سال نقل آن مغفور * جای یوسف بهشت عدن مدام *

* تاریخ وفات حضرت شاه رفیع سبز پوش قدس سره *

* آن سیادت پناه عالیجاه * که وجودش بماند عمده خلد *
۱۰۸۶ * سال تاریخ نقل او رضوان * گفت سید رفیع زبدهٔ خلد
* صاحب عز و شان شاه رفیع * ماه کون و مکان [illegible]

۱۰۸۶ * شد باوج جنان شاه رفیع *

* تاریخ وفات شاهزادهٔ سلطان محمد رح *

* شاهزادهٔ والا که از چشم جهان *
* در زمین چون گنج زد سلطان محمد شد نهان *
* صد هزار افسوس ز اندوه غم دو روست و آه *
* شاه عالمگیر را از سوز فرزندگان *
* خاک باد ابر سر این روزگار بیوفا *
* چاک باد ا سینهٔ این گیتی نا مهربان *
* در دوشنبه هشتم شوال سال نقل او *

۱۰۸۷ * شد رقم سلطان محمد صاحب ملک و جنان *

* تاریخ وفات میرزا حکیم ابو المظفر رح *

* آن حکیمی که بو المظفر بود * چون بفردوس زین جهان رفته *
* رفتنش زین جهان چنان ماند * که شفا از جهان نهان رفته *
* یا گهر از محیط گم گشته * یا گل از باغ بوستان رفته *

۱۰۹۸ * سال تاریخ نقل آن منظور * گو شفا از جهان رفته *

* تاریخ وفات میر محمد عاقل بن میر محمد صالح *

* قدای جهان میر عاقل * که ... بوده به نیکو خصایل *

* با کرام و احسان بود خلق و مروت * ز لطف جهان ... بن بود ...
* زماه رجب بود تاریخ هفتم * که کرده بفردوس والاش ...
۱۰۸۸ * خرد گفت سال وصالش بمظهر * بهشت بود ... مسکن ...

* تاریخ وفات افضل الفضلا شیخ عبد الرشید *

* شیخ عبد الرشید عارف حق * بود بیشک بعلم و دانش جفت *
۱۰۸۸ * عقل تاریخ نقل آن مرحوم * جای عبد الرشید جنت گفت *

* تاریخ وفات مریم زمانی علیها الرحمة *

* چو از دنیا گذشت آن مریم عهد * بسوی خلد شد با عزت و جاه *
۱۰۸۸ * رقم زد سال نقاش مظهر حق * ز دنیا صاحب عصمت شده شاه *
* زمان آن مریم ثانی که داده * بدیدار ی وعفت زیب جنت *
* ولا تاریخ نقلش آن عفیفه * بگو داده عصمت زیب جنت *

* تاریخ وفات بی بی صاحبه مخدومه علیها الرحمة *

* ... بنوشتم چنین * صاحبه اوج بهشت برین *
۱۰۸۵ * باز شنو سال ز رضوان عدن * گفت که مخدومه تو ایوان عدن *

* تاریخ وفات بی بی عفیفه علیها الرحمة *

۱۰۸۵ * بی بی تاریخ نقل او بردم * آه رفته عفیفه از عالم *

* تاریخ ... حضرت شیخ طه قدس سره *

۱۰۸۵ ... تاریخ ... زاد * شیخ طه آب ... زیب ... بود *

* تاریخ وفات قاضی قربان علیه الرحمه *

... بحق همیشه راضی ... * همتاش کر بعهد ماضی بوده *

۱۰۸۵ * تاریخ گذشتن محمد قربان * گفتم که ب ... عزیز قاضی بوده *

*تاریخ وفات معین الدین محتسب *

* معین الدین چوشد از دار دنیا * بسوی قصر و کاخ جنت حق *

۱۰۸۵ *خرد فرمود تاریخ وصالش * معین الدین بجنت دار ... *

* تاریخ وفات حضرت خلیفه ابو القاسم رح *

*رفت زین دار فنا جانب خلد *آنکه بوده است بهی نیک سرشت *

* سال نقلش بمه صوم خرد * گفت ابو القاسم مصباح بهشت *

* تاریخ وفات سید لطف الله شهید رح *

*آن حاجی و غازی و معارف آگاه * از نسل محمد و علامت ... *

*تاریخ شهادتش رقم زد هاتف * حقا بیقین شهید شد لطف الله *

* سید بی نظیر لطف الله * حاجی و غازی و خدا آگاه *

* از زبان خدای عزوجل * که همراست ذات ... *

۱۰۸۹ ... شهادت او * بجزی المحسنین گذ ... گو *

... وفات شیخ جلال متورع قدس سره *

* تاریخی اِی نظیر شیخ جلال * سنه [illegible] خاص [illegible]

* بطرب جانب بهشت برین * رفت زین [illegible]

۱۰۸۹ * عقل تاریخ نقل آن معصوم * [illegible] قم شد بهشت [illegible]

* هاتفم باز سال رحلت او * گفت شیخ زمانه بود [illegible]

* تاریخ وفات فضیلت پناه شیخ عبد العزیز رح *

* شیخ عبد العزیز کرد سفر * زین جهان باکمال عزت و فر *

* سال نقلش مگو که خالی ماند * حیف کان فضیلت از گوهر *

* تاریخ فوت قمر الدین حسین معصوم علیه الرحمة *

* قمر الدین حسین عالیقدر * بود والانژاد پاک سرشت *

* رفتنش زین جهان چنین ماند * که گل از باغ رفت سبزه زگشت *

* شیر دایه نخورد دو سال تمام * شد بخوبی ازین سراچه زشت *

۱۰۹۰ * نقش تاریخ گل آن معصوم * گفت شد زیب مهد بهشت *

* تاریخ وفات شیخ نور الدین علیه الرحمة *

* صاحب [illegible] نور الدین * از همه داشت دل وارسته *

۱۰۹۱ * [illegible] * گفت هاتف [illegible]

* تاریخ وفات شیخ حفیظ الله علیه الرح[illegible]

* حفیظ الله [illegible] دنیا * روان شد جان[illegible]

آمرزاد * [illegible]بذی قعده * ۵ بگفته ماه قصر خلد زیبا *

[illegible]یخ وفات میرمومن خوشنویس المتخلص بعرشی *

[illegible]ندای زمان میر[illegible] * بخوبی گذشت از جهان میرمومن *

* بدین و باسلام و ایمان و عرفان *

* بحق کرد تسلیم جان میرمومن *

* همای که رفت از جهان سرورد بن *

* گذشته از ین خاکدان میرمومن *

* شب پنجشنبه بتاریخ زبده * روان شد بقصر جنان میرمومن *

۱۰۹۱ * چو پرسید سال وصالش محبان * بگو سید عرشیان میرمومن *

* میرمومن سید عرفان پناه * چون ز دنیا رفت سوی خلد آه *

* سال نقلش از زبان عرشیان * گو دلی از دور عالم رفت آه *

* تاریخ وفات سلمی هندی که سرمست خان نام داشت *

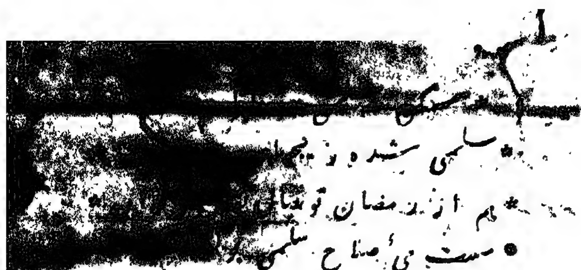
* سلمی هندی که سخن سنج بود *

* رفت ز دنیا ز باط بهشت *

* از غم و اندوه جهان برگذشت *

* یافت زحق عیش و نشاط بهشت *

* سال وصالش زد هاتف رقم *



۱۰۹۰

* ... سامی شده ...

* ... از رمضان ...

* ... ی اصلاح سلمی ...

۱۰۹۱

* تاریخ وصال او ازین نیز بدان *

* تاریخ وصالش از زبان مظهر * باآب شده بخلد سامی برخوان *

* چه در دنیا و عقبی جز خدا و مصطفی هرگز *

* ندارد التجا و تکیه برکس سامی هندی *

* بماه صوم تاریخ وصال آن سخن آرا *

* بگفته ها تفم بود ه حدارس سلمے هندی *

* تاریخ وفات سید عالم علیه الرحمه والمغفرة *

* چو سید عالم از عالم گذشته * مقام خود بفردوس جنان کرد *

* ... تاریخ وصالش * * زهی عالم بحق تسلیم جان کرد *

۱۰۹۱

* تاریخ وفات سید مصطفی علیه الرحمة *

* ... لطف حق مصطفی صدر خلد *

* ... رتبه و قدر خلد *

* ... اوج فلک ... * بگفتا زهی مصطفی ...

۱۰۹۱

... * جامی سید مصطفی خلد ... ن *

۱۰۹۱ تاریخ نقل آن سید * * گفت جاوید مصطفی در خاند *

* تاریخ ... پناه شیخ عبد الله پیر *

* شاه عالمگیر رح *

* شیخ عبد الله والاجاه عرفان دستگاه *

* بود بیشک حق شناس وحق پرست وحق نما *

* اختر برج شریعت بود از اوج شرف *

* گوهر بحر حقیقت بود با قلب صفا *

* بیستم بود از مه عاشور روز نقل او *

* شد دوشنبه بر طریق سید خیر الوری *

* شد رقم سال وصال آن حقایق دستگاه *

۱۰۹۲ * بود عبد الله بیشک متقی از اولیا *

* شیخ عبد الله عرفان دستگاه * * بجانب جنت ... وجا ...

* در مه عاشور رسان نقل او * * گو باوج خلد عبد الله شد *

* تاریخ وفات برادر حقیقی ام ... *

... سید عالی نیکنام * چو شد زین جهان سوی دار السلام *

... خسته دلتنگ شد * گل زعفران زعفران رنگ ...

* سرشکم چو طوفان بلا یخز شد * * دلم از غمش نعره انگیز شد *
* مگر از غم ماتمش سینه چاک * من از اشک در آب او زیر خاک *
* وجود لطیفش بخاک آمده * * زمین از غمش سینه چاک آمده *
* مه آسمان شد بزیر زمین * * باعزاز مه سال عمرش ببین *

* وجودش بخاک از ره اعتبار *
* چو مصحف نهان شد بخط غبار *
* تنش زیر خاک آمده زان صفات *
* بظلمات پنهان چو آب حیات *

* وجودش تن خاک را جان شده * * بگنجی که در خاک پنهان شده *
* در آئینه از لطف حی قدیر * * بخاکش نهان شد چو بو در عبیر *

* مرا از غم آن برادر ببین *
* ز درد و زبان رو و غم همنشین *

* بهجران آن سید نیکنام * * بویلا و آه و فغانم مدام *
* دهم از جمادی دوم نقل کرد * * ازین منزل زو آن نیکمرد *
* ولا سال نقلش بالطف کریم * * بگو جای عاقل بهشت نعیم * ۱۰۹۲
* زهی سید عاقل بود نامش * کش رحمت نثار جسم و جانش *
* چو تاریخ و صالش جستم از دل *

* مد ملکا نثار *

* تاریخ وفات میرزا فریدون بیگ ذاکر رح *

* فریدون بیگ کهن کیهان فهم زای *
* روان شد سوی خلد عشرت افزای *
* خرد فرمود تاریخ وفاتش * فریدون بیگ آمد بخت آرای * ۱۰۹۲

* تاریخ وفات سلطان حسین *

* خان عالیجناب والاشان * چون شده سوی قصر خلد و جنان *
* سال وصالش ز دل مظهر حق خواسته *
* گفت خرد اوج خلد مسکن سلطان حسین *

* تاریخ وفات شیخ قطب عالم قدس سره *

* قطب عالم ازین سرای سپنج * سوی فردوس عدن نهضت کرد *
* گفته ام سال نقل آن عارف * وای قطب یگانه رحلت کرد * ۱۰۹۳

* تاریخ وفات سیادت پناه میر محمد صادق رح *

* میر صادق که نوجوان بوده * بر جوانیش گشته عاشق خلد *
* سال نقلش بماه ذی قعده * شد رقم جای میر صادق خلد * ۱۰۹۳
* آن میر که بود صادق و نیک سرشت *
* بگذشت ز باغ دهر چون سبزه ز کشت *

۱۰۹۳ *تاریخ (صال) آن بهشتی هاتف *گفتا ابدا مقام صادق به بهشت*

* تاریخ وفات میرزا ابوعلی رح *

*ابوعلی که خلق عظیم بی کم وکاست *بود که بجهی بود با همه کس راست*

* بگفت سال وصالش سروش عالم غیب *

۱۰۹۳ *بوعلی ابدا جای جنت والاست *

* تاریخ وفات میرزا محمد سعید مغفور *

* سید بی نظیر میر سعید * *چون زحق نغمه بقال شنید *

* جای خود را ازین سرای فنا * *سوی دار البقا زشوق کشید *

۱۰۹۴ * عقل تاریخ نقل آن مغفور * *زد رقم شد با وج خلد سعید *

* تاریخ وفات میرزا جعفر *

* شد رقم تاریخ آن والا نژاد * *میرزا جعفر بجنت زیب داد*

۱۰۹۴ * سال رحلت خرد چو گو به سفت * جای جعفر بهشت زیبا گفت*

*شد رقم سال وصالش چه بگو * *جای جعفر چمن خلد بگو *

رفت جعفر بسوی دار الخلد یافت از لطف حق تعالی خلد *

* سال تاریخش خرد بمظهر گفت * *جای جعفر مدام باد اخلد *

* تاریخ وفات حضرت شیخ بایزید خویشکی رح *

چون گذشت از دار فانی بایزید یافت قصر جاودانی بایزید*

* سال نقاش مظهر الحق زد رقم * شد ز آفاق آه ثانی بایزید * ۱۰۹۴

* تاریخ وفات شیخ محمد زمان متوکل *

* سال تاریخ وفاتش بر خوان * محو بوده با خدا شیخ زمان *

* بروز جمعه و تاریخ ششم ذی قعده * بسوی خلد محمد زمان چو عزم نمود *

* خرد که مظهر حق است سال رحلت او *

* بفیض بود محمد زمان رقم فرمود * ۱۰۹۴

* محمد زمان ماه برج کمال * برفت گذشت از سرا وج خلد *

* فلک گفت سال صعودش بدهر * محمد زمان نیر اوج خلد *

* تاریخ وفات فضایل پناه مولوی عبد الله رح *

* سوی زمانه عبد الله * * عطر ابد قبره و ثراه *

* عقل تاریخ نقال آن مغفور * گفت شد خلد جای عبد الله * ۱۰۹۴

* تاریخ وفات میرزا توخته بیگ رح *

* توخته بیگ آنکه از لطف خدا * بود عالی فطرت و نیکو سرشت *

* سال نقاش از زبان عرشیان * گفته ام بیگ مه اوج بهشت * ۱۰۹۴

* تاریخ وفات شیخ طالب اسکنه الله فی الجنان *

* شیخ طالب که طالب حق بود * در محرم شده ز دنیا او *

* سال ترحیل از زبان سروش * جای طالب بهشت بیگ گو *

* تاریخ وفات خواجه وقار الشعر به محرم خان *

* خواجه وقار محرم خان از جهان برفت *
* تاریخ فوت اوست وقار از زمان برفت *

۱۰۹۵ * عقل سال نقل آن عالیمکان * گفت وه جای محرم خان جنان *

* تاریخ فوت عفیفه بیگم *

* ز ماه رجب بود چون بیست و هفتم *
* روان شد بفردوس ثانی مریم *
* ولاسال نقلش برو زسه شنبه *
۱۰۹۵ * بگو وای رفته عفیفه ز عالم *

* تاریخ وفات میرزا ایزد بخش معموری *

* خواجه ایزد بخش سوی آسمان شد * که رستم به پشت رخش آمد *
۱۰۹۵ * رقم ز سال نقلش پیغمبر * با وج عدن ایزد بخش آمد *

* تاریخ وفات شیخ عبد الرسول *

۱۰۹۶ * جای عبد الرسول خلد آمد * شده بیشک بجنت والا *

* تاریخ وفات آقا باقر اصالتخانی *

* دوم بود از مه عید و دوشنبه * که آقا باقر از دنیا بر آمد *
* ملک تاریخ فوتش بر فلک گفت * با وج خلد آقا باقر آمد *

تاریخ وفات لعل محمد زمینداری

آنکه یک لبس زمان لعل محمد بوده

چون شد از منزل ادنی برواق اعلی

گفت تاریخ وفاتش بدل من رضوان منزل لعل محمد به بهشت والا* ١٠٩٦

تاریخ وفات حاجی ویس

هژدهم بود از ربیع نخست *که شده واصل خدای ویس*

*روز جمعه از زمین بساط نشاط *در جوانی گذشته وای ویس*

گفت تاریخ نقل او رضوان *جاودان شد بخلد جای ویس* ١٠٩٦

تاریخ وفات میرزا فریدون حسین

آن میرزای دهر فریدون حسین بود

چون او گلی بگلشن آفاق کم شگفت

از نسل مصطفی و علی و بتول بود

اوصاف او فزون بود از گفت و شنفت

تاریخ او بغرهٔ ذی حجه هاتفم

آرایش جنان شد فریدون حسین گفت ١٠٩٦

تاریخ وفات میرزا فاضل احراری

میرزا فاضل خواجهٔ عالی نسب چون روان شد جانب خلد برین*

* [illegible] سال رحلتش * گفت [illegible] بود افضل [illegible] دین — ۱۰۹۸

* زهی با فضل و خواجهٔ میر عهد * چو شد زین جهان سوی جنت روان *
* بلا شبه سال وصالش دلا * بگو بود افضل ولی الزمان * — ۱۰۹۸

* تاریخ وفات میر محمد جان نقشبندی قدس سره *

* محمد جان صدیق بهشتی * چو در ذات خدا شد محو مطلق *
* بگفتم از سر اکرام تاریخ * محمد جان بهشتی واصل حق * — ۱۰۹۹
* فیاض جهانیان محمد جان * چون عزم بخلد حق نموده *
* تاریخ وصالش از ملایک * گفتند مبیّن شریعت بوده * — ۱۰۹۹

* تاریخ وفات حضرت پیر محمد ساون *

* شیخ جهان و قطب زمان پیر اولیا *
* شد سوی از قافله سالار فوج خلد *
* تاریخ رحلتش بمحرم سروش گفت *
* واصل مکان پیر محمد باوج خلد * — ۱۰۹۹
* چون شیخ زمان پیر محمد بوده * از بادهٔ عرفان الهی سرمست *
* تاریخ وصال آن ولی اعظم * فرمود خرد بحق تعالی پیوست * — ۱۰۹۹

* تاریخ وفات سلطان محمد *

* ملک بر فلک سال ترحیل گفت * که از میر سید حسن زیب خلد * — ۱۱۰۳

... محمد قدس سره

* دو بست محمد ... ولی شد چو ازین مکان غم *
* جانب جنت و ... دل و جان و طبع شاد *
* از سر احترام عقل سال وفات آن ولی *
* گفت ازین چه ... بدوست جان بداد *

1103

* تاریخ وفات عبد اللطیف *

* شیخ دین عبد اللطیف قادری، از لطف حق *
* بود پیر رهنمای هر وضیع و هر شریف *
* از زبان عقل سال نقل آن عرفان پناه *
* گوشهٔ فردوس والا بسکن عبد اللطیف *

1103

* تاریخ وفات محمد طاهر رح *

* مصدر خیر محمد طاهر * * سوی جنت بدل خرّم رفت *
* سال نقلش خرد مظهر حق * * زو رقم طاهر از ین عالم رفت *

1104

* تاریخ وفات میر محمد تقی *

* زهی میر ... متقی و متقی * * محمد تقی چون امام تقی *
* دلا سال ترحیل تاریخ او * * بگو ساکن اوج جنت تقی *

1104

* تاریخ فوت محمد و صبا ... *

* بخاندشه چو محمد وصال واصل حق * زحق شنید ندا مرحبا و طوبی لک *
* در ان شبی که بر آنست سال رحلت او * وصال نیر اوج بهشت گفت ملک *

۱۱۰۴

* تاریخ فوت نواب شایسته خان *

* محمد رفیض وکرم شایسته خان ... از ین آفاق برد *
* سال نقل آن امیر باکرم * گفت هاتف اهل خیر و داد مرد *

۱۱۰۴

* چو شد شایسته خان زین دهر دلکش * بجان غم دراد شد تاریخ فوتش *

۱۱۰۵

* بو د نواب امیر الامرا * عمدة الملک شهنشاه زمان *
* خان شایسته ابوطالب نام * قرهٔ باصرهٔ آصف خان *
* سال نقلش بتاسف گفتم * آه نواب سخی شد ز جهان *
* بو د شایسته خان بو طالب * بیگمان صاحب سخاوت وجود *
* گفت میر بهشت حق آمد * عقل سال وصال آن محمود *

* تاریخ وفات میر حسینی *

* میر حسینی که با خدا * رفت ز دنیا شوی دار البقا *
* از سر اکرام د لا نقل او * میر حسینی بهشتی بگو *

۱۱۰۵

* تمام شد کتاب مخبر الواصلین تصنیف *
* میر محمد فاضل مظهر الحق رح *

تاریخ وفات مصنف از برادرزاده مصنف رح *
بر ارباب دانش و [illegible] بینش که جوهریان رسته
بازار معانی و صرافان دارالعیار نکته دانی اند مخفی و محتجب
نماند * که اگرچه انجام [illegible] نامه و اختتام این صحیفه گرامی
را مانند انجام قیامت نه حدی معین است و نه وقتی مقرر *
* و امتداد این سررشته تا بانقضای زمان و انتهای دوران دهر
ممکن است و متصور * فاما کسی که مخترع این طرز غریب و کم
واضع این اسلوب عجیب بود یعنی مهر سپهر فضل و کمال * ماه
برج فضیلت و افضال * سالک مسالک طریقت * واقف
اسرار حقیقت * مرکز دایره دانش و آگاهی * دایره مرکز
معرفت الهی * زیبنده مسند جاه و جلال * شاه سریر رفعت
و اجلال * غواص بحار معانی و بیان * بحر مواج معارف
و ایقان * نورحدقه سیادت و شرافت * نور حدیقه نجابت
و نقابت * کریم النسب بالذات * شریف الحسب بحسن
الصفات * مظهر الحق و الحقیقت * بانی مبانی شریعت و طریقت *
* مخدومی و عمی عارف کامل * حضرت میر سید محمد فاضل * قدس الله
تعالی سره العزیز بحکم آیه کریمه (کل نفس ذائقة الموت) *

آفتاب جهانتاب * قدرت صفاتش ... و آفتاب مغرب
فنات ... خورشید * و دبیر کارخانهٔ تقدیر * و منشی دفتر الانشای
حی قدیر * دفتر حیات و جریدهٔ بقای آن عمدة العرفا را پیچید *

* ز دست اجل هیچکس ... نبرد *
* بگیتی نزاد آنکه آخر نمرد *

* چنین است آئین این خاکدان * بقای جهان کی بود جاودان *
* چو خورشید تابد باوج کمال * همان لمحه یابد کمالش زوال *
* بعالم کی افروخت شمع بقا * که ننشاند او را نسیم فنا *
* نهالی درین باغ کی سرکشید * که از دهر دهرش نه آید گزید *
* گلی در بهار جهان کی شگفت * که باد خزانش زگلبن نرفت *
* بنا بر این چند ابیات را که مشتمل بر تاریخ ارتحال *
آن ستوده خصال * علیه المغفرة من الله المتعال * که بر خاطر فاتر این
بنده خطور کرده بود بمنزلهٔ خاتمهٔ کتاب گردانید و کلام فصاحت
انتظام آن فارس مضمار بلاغت و سخن پروری را
* بسرحد اختتام رسانید *

* عارف حق نما بحق واصل * * مظهر الحق محمد فاضل *
* عمدهٔ دودمان مصطفوی * * زبدهٔ خاندان مرتضوی *

* آنکه ذاتش یگانهٔ آفاق * بود در علم و فضل و دانش طاق *
* علم صوری و معنوی میداشت * هیچ ناکرده عقده نگذاشت *
* جودت از طبع او شرف یابست * همچو گوهر که قدرش از آب است *
* لب او ترجمان لوح [illegible] * دل او راز دان سر قدم *
* دست او همچو ابر نیسان بود * همه جود و بحر احسان بود *
* ذات او [illegible] بخش عالم بود * بخشش آموز معن و حاتم بود *
* انقطاع [illegible] داشت * دیده و دل بسوی خالق داشت *
* بر در اغنیا نگشته مقیم * از پی کسب مال و خواهش سیم *
* ذاتش از [illegible] مستغنی * خور ز وصف [illegible] مستغنی *
* من بوصفش چگونه حرف زنم * بحر مواج را بکوزه کنم *
* لطفها نیکه او بمن میداشت * نتوانم یک از هزار نگاشت *
* بود در زندگی مددکارم * هست اکنون بروح او کارم *
* دردمام هست ذکر حالاتش * شغل باشد تصور ذاتش *
* هر مهمی که مینماید رو * یک بیک عرض میکنم بر او *
* او مرا میدهد جواب صواب * حل مشکل همی کند بجواب *
* تن زنم زین حکایت مرغوب * زانکه افشای راز نبود خوب *
* از قلم رشحهٔ مدد جویم * سال تاریخ نقل او گویم *

* چون بتقدیر حضرت ایزد * خیمه زین تنگنای بیرون زد *
* شب جا دوم از ربیع دوم [illegible] ی ماخ نهم *
* روز روشن بچشم اهل شعور * گشت تاریک چون شب دیجور *
* از غم هجر او به بیت حزن * [illegible] دلها رسید تا دامن *
* دل چو آفاق را [illegible] از غم [illegible] از خرد سال نقل او پرسید *
* از سر احتشا گفت بدل [illegible] * همچنان جای [illegible] افضل *
* بسکه بوده تخلصش [illegible] * گشت منظور [illegible] ظاهر *
* سال نقلش تو ای ستوده جوان * پیش ارباب عقل ظاهر دان *
* مظهر الحق یگانه آفاق * بود در علم و دانش و تمکین *
* گفت تاریخ نقل او رضوان * جای فاضل با وج علیین *
* مظهر حق فخر زمین و زمان * عالم و علامه اهل جهان *
* سید فاضل که نداده نشان * هیچکس از مثل او اندر جهان *
* کرد سفر چون زجهان خراب * گشت ازان دیده عالم پر آب *
* عقده ایام الم نقش بست * سنگ جفا شیشه دل را شکست *
* سال وفاتش دل عبرت سرشت * [illegible] ت مه نور فرشتی بهشت *
* فیض رسان بود بهر نیک و بد * رحمت حق باد برو تا ابد *
* رفت زین عالم سوی دار البقا * مظهر الحق عمده دنیا و دین *

۱۱۰۶

* زد رقم پیر خرد سال وفات * آفتاب اوج فردوس برین *
* هاتف غیب با نهایت جاه * [illegible] گفت حامد گفت تاریخش *
* سال پدرود سید [illegible] * جای سید دار فردوس است *
* عارف ذات خدا [illegible] * کرد زین عالم فانی تحریک *
* از سر آه دل [illegible] گفت صدای جهان شد تاریک *

دیگر [illegible] آن [illegible] بهر رشته اخلاص و سلسله اختصاص [illegible] رباعیات تاریخ و مثال نکتهای لطیف و دقیقهای شریعت بیان و سوده اند اگر آن همه را جمع کرده شود برای خود کتابی علیحده گردد چون داعیهٔ این داعی درین مقام آن بود که [illegible] کتاب اشارتی کرده آید بر همین قدر را اکتفا نمود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب * تمام شد کتاب مستطاب مخبر الواصلین در سنه ۱۲۴۹ از هجرت سید عالم صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم فی ید الحاذقان فی صناعة الطبع المنشی احمد علی و المنشی جعفر علی حفظهما المالک الولی من اشر کار بحاسد وغبی * * * * * * * * * *

تم



* * غلطنامه [illegible] * *

صحیح	غلط	سطر	صفحه
بسالک	یمسالک	۹	۵
درآورد	درآود	۱۰	۵
ورحلت	وحلت	۵	۳۲
ناصری	ناصری	۶	۳۶
مفردون	مغردون	۴	۳۷
اصول	وصول	۱۱	۴۰
القبش	لقبش	۱۲	۴۳
صحبته	محبته	۱۳	۴۸
صبح	صبیح	۱۳	[illegible]
۶۱۹	۹۱۶	۱۵	۶۴
مشهدی و	مشهدوی	۸	۷۳
متصف	متنصف	۱۱	۷۴
هفصدو هفت	هفصدوو هفت	۱۱	۷۳

صحیح	غلط	سطر	صفحه
افصح	افسح	۴	۷۴
قاسم	قاسم	۷	۷۷
واقعه	افعه	۶	۸۱
تاریخ	تانح	[illegible]	۸۴
مولد	وولد	۱۷	۱۰۱
نقاش	نقشر	۱۱	۱۰۹
لی	بی	۱۳	۱۱۰
گه	که	۱۷	۱۱۲
دهد	رهد	۸	۱۱۳
واختم	واحیتم	۱۷	۱۲۰
بگفتا	بگفته	۱	۱۵۱
بگفتا	بگفته	۱۲	۱۵۲
[illegible]	سلطان محمد	۱۶	۱۶۰